

باتقریب آیت العظمیٰ سبحانی



در آثار
علامه طباطبائی

مؤلف :
علیرضا امامی میبدی



انتشارات
توحید

آموزه‌های مهدویت

در

آثار علامه طباطبائی رحمته الله

علیرضا امامی میبدی

مؤسسه امام صادق علیه السلام

امامی میبدی، علی رضا، ۱۳۵۸ -
آموزه‌های مهدویت در آثار علامه طباطبائی رحمته الله علیه / علیرضا امامی میبدی -
قم: توحید قم، ۱۳۹۳.

۳۲۴ ص. ISBN:978-600-94529-2-7

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۳۱۵ - ۳۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - مهدویت.

۲. طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. - نقد و تفسیر.

الف. عنوان.

۲۹۷/۴۶۲

۱۳۹۳ ۸/الف/۴/۲۲۴ BP

اسم کتاب: آموزه‌های مهدویت در آثار علامه طباطبائی رحمته الله علیه

مؤلف: علیرضا امامی میبدی

چاپ: مؤسسه امام صادق علیه السلام

ناشر: توحید قم

تاریخ و نوبت چاپ: ۱۳۹۳ / اول

تعداد صفحات: ۳۲۴ صفحه

تعداد: ۱۰۰۰

مسلسل چاپ اول: ۱۳

مسلسل انتشار: ۱۵

مؤسسه امام صادق علیه السلام

منشورات مرکز تخصصی کلام اسلامی

مرکز پخش: قم - میدان شهدا

☎ ۰۲۵ - ۳۷۷۴۵۴۵۷ ؛ ۰۹۱۲ ۱۵۱ ۹۲۷۱

[http:// www.imamsadiq.org](http://www.imamsadiq.org)

[http:// www.tohid.ir](http://www.tohid.ir)

[http:// www.shia.ir](http://www.shia.ir)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم:

به او که خواهد آمد.

تحفه‌ای است ناقابل، تا شاید راه منتظرانش هموارتر شود،

و در زودتر آمدنش سهمیم باشم.

فهرست مطالب

- تقریظ حضرت آیت الله العظمی سبحانی (دامت افاضاته) ۱۱
مقدمه مؤلف ۱۳

فصل اول: مفاهیم و کلیات

- آموزه‌های مهدویت ۲۱
چیستی امامت ۲۳
علامه و تعریف مشهور امامت ۲۴
معنای عمیق امامت (امامت ظاهری و باطنی) ۲۵
بایستگی‌های امامت ۲۸

فصل دوم: وجود امام معصوم در هر زمان از نگاه عقل

- برهان علت غایی ۳۲
برهان هدایت باطنی ثبوت ولایت و حامل آن ۳۵
امام، حامل ولایت ۳۷
برهان حفظ شریعت ۳۹
برهان فطرت ۴۳
فطری بودن نیاز به امام ۴۴
اسلام، دینی فطری ۴۵
ولایت اصل ثابت فطری ۴۶

فصل سوم: وجود امام معصوم در هر زمان از نگاه آیات و روایات

- آیات «شهادت و گواهی» ۵۰
ویژگی‌های شاهدان ۵۱
پاسخ به دو اشکال ۵۶
آیه «اولی الامر» ۵۸
عصمت اولی الامر ۵۸

۶۰.....	اثمه معصومین <small>عليه السلام</small> مصادیق حقیقی اولی الامر
۶۴.....	آیه «توکیل»
۶۹.....	آیه «هدایت»
۷۲.....	آیه «انذار»
۷۵.....	آیه «امام»
۷۸.....	آیه «کلمه باقیه»
۸۲.....	آیات «شب قدر»
۸۶.....	چرا نام امام زمان <small>عليه السلام</small> در قرآن نیامده است؟!۱

فصل چهارم: گزارش‌های تاریخی در رابطه با وجود امام زمان عليه السلام

۹۰.....	قطعی بودن تولد و حیات امام زمان <small>عليه السلام</small>
۹۱.....	زندگی حضرت مهدی <small>عليه السلام</small>

فصل پنجم: غیبت امام مهدی عليه السلام و فلسفه آن

۹۸.....	غیبت امام زمان <small>عليه السلام</small> در آینه روایات
---------	--

فصل ششم: بررسی اشکالات مرتبط با غیبت امام زمان عليه السلام

۱۰۳.....	اشکال اول: عمر طولانی
۱۰۷.....	اشکال دوم: عدم بهره‌مندی از امام غائب
۱۰۹.....	اشکال سوم: حکیمانانه نبودن خلقت امام غائب
۱۱۱.....	اشکال چهارم: عدم اتمام حجت
۱۱۲.....	اشکال پنجم: کفایت نواب از امام غائب

فصل هفتم: وظائف شیعیان در دوران غیبت

۱۱۶.....	۱. لزوم معرفت به امام <small>عليه السلام</small>
۱۱۷.....	۲. ایمان به ظهور امام <small>عليه السلام</small> و انتظار فرج
۱۱۹.....	۳. فراهم کردن بستر ظهور
۱۲۴.....	۴. صدقه دادن و انجام امور عبادی به نیابت از امام زمان <small>عليه السلام</small>

فصل هشتم: حکومت در دوران غیبت

۱۲۶.....	۱. احتیاج همیشگی بشر به حکومت
۱۲۷.....	۲. اووش‌های حکومت
۱۲۸.....	۳. دیدگاه حکومتی شیعه

- ۱۲۹..... ضرورت حکومت در دوران غیبت و شیوه آن
- ۱۳۰..... تعیین حاکم در زمان غیبت به وسیله مردم
- ۱۳۱..... سیره نبوی ملاک انتخاب حاکم
- ۱۳۲..... چه کسی صلاحیت دریافت منصب ولایت دارد؟
- ۱۳۴..... ولایت فقیه از منظر علامه

فصل نهم: قطعی بودن ظهور مهدی موعود علیه السلام

- ۱۳۷..... گفتار اول ضرورت ظهور از دیدگاه عقل
- ۱۴۲..... گفتار دوم: ظهور مهدی موعود از دیدگاه نقل
- ۱۴۴..... آیه اول
- ۱۴۷..... آیه دوم
- ۱۴۸..... تبیین آیه
- ۱۴۹..... تطبیق آیه بر عصر ظهور
- ۱۵۱..... آیه سوم
- ۱۵۲..... آیه چهارم
- ۱۵۴..... ویژگی های مصادیق آیه شریفه
- ۱۵۶..... مهدی علیه السلام و یاران او مصادیق آیه شریفه
- ۱۵۷..... آیه پنجم
- ۱۶۰..... آیه ششم
- ۱۶۱..... آیه هفتم
- ۱۶۱..... مراد از «ایام الله»
- ۱۶۲..... نقد و بررسی دیدگاه دیگر مفسرین درباره «ایام الله»
- ۱۶۳..... تطبیق «ایام الله» بر دوران ظهور
- ۱۶۴..... آیه هشتم
- ۱۶۵..... چندان احتمال درباره مراد از آیات در آیه (سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي السَّاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ)
- ۱۶۶..... روایات، مؤید احتمال دوم
- ۱۶۷..... آیه نهم
- ۱۶۷..... مقصود از عذاب چیست؟
- ۱۷۰..... دوران ظهور، زمان تحقق عذاب بر ستمکاران
- ۱۷۱..... آیه دهم
- ۱۷۱..... آیه یازدهم
- ۱۷۳..... آیه دوازدهم
- ۱۷۴..... گفتار سوم: منجی گرایی از نگاه ادیان و مکاتب

فصل دهم: نشانه‌های ظهور

۱۷۸.....	گفتار اول: تفاوت علائم ظهور بنشانه‌های قیامت
۱۸۰.....	گفتار دوم: ویژگی‌های کلی آخرالزمان
۱۸۴.....	گفتار سوم: علائم و حوادث خاص قبل از ظهور
۱۸۵.....	۱ و ۲. خروج سفیانی و خسف پیداء
۱۹۰.....	۳. خروج دجال
۱۹۱.....	خروج دجال یکی از نشانه‌های آخرالزمان
۱۹۱.....	یهود، دجال را از نژاد خود می‌داند!
۱۹۲.....	تکذیب دجال به وسیله حضرت خضر <small>علیه السلام</small>
۱۹۳.....	کشته شدن دجال به دست حضرت عیسی <small>علیه السلام</small>
۱۹۳.....	۴. طلوع خورشید از مغرب
۱۹۶.....	امکان طلوع خورشید از مغرب
۱۹۷.....	۵. صیحه آسمانی
۱۹۹.....	۶. زمینه سازان ظهور

فصل یازدهم: قیام مهدوی

۲۰۱.....	گفتار اول: پیگونگی قیام
۲۰۱.....	الف. آغاز قیام
۲۰۴.....	ب. ابزار و شیوه‌های قیام
۲۱۱.....	گفتار دوم: علل گل‌بش عمومی به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۱۱.....	۱. مطابقت حرکت امام زمان <small>علیه السلام</small> با فطرت و انتظار انسانی
۲۱۲.....	۲. مرعوب شدن دشمنان
۲۱۴.....	۳. همراهی انسان‌های شاخص با امام <small>علیه السلام</small>
۲۱۵.....	۴. نابودی ریشه انحراف و گمراه کردن مردم
۲۱۶.....	گفتار سوم: مواجهه با مخالفین و سرنوشت آنها در هنگامه قیام
۲۱۶.....	الف. سرنوشت دشمنان اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۱۸.....	ب. سرنوشت کافران و مشرکان
۲۲۴.....	جمع بین بیانات علامه
۲۲۶.....	گفتار چهارم: یاران حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و ویژگی‌های آنها
۲۲۶.....	الف. تعداد و کیستی اصحاب امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۲۷.....	تعداد یاران
۲۲۹.....	کیستی یاران
۲۳۰.....	ب. ویژگی‌های ایمانی و اخلاقی یاران

۲۳۱.....	۱. بندگان صالح خدا
۲۳۲.....	۲. دارای کاملترین صفات الهی و انسانی
۲۳۳.....	۳. اهل طی الارض
۲۳۴.....	گفتار پنجم: برخی از حوادث ویژه در دوران قیام
۲۳۵.....	الف. نزول حضرت عیسی علیه السلام
۲۳۶.....	دیدگاه‌های مختلف درباره آیه (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْأَ...)
۲۳۸.....	نقد و بررسی دو دیدگاه
۲۳۸.....	تقویت دیدگاه دوم
۲۴۰.....	یک اشکال و پاسخ آن
۲۴۲.....	مقصود از ایمان به حضرت عیسی علیه السلام
۲۴۳.....	نزول عیسی علیه السلام در هنگام ظهور
۲۴۵.....	ب. کشته شدن ابلیس
۲۴۶.....	زمان پایان مهلت شیطان
۲۴۷.....	دیدگاه فخر رازی و نقد آن
۲۴۸.....	دیدگاه اکثر مفسرین و نقد آن
۲۵۰.....	عصر ظهور، زمان «وقت معلوم»
۲۵۳.....	گفتار ششم پذیرش یا عدم پذیرش ایمان در هنگام قیام
۲۵۳.....	آیه اول
۲۵۵.....	آیه دوم
۲۵۸.....	یک اشکال و پاسخ آن
۲۶۰.....	آیه سوم
۲۶۱.....	مفهوم عدم پذیرش ایمان

فصل دوازدهم: حکومت مهدوی

۲۶۴.....	گفتار اول ضرورت حکومت جهانی مهدوی
۲۶۶.....	گفتار دوم ویژگی‌های حکومت مهدوی
۲۶۷.....	۱. تسلط صالحان بر زمین
۲۶۸.....	۲. فراگیر کردن معارف الهی
۲۶۸.....	نشر اسرار دین به وسیله امام مهدی علیه السلام
۲۷۰.....	۳. گسترش دادن عدالت
۲۷۱.....	۴. ایجاد امنیت گسترده و همه جانبه

فصل سیزدهم: رجعت

۲۷۳.....	گفتار اول: تبیین رجعت
----------	-----------------------

- گفتار دوم: رابطهٔ رجعت باقیامت ۲۷۵.
- گفتار سوم: ادلهٔ رجعت ۲۷۹.
- «آیهٔ دابة» ۲۸۰.
- مبهم بودن «دابة» در قرآن ۲۸۰.
- روایات روشنگر مقصود آیه ۲۸۱.
- «آیهٔ حشر» ۲۸۳.
- زمان حشر جماعتی از هرامت ۲۸۳.
- دیدگاه‌های دیگر و نقد آنها ۲۸۵.
- رجعت‌گرایی از هرامت ۲۸۶.
- «آیات دیگر» ۲۸۷.
- گفتار چهارم: رجعت در امت‌های گذشته ۲۸۹.
- نکته‌ای لطیف ۲۹۲.
- رجعت در امت‌های گذشته، نشانه وقوع آن در آینده ۲۹۵.
- گفتار پنجم: رجعت‌کنندگان ۲۹۷.
۱. بعضی از پیامبران علیهم‌السلام ۲۹۸.
۲. امامان معصوم علیهم‌السلام ۲۹۸.
۳. مؤمنان خالص ۲۹۹.
۴. کافران خالص ۳۰۰.
- گفتار ششم: شبهات و دفع آنها ۳۰۰.
- شبههٔ اول: رجعت، امری ناممکن! ۳۰۰.
- پاسخ: ۳۰۲.
۱. محقق نشدن امر محال ۳۰۲.
۲. غیر ممکن نبودن رجعت ۳۰۲.
۳. تواتر روایات رجعت ۳۰۷.
- شبههٔ دوم: قبول تناسخ، لازم‌پذیرش رجعت! ۳۰۷.
- شبههٔ سوم: رجعت اعتقادی وارداتی! ۳۰۸.
- شبههٔ چهارم: رجعت اعتقادی اختصاصی! ۳۰۹.
- شبههٔ پنجم: مرگ فقط یک بار! ۳۱۰.
- شبههٔ ششم: انسان‌های بیهوش، نه رجعت کرده! ۳۱۲.
- فهرست منابع ۳۱۵.

تقریظ حضرت آیت‌الله العظمی سبجانی - دامت افاضاته

بسم الله الرحمن الرحيم

اعتقاد به مهدی موعود یکی از باورهای مسلم و عمومی مسلمانان است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طور قطعی از ظهور و قیام فردی از خاندان خود در آینده که نام و کنیه‌اش همانند او است خبر داده است که بساط ظلم و ستم را از روی زمین برچیده و جهان را آکنده از عدل و داد خواهد کرد. او همان حجة بن الحسن العسکری علیه السلام دوازدهمین امام و آخرین جانشین معصوم و برحق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در پانزدهم شعبان (۲۵۵هـ) در شهر سامرا به دنیا آمد و پس از شهادت پدر گرامیش امام حسن عسکری علیه السلام (۲۶۰هـ) عهده‌دار مقام و منصب والای امامت گردید و از آن جا که دشمنان در صدد کشتن او بودند، و از سویی، وجود حجت خدا در زمین، سنت حکیمانه و قطعی خداوند است، مأمور به غیبت گردید. اما چونان خورشید در پس ابر، جامعه بشری و اسلامی را از انوار تابناک هدایت خود بهره‌مند می‌سازد و در انتظار فرمان ظهور و قیام از سوی خداوند برای ایفای

مسئولیت و مأموریت ویژه و جهانی خود بسر می‌برد. از آنجا که این باور ایمانی نقش بسیار سازنده‌ای در حیات فردی و اجتماعی مؤمنان دارد، همواره مورد عناد و خشم ستمگران و مستکبران بوده و برای متزلزل ساختن آن والقای شبهه، از هیچ توطئه و تلاشی دریغ نورزیده‌اند. از این رو روشن‌گری و پاسخ‌گویی به شبهات در مسأله مهدویت از اهمیت و ارزش بسیار بالایی برخوردار است.

بسیاری از عالمان برجسته اسلامی در طول تاریخ به ایفای این مسئولیت بزرگ اقدام کرده‌اند که علامه طباطبایی از آن جمله است. وی در تفسیر ارزشمند المیزان و دیگر آثار علمی خود در زمینه معارف اسلامی، با بهره‌گیری از عقل، کتاب، سنت و تاریخ، مطالب مهم و روشنگری را در این باره بیان کرده است. تدوین و تنظیم آنها در یک اثر می‌تواند برای علاقمندان به مباحث مهدویت سودمند و راهگشا باشد. فاضل ارجمند جناب حجت‌الاسلام آقای علیرضا امامی میبدی (زید عزه) زحمت این کار ارزشمند را بر خود هموار کرده، و اثر حاضر را به خامه تحریر درآورده است. مزید توفیقات ایشان را از خداوند منان خواستارم.

حوزه علمیه قم

مؤسسه امام صادق علیه السلام

جعفر سبحانی

مقدمه مؤلف

بسمه تعالی

از روزی که آدم ابوالبشر عليه السلام با اغواء ابلیس از لطافت حیات در بهشتِ عدن الهی محروم و در وادی ظلمت ساکن گردید، هیچ گاه در او و فرزندانش، شعله آرزوی زندگی مجدد در آشیان امن الهی و رسیدن به کمالات آسمانی، فروکش نکرده است. در مسیر تاریخ و در پیچ و خم حیات انسانی، آدمی همواره به امید فرارسیدن روزی بوده است که بستر مناسب برای تعالی و رسیدن به بهشت برین، در این منزل ناسوتی فراهم گردد و دست در دست خلیفه خدا، پر و بال معنویت را بگشاید و این بار با هدایت‌های ملکوتی منجی انسان، ابلیس را به خاک زده، خود پران گشته و بعد از هبوط، لذت صعود را چشیده، ساکن عالم ملکوت گردد و در قرب الهی مأوی گیرد.

در طول تاریخ کم نبودند انسانهایی که با تلاش و کوشش فراوان و با پرچمداری سفیران الهی که خداوند برای دستگیری و نجات آنان

۱. ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ من در روی زمین جانشینی می‌گمارم. (بقره: ۳۰).

از زندگی زمینی، فرستاده بود؛^۱ سعی در تحقق بخشیدن به این آروزی حقیقی کرده‌اند. اما ابلیسی که دیروز، پدرشان آدم علیه السلام را زمینی کرده بود؛ امروز با یاران فراوانی که به گرد خود جمع کرده بود نه تنها جلوی آسمانی شدنشان را می‌گرفت، بلکه کمترین امیدها را نیز خاموش و هر بستری که فراهم می‌شد نیز به انحراف و گمراهی می‌کشاند.

پیامبران یکی پس از دیگری آمدند و با مجاهدت‌ها و جانفشانی‌های بسیار، آنان که هنوز فطرشان ملکوتی بود را بیدار کرده و با خود متعالی کردند؛ ولی این عده محدود تجلی سعادت نوع بشر نبودند. نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام نیز هر یک نوید نجات را سر دادند و امت‌های خود را چند قدمی در مسیر روشنایی پیش بردند؛ اما جهل و نادانی امت‌ها از یک سو و گردن کشی مستکبران و پیروان شیاطین از سوی دیگر، همه امیدها را ناامید نمود و نه تنها راه سعادت هموار نشد، بلکه ابلیسیان با نیروی بیشتری بشر را به نابودی کشاندند.

پرتگاه‌های شقاوت و دره‌های هلاکت، دهان خود را برای بلعیدن انسان باز کرده بود^۲ و صدای قهقهه ابلیس فضای ظلمتکده

۱. ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ گفتیم همگی از بهشت فرود آید، پس چون از جانب من هدایتی برای شما آمد، آنان که از هدایت من پیروی کنند هرگز بیمناک و اندوهگین نخواهند شد. (بقره: ۳۸).

۲. ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ حال آن که بر لب پرتگاهی از آتش بودید و خداوند شما را نجات داد، خداوند بدین سان آیاتش را برایتان بیان می‌کند تا هدایت شوید. (آل عمران: ۱۰۳)

عالم را پر کرده بود، که ناگاه از فراسوی زمان و مکان فرشته بزرگ خداوند خطاب به آسمانی ترین موجود و دلسوز ترین و مهربان ترین انسان^۱ فریاد برآورد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۲ باطنین این آیات و آغاز نزول قرآن برای نجات بشر، ابلس ناله کرد و هر آنچه را که بافته بود را از دست رفته می دید.^۳ محمد رسول خدا ﷺ آمده بود تا این بار برای همیشه مسیر هدایت را روشن و انسان‌ها را به کمال حقیقی خود برساند و هر آنچه را که در کف داشت نیز در این راه به میدان آورد و مدینه فاضله الهی را نیز پایه گذاری کرد و آدمیان را برای رسیدن به آروزی دیرینه خود مهیا نمود و می رفت تا درهای آسمان گشوده شود و فرشتگان آواز استقبال از انسان را بسرایند.

این بار دیگر شیطان توانی برای مصاف نداشت و ناامید در انتظار یاران به ظاهر انسانی خود بود؛ و چه خوب او را یاری کردند! آری! همه آنهایی که چشم دیدن نورانی شدن انسان را نداشتند به میدان آمدند و با به انحراف کشاندن اسلام و به حاشیه راندن راهنمایان حقیقی که جانشینان رسول خدا ﷺ بودند، بار دیگر همه امیدها را خاموش کردند.

۱. «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» رسولی از میان خودتان به نزد شما آمد که بی تردید رنج‌های شما بر او گران می آید و به هدایتتان اصرار دارد و بر مؤمنان رؤوف و مهربان است. (توبه: ۱۲۸)

۲. «(قرآن را) به نام پروردگارت که هستی را آفرید بخوان». (علق: ۱)

۳. قال علی رضی الله عنه «لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ» من هنگامی که وحی بر پیامبر فرود می آمد، ناله شیطان را شنیدم. گفتم: ای رسول خدا! این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید. (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸)

اما خدا و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از پیش، این روزهای تیره و تاریک را دیده بودند و برای اینکه امت از وعده الهی نومید نگردد، وعده وصال منجی و ظهور ذخیره الهی را داده بودند؛ امیدهایی که گاه در آیات قرآنی نمود می‌کرد و گاه در احادیث نبوی. خلفای برحق او نیز گرچه از محقق کردن جامعه آرمانی بازمانده بودند ولی مدام از آمدن «مهدی علیه السلام» می‌گفتند؛^۱ همان که خواهد آمد تا کار تمام انبیاء و اولیاء در طول تاریخ را تمام و برای همیشه ابلیسیان اغواء گر را از عرصه عالم، پاک، و انسان هبوط کرده بر زمین را در مافوق آسمان و فراتر از فرشتگان مقرب جای دهد. انشاء الله.

از روزگار نزول وحی و حیات پر نور پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و خاندان مطهر ایشان صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که نوید بخش ظهور بوده‌اند، سال‌ها گذشته و آیات و روایات نجات بخششان راه گشای مسیر امروز و فردای ماست. اما دست یابی به معارف بلند این آثار گران سنگ کار هر کس نیست و خُبرگی و چیره دستی بسیار می‌خواهد. از سویی نیز تحولات تاریخی و اجتماعی باعث گرایش فراوان عمومی به مباحث مرتبط با امام زمان علیه السلام و توجه ویژه افراد مختلف در جوامع اسلامی و حتی غیر اسلامی به این مهم شده است؛ و از طرفی پرسش‌های متعدد و گاه شبهه آمیز نسبت به مسأله مهدویت در میان توده مردم و به خصوص در میان نسل جوان وجود دارد که پاسخ مناسب را می‌طلبد. در این میان کم نیستند مدعیانی که پا در عرصه پاسخ‌گویی و حل شبهات مذکور می‌گذارند و به سبب بی‌اطلاعی و یا کم‌اطلاعی خود، گاه

۱. در ضمن مباحث آینده به بعضی از این آیات و روایات می‌پردازیم.

امور را پیچیده تر و دشوار تر می کنند که نمونه های متعدد آن را در مقالات نوشتاری و فضاهاى مجازى و گاه در قالب فیلم و غیره، شاهد هستیم.

پر واضح است که برداشت های سطحی و بی مایه از سوی نادانان و بی خبران از معارف بلند الهی، خود مسیر تحقق هدایت را کندتر و ناهموارتر می کند؛ لذا در این راه نیز باید به سراغ ورثه انبیاء و اولیاء^۱ رفت که صاحب البیت اعلم بما فی البیت. این فضا ایجاب می کند که نسبت به آموزه های مهدویت و مباحث مربوط به امام زمان علیه السلام و به خصوص در پاسخ گویی به شبهات مربوطه، از آراء و اندیشه های علمای بزرگ و صاحب فکر و اندیشه استفاده گردد. در این راستا گرچه اندیشمندان برجسته و بزرگی نیز در طول تاریخ و به ویژه در چند سال اخیر، آثار و خدماتی را ارائه نموده اند؛ ولی همچنان نسبت به بررسی مباحث با استفاده از اندیشه ها و افکار بزرگ مردی مانند علامه طباطبایی رحمه الله که از جهات مختلف علمی، فلسفی، تفسیری، تاریخی و ... مورد اعتماد خاص و عام است، احساس نیاز می شود؛ لذا به نظر می رسد جستاری تفصیلی از آموزه های مرتبط با مهدویت در میان آثار مرحوم علامه و جمع آوری و تدوین منظم آن، می تواند کمک شایانی در پیشبرد سطح معرفتی و فکری جامعه و به خصوص فرهیختگان، نسبت به معارف مهدوی، بنماید.

۱. قال الصادق علیه السلام «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَٰكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورِثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ» به درستی که علماء وارثین انبیاء هستند، زیرا انبیاء درهم و دیناری به ارث نمی گذارند، بلکه میراثشان بخشی هایی از احادیثشان می باشد. (الكافی، ج ۱، ص ۳۲).

بر این اساس، به دست آوردن پاسخ‌های علمی و با پشتوانه‌ای کاملاً متقن و قوی - آن هم از طرف متفکری بزرگ مانند مرحوم علامه طباطبایی - نسبت به گزاره‌های متعدد و مختلف مرتبط با مهدویت، بهترین حرکت برای پاسخ‌گویی به سؤالات مرتبط به مهدویت و پاسخ‌گویی به شبهات مطرح شده در این زمینه که از طرف دشمنان و گاه دوستان جاهل در فضاهاى مختلف و به خصوص در فضاهاى مجازى طرح و مورد نشر قرار مى‌گیرد؛ مى‌باشد. لذا این اثر با بهره‌گیری از آراء و اندیشه‌های آن متفکر بزرگ، به دنبال دست‌یابی به پاسخ‌های استوار و قوی نسبت به مباحث مهدویت و ارائه آن به دوستان مباحث معرفتی و به خصوص مباحث مهدویت می‌باشد.

لازم به ذکر است علامه طباطبایی بسیاری از آموزه‌های مهدویت را از منظر آیات و روایات در آثار خود و به خصوص در تفسیر گرانقدر المیزان، تبیین کرده و به استحکام و اتقان آنها پرداخته است، که در این اثر به تفصیل و به تناسب بحث‌های مطرح شده، به تبیین مطالب و داوری ارائه شده از سوی ایشان پرداخته شده است. در عین حال در بسیاری از موارد برای دریافت دیدگاه ایشان، از روش تلفیقی و ضمیمه نمودن بیانات متفرقه که از جای جای آثار ایشان به دست آمده است، استفاده شده و در نتیجه، این نوع از بحث‌ها، بیشتر جنبه استنباطی و تفریع فروع بر اصول یا تجمیع گفتاری، به خود گرفته است. این شیوه برگرفته از روش تفسیری خود علامه می‌باشد، که با ضمیمه آیات به یکدیگر به کشف مقصود الهی می‌پردازد؛ مؤلف این

رساله نیز متأثر از همین شیوه، روش ایشان را نسبت به کلام خودشان اجراء، و با در کنار هم قرار دادن گفتارهایشان، سعی در کشف دیدگاه ایشان کرده است.

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از متکلم بزرگ و مرجع عالی قدر حضرت آیت‌الله العظمی سبحانی «مدظله العالی» که این اثر را مورد توجه قرار داده و الطاف خود را در قالب تقریظ بیان نمودند، تشکر نمایم. همچنین از حضرت آیت‌الله العظمی جوادی آملی «مدظله العالی» که با ارشادات خود، بعضی از زوایای نو را در مسیر این تحقیق روشن نمودند؛ و از استاد بزرگوار و عزیز، حضرت حجت الاسلام و المسلمین علی ربانی گلپایگانی «دامت افاضاته» و حجت الاسلام و المسلمین عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی «زید عزه» که به ترتیب راهنمایی و مشاوره رساله را بر عهده داشتند، و در ارتقای این پژوهش سهم بودند، و نیز از کلیه مسئولین و اساتید محترم مرکز تخصصی کلام اسلامی که زمینه ساز پدید آمدن این اثر بودند، صمیمانه تقدیر و تشکر کرده؛ از خداوند متعال برای ایشان اجر و پاداش بی‌نهایت را خواهانم.

علیرضا امامی میبیدی

فصل اول

مفاهیم و کلیات

قبل از هر چیز ضرورت دارد که نگاهی گذرا به تعریف و توضیح برخی واژگان کلیدی، داشته باشیم.

آموزه‌های مهدویت

واژه «آموزه» یک اصطلاح نوپیدا است و در فرهنگ کهن فارسی اثری از آن یافت نمی‌شود و در فرهنگ‌های نوین، کلمه دکترین (DOCTRINE) و آموزه، مترادف هم دانسته و ترجمه شده است و این طور فهمیده می‌شود که این دو کلمه به یک معنا می‌باشد و بر همین اساس در متون جدید از واژه دکترین برای رساندن معنای آموزه استفاده می‌شود؛ لذا می‌توان معنای لغوی «آموزه» را درس، دستور العمل، تعلیم، اعتقاد، نظریه، آیین و مکتب دانست.^۱

به نظر می‌رسد از نگاه اصطلاح‌شناسی، «آموزه» در موضوعات اعتقادی و دینی به امور بنیادین و اصیل، دارای مبنای استوار

۱. فرهنگ معاصر، انگلیسی به فارسی، واژه DOCTRINE؛ فرهنگ معین، واژه آموزه.

در متون دینی، مورد اعتقاد مومنان و دارای جنبه عملی و راهبردی اطلاق می‌گردد، مانند «آموزه‌های بودا»، «آموزه‌های مسیحیت»، «آموزه‌های اسلام».

واژه «مهدویت» از مهدی گرفته شده است و «مهدی» اسم مفعول و به معنای هدایت شده است. البته گاهی نیز در معنای فاعلی به معنای «هدایت کننده» به کار می‌رود؛^۱ اما آنچه کاربرد بیشتری دارد همان معنای نخست است.^۲

مهدویت در اصطلاح به مباحثی گفته می‌شود که پیرامون احوال حضرت مهدی علیه السلام، شامل تولد، غیبت و ظهور، حکومت، و اتفاقات و وقایع مصادف یا بعد از آنها می‌باشد و با نگاهی کلی تر و برون دینی شامل نگاه منجی گرایی و آخرالزمانی بشری به مقطع پایان تاریخ می‌باشد که اعم از نگاه اسلامی به آخرالزمان یا نگاه ادیان و مکاتب دیگر به آن و اتفاقات این دوران است.^۳

با توجه به نکات یاد شده، اعتقادات اسلامی درباره مهدی

۱. چنانچه در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «... و قائم را از آن جهت مهدی گفته‌اند که مردم را به آیینی که از دست داده‌اند، هدایت می‌کند» (بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۹).

۲. از جمله در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «بدرستی که مهدی نامیده شد به جهت اینکه به امری مخفی هدایت می‌شود؛ او تورات و سایر کتاب‌های الهی را از غاری در انطاکیه بیرون خواهد آورد.» (ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۲)؛ همچنین بنابر نقل وقتی از امام صادق علیه السلام پرسیدند چرا امام مهدی را مهدی نامیده‌اند؟ فرمود: «لأنه یهدی الی کل امر خفی» به جهت اینکه به تمامی امور پنهان هدایت می‌شود. (دلائل امامه، ص ۲۴۹).

۳. رجوع شود به: فرهنگ نامه مهدویت، ص ۳۸۶؛ و دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۲۹۳۵.

موعود (ولادت، امامت، غیبت، طول عمر، ظهور و...) آموزه‌های مهدویت را تشکیل می‌دهد.

چیستی امامت

از جمله واژه‌هایی که در مباحث مرتبط با مهدویت کاربرد گسترده‌ای دارد و جایگاه مهمی در کشف زوایای مختلف بحث ایفاء می‌کند، واژه «امام» و یا «امامت» می‌باشد.

امام در لغت به معنای چیزی یا کسی است که به آن اقتدا می‌شود، و به همین جهت واژه امام برای اموری مانند: پیشوا، قرآن، پیامبر ﷺ، خلیفه، فرمانده لشکر، آنچه بدان مثال می‌زنند، آنچه کودکان هر روز یاد می‌گیرند، ریسمان بنایی، ساریان شتران، راه آشکار، جلودار، رئیس و ... به کار می‌رود.^۱

مرحوم علامه طباطبایی نیز امام را به معنای کسی که مقتدا و پیشوای مردم باشد و مردم در گفتار و کردارش پیرویش کنند، می‌داند؛^۲ و مصادیق دیگری مانند: قرآن، لوح محفوظ و غیره را نیز برای معنای واژه امام، برمی‌شمرند.^۳

۱. ر.ک: المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۷؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۴؛ العین، خلیل بن احمد فراهیدی، ج ۱، ص ۱۰۶، ماده امم؛ مصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۳، ماده امم؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۹، ماده امه؛ و غیره.

۲. ایشان در ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره امامت را نیز چنین معنی می‌کند: امامت به این معنا است که شخص طوری باشد که دیگران از او اقتداء و متابعت کنند، یعنی گفتار و کردار خود را مطابق گفتار و کردار او بیاورند. (المیزان، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۱).

۳. همان، ج ۱۳، ص ۱۶۵.

در راستای تعریف اصطلاحی «امام و امامت» نیز متکلمین و علماء اسلامی تعبیر مختلفی مطرح نموده و هر یک نیز دیگر تعاریف را به چالش کشیده‌اند. آنها گاه تعریفی فراگیر از امام ارائه نموده‌اند که هم شامل رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم خلفاء و جانشینان آن حضرت می‌باشد؛^۱ و گاه محدوده مصداقی تعریف‌های آنها فقط جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، و در نتیجه انطباق کامل با امامت به معنای رایج و متعارف آن دارد.^۲

علامه و تعریف مشهور امامت

مرحوم علامه معتقد است این تفسیر لغوی و اصطلاحی، سطحی و مبتذل می‌باشد، و مقصود از امامت در قرآن و منابع دینی، چیزی فراتر و عمیق تر از این تفاسیر است.^۳ ایشان در موارد متعدد و

۱. ر.ک: قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۴؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵؛ ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، ص ۳۲۵؛ التعريفات، ص ۲۸.

۲. ر.ک: شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۴۵؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴؛ النکت الاعتقادية، ص ۳۹؛ الباب الحادی عشر، ص ۶۶؛ ارشاد الطالبین، ص ۳۲۵؛ رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴. همچنین در این زمینه می‌توان به کتاب «امامت در بینش اسلامی» نوشته استاد علی ربانی گلپایگانی مراجعه نمود.

۳. «قوله إني جاعلك للناس إماماً، وعد له عليه السلام بامامة ... فليست امامة في الآية بمعنى النبوة، ذكره بعض المفسرين. و منشأ هذا التفسير و ما يشابهه الابتذال الطارى على معاني الألفاظ الواقعة في القرآن الشريف في أنظار الناس من تكرر الاستعمال بمرور الزمن و من جملة تلك الألفاظ لفظ امامة، ففسره قوم: بالنبوة و التقدم و المطاعية مطلقاً، و فسره آخرون بمعنى الخلافة أو الوصاية، أو الرئاسة في أمور الدين و الدنيا و كل ذلك لم يكن» ... عده‌ای از مفسرين گفته‌اند: مراد از امامت همان نبوت است، ولی این تفسیر در نهایت درجه سقوط است. و منشأ این تفسیر و تفاسیر دیگر نظیر

به مناسبت‌های مختلف و به خصوص در تفسیر المیزان به اثبات این نکته دقیق پرداخته است؛ که با توجه به اهمیت و جایگاه ویژه آن در مباحث مهدویت و معرفت‌افزایی آن نسبت به ائمه علیهم‌السلام و از جمله حضرت حجت علیه‌السلام، در این جا به تبیین آن می‌پردازیم.

معنای عمیق امامت (امامت ظاهری و باطنی)

علامه در ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره، بعد از نقد و مردود شمردن دیدگاه مفسرین درباره معنی امام،^۱ به تبیین حقیقت امامت پرداخته و می‌گوید: باید دانست که قرآن کریم هر جا نامی از امامت می‌برد، دنبالش متعرض هدایت می‌شود، تعرضی که گویی می‌خواهد کلمه نامبرده را تفسیر کند، یعنی وصف در مقام تعریف است^۲ و می‌خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند.^۳ از سوی دیگر همه جا این هدایت را مقید به امر کرده، و با این قید فهمانده که امامت بمعنای مطلق هدایت

آن، این است که الفاظی که در قرآن شریف هست در انظار مردم مبتدل و بی‌ارج شده، چون در اثر مرور زمان زیاد بر زبان‌ها جاری شده، خیال کرده‌اند که معنای همه را می‌دانند، و همین خیال باعث شده بر سر آنها ایستادگی و دقت نکنند. یکی از آن الفاظ لفظ امامت است که گفتیم مفسرین آن را همه جا و بطور مطلق به معنای نبوت و تقدم و مطاع بودن معنا کرده‌اند، در حالی که چنین نیست. (المیزان؛ ج ۱، ص ۲۷۱؛ ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۴۰۹).

۱. تفصیل این بحث در فصل دوم، در ضمن ادله نقلی اثبات وجود امام زمان علیه‌السلام خواهد آمد.

۲. «لکننا نجده سبحانه کلما تعرّض لمعنی امامة، تعرّض للهدایة تعرّض التفسیر». المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۱، ص ۱۸۹.

۳. ایشان برای اثبات این نکته به آیه ﴿وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ نَافِلَةً، وَ کُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ، وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (انبیاء: ۷۲ و ۷۳) و آیه ﴿وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا، وَ کَانُوا بِآيَاتِنَا یُوقِنُونَ﴾ (سجده: ۲۴) استناد می‌کند.

نیست، بلکه بمعنای هدایتی است که با امر خدا صورت می‌گیرد.^۱ ایشان در ادامه و پس از اثبات جنبه هدایت‌گری امام که به امر خداوند است، آن را مصداق «امر» در آیات ۸۲ و ۸۳ سوره یس و ۵۰ سوره قمر، دانسته و چنین می‌گوید: این امر هم همان است که در یک جا درباره‌اش فرموده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»^۲ و در جای فرموده: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ»^۳. امر الهی که آیه اول آن را ملکوت خوانده، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر با خدای سبحان مواجه می‌شوند، خلقتی که طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان، و خالی از تغییر و تبدیل است؛ و امر همان چیزی است که مراد از کلمه (کن) است.^۴

با این توضیحات، ایشان امام را هدایت‌کننده‌ای می‌داند که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می‌کند، و از نظر باطن یک نحوه ولایتی در اعمال مردم دارد.^۵

مرحوم علامه وظیفه چنین کسی را نه فقط نصیحت و موعظه به خلائق، بلکه دست‌گیری آنان در مسیر هدایت دانسته، معتقدند که هدایت امام به عنوان امیر قافله اهل ولایت و رابط انسانیت با واقعیت

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲. «امر او وقتی اراده چیزی کند تنها همین است که بان چیز بگوید بباش، و او هست شود، پس منزه است خدایی که ملکوت هر چیز بدست او است».

۳. «امر ما جز یکی نیست آنهم چون چشم بر هم زدن».

۴. همان.

۵. المیزان، ج ۱، ص ۲۶۷ و ج ۱۴، ص ۳۰۶.

ملکوتی، دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است.

توضیح اینکه هدایت به معنای راهنمایی و رهبری به دو معنا اطلاق می‌شود: یکی به معنای نشان دادن راه فقط که «ارائة الطريق» نامیده می‌شود و دوم رسانیدن به مقصد و هدف که «ایصال الی المطلوب» نامیده می‌شود؛ اثر هدایت به معنای اول امکان رسیدن هدایت شونده به مقصد است، یعنی ممکن است هدایت شونده هدایت را بپذیرد و با پیمودن راهی که نشان داده شده به مقصد برسد و ممکن است نپذیرد و نرسد؛ ولی هدایت به معنای دوم تحقق و فعلیت رسیدن به مقصد را به دنبال دارد. نوع اول هدایت اختصاص به پیامبران و نوع دوم مخصوص امام است.^۱

در نتیجه «امام» از دیدگاه ایشان کسی است که از جانب حق سبحانه برای پیشروی صراط ولایت اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته و انوار ولایت که به قلوب بندگان حق می‌تابد، اشعه و خطوط نوری هستند از کانون نوری که پیش اوست، و موهبت‌های معنوی متفرقه جوی‌هایی هستند متصل به دریای بیکرانی که نزد وی می‌باشد. معنای امامت در قرآن کریم همین است، و البته امامت غیر از خلافت و وصایت و حکومت و ریاست دین و دنیا است.^۲

با توجه به همین نگرش به مسأله امامت است که ایشان اشکالات

۱. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۱ و ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. شیعه (خسروشاهی)، ص ۱۶۷.

مطرح شده نسبت به غایب بودن امام را ناشی از بد فهمی معنای امامت دانسته و معتقد است کسانی که چنین اشکالاتی را مطرح می‌کنند به حقیقت معنای امامت پی نبرده‌اند؛ زیرا روشن شد که وظیفه امام، تنها بیان صوری معارف و راهنمایی ظاهری مردم نیست و امام چنانکه وظیفه راهنمایی صوری مردم را به عهده دارد، همچنان ولایت و رهبری باطنی اعمال را به عهده دارد و اوست که حیات معنوی مردم را تنظیم می‌کند و حقایق اعمال را به سوی خدا سوق می‌دهد. بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام در این باب تأثیری ندارد و امام از راه باطن، به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد، اگرچه از چشم جسمانی ایشان مستور است؛ و وجودش پیوسته لازم است، اگرچه موقع ظهور و اصلاح جهانیش فرا نرسیده باشد.^۱

نتیجه اینکه امامت دارای دو جنبه ظاهری و باطنی است و آنچه در تعریف‌های رایج بر روی آن تأکید شده صرفاً امامت ظاهری است، در حالی که امامت ظاهری که همان سرپرستی امور دین و دنیای جامعه اسلامی است پرتویی از ولایت باطنی و تکوینی است.^۲

بایستگی‌های امامت

یکی از مباحث مهم در موضوع امامت، بحث شرایط و بایستگی‌های امام می‌باشد. این بحث تحت عنوان «صفات امام» در

۱. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۵. تفصیل مباحث مرتبط با شبهات غیبت امام زمان علیه السلام در فصل ششم خواهد آمد.

۲. تعالیم اسلام، ص ۱۴۹.

کتاب‌های کلامی و اعتقادی دارای جایگاه ویژه و ممتازی است و به خصوص از طرف علمای شیعی مورد توجه خاص بوده و هست.^۱ آنچه در اینجا و برای فراهم شدن فضای مناسب جهت مباحث آینده لازم می‌نماید، توجه به دیدگاه علامه طباطبایی در این زمینه است.

در مباحث مختلفی که مرتبط با بحث امامت بوده و در کتاب‌ها و رساله‌های علامه آمده، بایستگی‌های متعددی برای امام لازم دانسته شده؛ و با ادله عقلی و نقلی به اثبات رسیده است؛ که جهت رعایت اجمال و پرهیز از خارج شدن از حیطه اصلی مباحث، صرفاً به صورت فهرست گونه به آن می‌پردازیم. این اوصاف عبارتند از:

۱. اهل یقین بودن و علم به عالم ملکوت و باطن عالم داشتن.^۲

۲. علوم مختلف داشتن.^۳

۳. دارای درجات قرب الهی بودن.^۴

۴. معصوم بودن.^۵

-
۱. ر.ک: تلخیص المحصل، رساله الامامة، ص ۴۲۹ و شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۴.
 ۲. «امام یجب أن یكون انسانا ذا یقین مکشوفاً له عالم الملكوت». المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳؛ تفسیر الیقان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۱، ص ۱۸۹.
 ۳. «أنه یجب أن یكون عالماً بجميع ما یحتاج الیه الناس فی أمور معاشهم و معادهم». المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۵؛ شیعه (خسروشاهی)، ص ۱۶۷؛ شیعه (شاهجوئی)، ص ۱۵۸؛ ایشان در بخشی از «رساله علم امام» می‌گویند: «امام علیاً علیه السلام به موجب اخبار کثیره، مقامی از قرب دارد که هر چه را بخواهد به اذن خداوند می‌تواند بداند و از آن جمله است علم به تفصیل مرگ و شهادت خود، با جمیع جزئیات آن». بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۰۶؛ تعالیم اسلام، ص ۱۵۵.
 ۴. شیعه (خسروشاهی)، ص ۱۶۷؛ شیعه (شاهجوئی)، ص ۱۵۸.
 ۵. «أن امام یجب أن یكون معصوماً عن الضلال و المعصية ... و عکس الأمر و هو أن من لیس بمعصوم فلا یكون اماماً هادياً الی الحق». المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴ و ۲۷۷؛ شیعه در اسلام، ص ۱۹۰؛ تعالیم اسلام، ص ۱۵۵.

۵. منصوب بودن از طرف خداوند.^۱
۶. قریشی بودن.^۲
۷. از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودن.^۳
۸. برتری در فضایل اخلاقی مانند شجاعت و شهامت و عفت و سخاوت و عدالت.^۴

۱. «ان امامة لمجمولة». المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲. شیعه در اسلام، ص ۱۹۷.

۳. همان، ص ۱۹۷.

۴. «باید در فضایل اخلاقی نسبت به همه مردم برتری داشته باشد، زیرا معنا ندارد کسی به بالاتر و برتر از خود پیشوایی نماید و اصولاً عدل الهی با آن سازگار نیست». تعالیم اسلام، ص ۱۵۵؛ «أنه يستحيل أن يوجد فيهم من يفوقه في فضائل النفس». المیزان، ج ۱، ص ۲۷۵.

فصل دوم

وجود امام معصوم در هر زمان از نگاه عقل

یکی از باورهای اساسی شیعه امامیه، وجود امام معصوم در هر زمان است، که در وجود امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام محقق و تبلور یافته است. مهدی موعود علیه السلام آخرین امام معصوم است که پس از امام حسن عسکری علیه السلام عهده دار مقام امامت شده است، و متکلمان امامیه بر امامت آن حضرت دلایل عقلی بسیاری اقامه کرده اند.

در این فصل، دلایل عقلی که در آثار علامه طباطبایی بر این مطلب اقامه شده است را بیان خواهیم کرد.

لازم به ذکر است که این دلایل ناظر به ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان است، که شامل پس از زمان امام حسن عسکری علیه السلام نیز می شود برای اثبات این مطلب لازم است دو مقدمه به دلایل عقلی مرحوم علامه اضافه کنیم، تا وجود امام زمان علیه السلام اثبات شود؛ این دو مقدمه عبارتند از:

۱. حق در هر مسأله‌ای در امت اسلامی است و نمی توان خارج از حوزه اسلام حق را به دست آورد.

۲. حق در باب امامت، همان است که شیعه امامیه می‌گوید، یعنی حقانیت ائمه دوازده گانه علیهم‌السلام؛ زیرا مذاهب دیگر یا به عصمت امام قائل نیستند و یا سخن آنان درباره مصداق شناسی امام معصوم باطل است.

این دو مقدمه در آثار علامه تبیین شده و افزوده‌ای خارج از اندیشه‌های ایشان، محسوب نمی‌شود^۱ با این مقدمات روشن می‌شود که براهین اثبات وجود امام معصوم در هر زمان، بر وجود امامان اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص امام زمان علیه‌السلام دلالت می‌کند اینک به بررسی این براهین می‌پردازیم:

برهان علت غایی

یکی از برهان‌هایی که برای لزوم وجود امام در هر زمان و از جمله وجود امام زمان علیه‌السلام به آن استناد می‌شود، برهان علت غایی است. البته این نام برای براهین مختلفی که رسالت همه نیز اثبات ضرورت امامت می‌باشد، به کار می‌رود؛ براهینی که از لحاظ مواد استدلال گاه شباهت چندانی نیز به هم ندارند. آنچه در اینجا می‌آید تبیینی است که از آثار مرحوم علامه استفاده شده و ناظر به تبیین‌های دیگر نیست.^۲

۱. از باب نمونه در رابطه با مقدمه اول، رک: المیزان، ج ۱۸، ص ۲۱۶، تفسیر آیه ﴿يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (احقاف: ۳۰)؛ ج ۴، ص ۳۹۴؛ ج ۹، ص ۲۴۷. در رابطه با مقدمه دوم: تعالیم اسلام، ص ۱۴۴ تا ۱۴۸، و ۱۵۳ تا ۱۵۷؛ شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۱۷۶ تا ۱۸۹ و ۱۹۷ تا ۱۹۹.

۲. به عنوان نمونه برای اطلاع از براهین دیگر که همین نام را داراست، می‌توان به «موعود شناسی» نوشته علی اصغر رضوانی، ص ۲۷۲، مراجعه نمود.

بر اساس آیات و روایات متعدد، هدف از آفرینش انسان، رسیدن به کمال حقیقی است که در قالب توحید و عبودیت پروردگار، تحقق می‌پذیرد.^۱

تحقق این هدف در گرو وجود انسان‌های برگزیده و معصوم می‌باشد؛ زیرا همان طور که بر پایه عنایت الهی واجب است خداوند نوع انسان را، علاوه بر اینکه خیر و شر، و تقوا و فجور را از راه عقل به او الهام نماید، و از راه نبوت و وحی، احکام و قوانین شرعی را به او بیاموزد؛ همچنین بر اساس عنایت خداوند، واجب است که افرادی از نوع انسانی را به نفوسی طیب و طاهر و دل‌هایی سلیم و مستقیم مجهز نماید تا ملازم فطرت اصلی بوده لحظه‌ای از راه توحید به سوی شرک منحرف نگشته و در نتیجه اصل توحید در تمامی ادوار و اعصار باقی بماند، و روح سعادت در همه نسل‌ها زنده بماند.

برهان این مطلب، همان برهان نبوت و وحی است؛ زیرا فرض شرک و نسیان توحید از افراد عادی انسان ممتنع نیست، و چیزی که برای یک فرد جایز است، برای همگان جایز خواهد بود؛ و تلبس عموم افراد بشر به شرک، مستلزم تباهی غایت نوع انسانی و بطلان غرض الهی در آفرینش آن می‌باشد.

به همین جهت بر اساس عنایت خداوند واجب است که در میان این نوع بشر، افرادی وجود داشته باشد که همواره دارای اخلاص در توحید بوده، آن را برپا داشته و از آن دفاع کنند؛ و با تبیین حجت‌های

۱. در این باره به تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۹۰، سوره ذاریات، آیه ۵۶ ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ مراجعه شود.

الهی و نشر شواهد و نشانه‌های او مردم را از خواب غفلت و جهالت بیدار نمایند، و در حقیقت میان این افراد و انسان‌های دیگر رابطه تعلیم و تعلم است نه سوق دادن و تبعیت کردن. این افراد همان پیامبران علیهم السلام و امامان علیهم السلام می‌باشند، و اگر چنین انسان‌های برگزیده‌ای در هر برهه‌ای از زمان وجود نمی‌داشتند، شرک زمین را فرا می‌گرفت و واسطه میان زمین و آسمان قطع، و غایت خلقت باطل می‌گردید و زمین اهلش را فرو می‌برد.^۱

حاصل کلام علامه این است که تحقق بخش غایت خلقت انسان

۱. ایشان در ذیل آیه ۳۸ سوره یوسف و تحت عنوان «وجود مخلصین و معصومین علیهم السلام فضل و فیض خدا بر ایشان و بر مردم است و موجب پایداری و استمرار راه حق در میان نوع بشر است» به تبیین این برهان پرداخته و نتیجه می‌گیرد: «و لو لا رجال متألّهون متولّهون فی الله الذین أخلصهم بخالصة ذکری الدار فی کل برهة من الزمان لأحیطت الأرض بالعماء، و انقطع السبب الموصول بین الأرض و السماء، و بطلت غایة الخلق، و ساخت الأرض بأهلها». (المیزان، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴).

عبارت اخیر علامه ناظر به روایات معروف است که بقاء زمین و اهل آن را منوط به وجود امام می‌داند. از میان این روایات، می‌توان به این موارد اشاره نمود: علی بن الحسین علیه السلام قال: لو لا ما فی الأرض منا لساخت الأرض بأهلها. و لم تخل الأرض منذ خلق الله آدم من حجة الله فیها ظاهر مشهور أو غائب مستور و لا تخلو الی أن تقوم الساعة من حجة الله و لو لا ذلك لم یعبد الله». اگر یکی از ما اهل بیت در زمین نباشیم، زمین اهلش را فرو می‌برد. و از زمانی که خداوند آدم را آفریده است هیچ گاه زمین از حجت خدا خالی نبوده است، چه آن حجت ظاهر و شناخته شده باشد و چه غائب و پس پرده. و تا برپایی قیامت زمین از حجت خالی نخواهد بود و اگر چنین نبود خداوند هرگز پرستیده نمی‌شد. (الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷).

قال ابو جعفر علیه السلام: «لو بقیت الأرض یوما واحدا بلا امام منا لساخت الأرض بأهلها و لعذبهم الله بأشد عذابه و ذلك لأن الله جعلنا حجة فی أرضه و أمانا لأهلها» حتی اگر زمین برای یک روز بدون امام بماند اهل خود را فرو می‌برد و خداوند آنها را با سخت‌ترین عذاب کیفر می‌کند. چرا که خداوند ما اهل بیت را حجت خود در زمین و امان برای اهل آن قرار داده است. (دلایل امامت، ص ۲۳۱).

که در توحید تبلور می‌یابد، در گرو آن است که همواره در میان بشر، راهنمایان معصوم و برگزیده‌ای از جانب خدا وجود داشته باشند، و مصداق این هادیان الهی، پیامبران و انبیاء الهی علیهم‌السلام می‌باشند، و از آنجا که باب نبوت با بعثت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بسته شده است، پس هادیان الهی پس از ایشان، همان امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشند.

اگر چه مرحوم علامه این برهان را بر وجود امام زمان تطبیق نکرده است، ولی از آنجا که در میان امت اسلامی که حق در هر مسأله را باید در میان آنها یافت غیر از امام زمان علیه‌السلام که شیعه امامیه به او معتقد است، مصداق دیگری وجود ندارد، لذا مصداق آن منحصر در وجود شریف آن حضرت خواهد بود.

برهان هدایت باطنی - ثبوت ولایت و حامل آن

به همین جهت، دین که مجموعه‌ای از دستورات اعتقادی و عملی، و برنامه‌های فردی و اجتماعی زندگی انسان در این نشئه برای رسیدن به سعادت آخرت است، و از طریق وحی و نبوت و تداوم بعثت انبیاء علیهم‌السلام به دست انسان‌ها رسیده است، در هر دو جهت دنیوی و معنوی، دارای برنامه مناسب می‌باشد، تا علاوه بر سعادت دنیوی و مادی، سعادت اخروی و معنوی نیز تأمین شود. لازمه این حقیقت، این است که قوانین و مقررات مربوط به زندگی انسان و آخرت او، به هم پیوستگی تامی داشته باشد، و عمل به این نوامیس و مقررات دینی یا ترک آنها، واقعیت‌های معنوی و اخروی خاصی را برای انسان در پی داشته باشد؛ واقعیتی که در پس پرده حس، ذخیره و پس از انتقال

انسان به نشئه آخرت و پاره شدن پرده غفلت و حجاب انیت، ظاهر و مکشوف خواهد شد.

بنابراین در زیر لفافه زندگی انسانی که با رعایت نوامیس دینی بسر می‌برد، واقعیتی است زنده و حیاتی است معنوی، که نعمت‌های اخروی و خوشبختی‌های همیشگی از آن سرچشمه گرفته و به عبارت دیگر، مظاهر وی می‌باشند، این حقیقت و واقعیت «ولایت» نامیده می‌شود.^۱

مرحوم علامه پس از مطالب فوق، بیان می‌کند که در ثبوت و تحقق صراط ولایت^۲ که در آن انسان مراتب کمال باطنی خود را طی کرده و در موقف قرب الهی مستقر می‌شود، تردیدی نیست؛ زیرا چنانکه دانسته شد، ظواهر اعمال دینی بدون یک واقعیت باطنی و زندگی معنوی تصور ندارد و دستگاه آفرینش که برای انسان، ظواهر دینی را تهیه نموده و وی را به سوی آن دعوت کرده است، ضرورتاً این واقعیت باطنی را که نسبت به ظواهر دینی به منزله روح است، آماده خواهد ساخت.^۳

با توجه به این مباحث روشن می‌شود که رفع نیازمندی دنیوی و اخروی انسان، از طریق وحی و در چارچوب دین محقق و با ارسال انبیاء و دوام آن، به پانگاه داشته می‌شود؛ همین دلیل بر ثبوت، دوام و

۱. شیعه (شاهجوئی)، ص ۱۵۵.

۲. مقصود از ثبات و تحقق در اینجا وجود ولایت و تداوم آن می‌باشد؛ بدیهی است مقصود علامه در این قسمت این است که تا وقتی نیاز به دین وجود دارد، راه ارائه دین یعنی ارسال انبیاء نیز مفتوح خواهد بود. این مطلب در ضمن اثبات نبوت عامه قابل پیگیری می‌باشد.

۳. شیعه (شاهجوئی)، ص ۱۵۵.

فعلیت سازمان ولایت نیز دلالت می‌کند، چرا که چگونه متصور است مرتبه‌ای از مراتب توحید و یا حکمی از احکام دین، امر زنده بالفعل داشته باشد، در حالی که واقعیت باطنی که در بر دارد، در وجود نباشد و یا رابطه عالم انسانی با آن مرتبه، مقطوع بوده باشد. لذا باطن شریعت که مرحله حیات معنوی انسان و مقامات قرب و ولایت است، حامل و حافظ و قافله‌سالاری لازم دارد، و چنان که در محاذات سازمان ظاهری شریعت، سازمانی باطنی وجود دارد، در محاذات مقام پیشوایی ظاهر نیز مقام پیشوایی باطن قرار دارد. به همین علت خداوند - عزّ اسمه - در هر عصری یک فرد از افراد انسان را با یک تأیید مخصوصی، برمی‌گزیند و بر این مقام که مقام کمال انسانی است، هدایت می‌فرماید، و به واسطه وی دیگران را به درجات مختلف این مقام رهبری می‌نماید.^۱

امام، حامل ولایت

کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت بوده و رابطه انسانیت را با این واقعیت حفظ می‌کند، در لسان قرآن «امام» نامیده می‌شود. امام یعنی کسی که از جانب حق سبحانه، برای پیشروی صراط ولایت، اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته، و انوار ولایت که به قلوب بندگان حق می‌تابد، اشعه و خطوط نوری هستند از کانون نوری که پیش اوست، و موهبت‌های

۱. رسالت تشیع در دنیای امروز، ص ۱۰۴.

معنوی متفرقه، جوی‌هایی هستند متصل به دریای بی‌کرانی که نزد وی می‌باشد؛ معنی امامت در قرآن کریم همین است.^۱

مرحوم علامه در جای دیگری و در پاسخ به سؤالات دکتر کربن به توضیح مقام ولایت پرداخته و می‌گوید: نظام اعتقاد و عمل که اسلام برای بشریت تهیه دیده و تنظیم نموده است و همچنین سایر ادیان آسمانی، به سوی آن دعوت نموده‌اند از یک سلسله مقامات روحی و معنوی سرچشمه می‌گیرند، که انسان با عبودیت و اخلاص خود، در باطن امر در آنها سیر می‌کند، و پس از برداشته شدن پرده غفلت، در این نشئه، یا پس از مرگ، آنها را مشاهده خواهد نمود. آنها درجات قرب و مقامات ولایت می‌باشند، که فهم عادی از درک کنه آنها و وصف کمال و نورانیت و طهارت و زیبایی آنها، کوتاه است؛ و در حقیقت صراط و جاده‌ای است که از اولین مقام ایمان شروع کرده، به حظیره قرب خدای پاک - عزاسمه - منتهی می‌گردد. البته نه به این معنا که راهی است تصویری، که تشریفاً راه نامیده می‌شود، بلکه یک حقیقت و واقعیت نورانی زنده‌ای است که به عالم انسانی احاطه داشته و انسانیت را به سوی خود، به وسیله اعتقاد حق و عمل صالح و با تفاوت مراتب، هدایت می‌کند و اوست واسطه میان خدا و خلق، که انسانیت را رهبری کرده و به خدا نزدیک می‌نماید. این حقیقت زنده و نورانیت معنوی هرگز سقوط نمی‌کند و پیوسته از میان افراد انسان حاملی دارد، که به رهبری مردم قیام می‌نماید.^۲ این فرد همان است که

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲؛ شیعه (خسروشاهی)، از ص ۱۶۲ تا ۱۶۸؛ شیعه (شاهجوئی)، از ص ۱۵۱ تا ۱۶۰.

۲. مقصود رهبری حقیقی و جذب و کشش معنوی می‌باشد، نه رهبری صوری به

در عرف قرآن و حدیث، به نام «امام» نامیده می‌شود.
 امام گاهی یکی از انبیای گرامی بوده؛ مانند: نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، محمد صلی الله علیه و آله و پیغمبران دیگری که قرآن کریم آنها را به امامت معرفی می‌کند. این افراد دارای دو منصب می‌باشند: یکی نبوت، که گرفتن «وحی» و رسانیدن به مردم است، و دیگری امامت، که پیشوایی و رهبری باطنی مردم است در صراط سعادت حقیقی. گاهی نیز نبوت رانداشته، و تنها امامت و مقام ولایت را دارا می‌باشند، مانند اوصیای بعضی از انبیاء علیهم السلام و اوصیای گرامی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، و در هر حال هرگز زمین از امام خالی نخواهد ماند، اگرچه ممکن است از نبی و رسول خالی بماند.^۱

چنانچه در چند جای کلام فوق تصریح شده است، در هر زمانی باید فردی به عنوان امام که حامل ولایت باطنی است وجود داشته باشد و به هدایت باطنی بشر پردازد^۲ و چنانچه در ذیل عبارت اخیر آمده است، از جمله مصادیق تحقق مقام ولایت، اوصیای گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشند، که آخرین آنها امام عصر علیه السلام می‌باشد.

برهان حفظ شریعت

یکی دیگر از براهین مشهور که از دیر باز در کتاب‌های کلامی

→ معنای دعوت و تبلیغ مردم.

۱. شیعه (خسروشاهی)، از ص ۷۹؛ شیعه (شاهجوئی)، ص ۶۱.

۲. مرحوم علامه در ادامه به ذکر اوصافی که در متون شرعی و از جمله روایات اهل بیت علیهم السلام برای امام آمده است، می‌پردازند؛ که عناوین کلی آنها در فصل اول گذشت، و به جهت خروج از بحث از ذکر آنها در اینجا خودداری می‌کنیم.

مطرح و برای ضرورت وجود امام به آن تمسک می‌شده است، «برهان حفظ شریعت» است.^۱

حاصل این برهان این است که مقتضای خاتمیت این است که شریعت اسلام تا قیامت در میان افراد بشر محفوظ بماند، و این

۱. به این برهان هم «برهان لطف» و هم «برهان حفظ شریعت» گفته می‌شود. نکته‌ای که لازم است بدان توجه شود این است که در اصطلاح متکلمین، برهان لطف ناظر به اصل نیازمندی بشر به هدایت آسمانی و الهی است؛ در حالی که آنچه در اینجا به عنوان برهان حفظ شریعت مطرح می‌باشد، ناظر به استمرار هدایت و بقاء آن است. چرا که در برهان لطف در حقیقت عدم کارایی ابزارهای موجود در بین بشر مانند عقل و تجربه و غیره برای سعادت انسان و نیز وجود زمینه‌های انحراف و ضلالت مد نظر است؛ ولی حفظ شریعت در مرحله دوم و بعد از تحقق لطف الهی در هدایت انسان و برای حفظ و نگهداری و بهره‌برداری همه انسان‌ها از این هدایت است. به عبارت دیگر حفظ شریعت لطفی بعد از لطف است؛ لطف اول فراهم نمودن بستر هدایت برای بشر و لطف دوم محافظت و نگهداری از لطف اول است.

آنچه باید تداوم و استمرار داشته باشد حفظ دین و معارف هدایت آمیز است نه اصل دریافت احکام و شرایع آسمانی. این نکته‌ای است که خود علامه نیز در «شیعه در اسلام» صفحه ۱۹۱ به آن تصریح کرده است.

لذا به نظر می‌رسد برهان لطف اصطلاحی - لطف اول - نمی‌تواند استمرار امامت را اثبات نماید و رسالت آن همان اثبات لطف خداوند در ارسال انبیاء است. بنابراین آنچه در این بخش می‌توان مطرح و مورد کنکاش قرار داد لطف دوم، یعنی «حفظ شریعت» می‌باشد.

مرحوم علامه گاه سخن از لطف، عنایت و مهربانی ویژه خداوند در ایجاد مسیری نو در مقابل بشر برای سعادت سخن می‌گوید، و گاه بر حفظ و ابقاء آموزه‌های سعادت بخش انبیاء تأکید می‌کند و از مجموع این دو، لزوم امامت را بهره‌برداری می‌کند. لذا گرچه ایشان تصریح به تعدد یا وحدت این دو نکرده و اصلاً اشاره‌ای به عناوین «برهان لطف» یا «برهان حفظ شریعت» ندارد، و چه بسا برداشت بعضی نیز وحدت این دو برهان باشد؛ ولی با عنایت به آنچه گفته شده و تعابیر علامه در این زمینه، نویسندگان به این نتیجه رسید که مباحث را در قالب «برهان حفظ شریعت» تدوین نماید.

با توجه به همین نکته از ذکر مقدمات طولانی در تبیین برهان اصطلاحی لطف مانند: تعریف لطف، اقسام لطف، فاعل لطف و ... پرهیز می‌کنیم. «مؤلف»

محفوظ ماندن، در گرو وجود انسانی است که شریعت را به طور جامع و کامل می‌داند، و افراد بشر بتوانند شریعت اسلام را به صورت صحیح از او بیاموزند؛ بنابراین وجود پیشوای معصوم در هر زمان واجب است.^۱

مرحوم علامه نیز این نگرش شیعی را مورد تأیید قرار داده و در این باره گفته است: یک تشکیلات و سازمان دولتی که در کشوری به وجود می‌آید و کارهای عمومی مردم را اداره می‌کند خودکار نیست و تا جمعی از افراد شایسته و کاردان در نگهداری و اداره آن کوشش نکنند، قابل بقا نخواهد بود و مردم را از فواید خود بهره‌مند نخواهد ساخت. هر سازمان دیگری نیز که در جامعه‌های بشری به وجود می‌آید، مانند سازمان‌های فرهنگی و سازمان‌های مختلف اقتصادی، همین حکم را دارند و هرگز از گردانندگان شایسته و درست‌کار بی‌نیاز نیست. وگرنه در اندک زمانی از بین رفته به انحلال خواهند گرایید. این حقیقت روشنی است که با نظر ساده‌ای می‌توان آن را درک کرد و تجربه و آزمایش‌های بسیار نیز به درستی آن گواهی می‌دهد.

شک نیست که سازمان دین اسلام که می‌توان آن را وسیع‌ترین سازمان‌های جهانی نامید، همین حکم را دارد و در بقا و جریان خود، به نگهبان و گرداننده نیازمند است و پیوسته افراد شایسته‌ای می‌خواهد که معارف و قوانین آن را به مردم برسانند و مقررات دقیق آن را در جامعه اسلامی اجرا کنند و کمترین غفلت و مسامحه در

۱. تفصیل این مقدمه در مباحث نبوت عامه مطرح می‌گردد. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۴۶؛ تعالیم اسلام، ص ۳۳ و ۸۳.

رعایت و نگهداری آن رواندارند.^۱

کسی که متصدی حفظ و نگهداری دین آسمانی است و از جانب خدا به این سمت اختصاص یافته، «امام» نامیده می‌شود چنان‌که کسی که حامل روح وحی و نبوت و متصدی اخذ و دریافت احکام و شرایع آسمانی از جانب خدا می‌باشد «نبی» نام دارد و ممکن است نبوت و امامت در یک جا جمع شوند و ممکن است از هم جدا باشند.^۲

پس در هر حال، وجود امامی لازم است که معارف و قوانین حقیقی دین خدا پیش او محفوظ بماند و هر وقت مردم استعداد پیدا کردند، بتوانند از راهنمایی وی استفاده نمایند.^۳

شایان ذکر است که علمای اسلامی نمی‌توانند پاسخ‌گوی نیاز مزبور باشند، زیرا علمای امت، هر چه صالح و با تقوا هم باشند از خطا و معصیت مصون و معصوم نیستند و تباه شدن یا تغییر یافتن برخی از معارف و قوانین دینی از ناحیه آنان، اگر چه غیر عمدی باشد، محال نیست. بهترین شاهد این مطلب وجود مذاهب گوناگون و اختلافی است که در میان ادیان به وجود آمده است.^۴

این سخن که قرآن کریم خود امام امت اسلامی است، و پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را هدایت می‌کند؛^۵ نیز بی اساس است، زیرا

۱. تعالیم اسلام، ص ۱۴۹.

۲. تعالیم اسلام، ص ۱۵۰؛ شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۱۸۹.

۳. همان. از جمله شواهد قرآنی و روایی این برهان، آیه «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوْا بِهَا بِكَافِرِيْنَ» (انعام: ۸۹) و روایات ناظر به آن است، که در فصل سوم به تفصیل خواهد آمد.

۴. تعالیم اسلام، ص ۸۶.

۵. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۱۸.

بدیهی است که بیانات قرآنی در توضیح مقاصد و روشن کردن تفصیل معارف دینی و خاصه در احکام احتیاج مبرم به بیانات نبی اکرم دارد. قرآن کریم پنج نماز یومیه را گوشزد فرموده و تفصیل اجزا و شرایط و آداب و سنن آنها با بیانات نبی اکرم صلی الله علیه و آله به دست می آید و همچنین روزه و زکات و حج و جهاد و غیر آنها و خدای متعال این هدایت نبی صلی الله علیه و آله را که متمم هدایت و بیان قرآن می باشد، صریحاً برای ایشان تصدیق فرموده و امثال آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱ و آیه «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۲، همان معنای امامت که برای قرآن کریم ذکر می شود، برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله اثبات می شود. پس نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم امام است به همان معنا که قرآن امام است و هم نبی اکرم صلی الله علیه و آله در امثال حدیث ثقلین و حدیث سفینه معنای امامت را برای عترت خود و اینکه قرآن و اهل بیت هرگز از همدیگر جدا نمی شوند و مردم تا تمسک به قرآن و عترت داشته باشند گمراهی به آنان راه نخواهد داشت. حاصل اینکه علاوه بر قرآن، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام امام می باشند.^۳

برهان فطرت

یکی از امور ویژه و خاص که مرحوم علامه به آن توجه کرده و در بعضی از آثار خود به آن پرداخته‌اند، بدیهی و فطری بودن نیازمندی به سرپرست و امام در هر اجتماعی می باشد. امر مهمی که به

۱. «و به درستی تو به سوی راه راست هدایت می کنی». (شوری: ۵۲)

۲. «و نازل کردیم به سوی تو ذکر (قرآن) را برای این که به مردم روشن کنی آنچه را به سوی ایشان تدریجاً نازل شده». (نحل: ۴۴)

۳. بررسی های اسلامی، ج ۱، ص ۲۱۹.

علت درک شدن با قوه درونی و خدادادی فطرت، با کمترین توجه‌ای قطعاً تصدیق خواهد شد و نیازمند مقدمات علمی طولانی و پیچیده نیز نمی‌باشد. این مسأله را در قالب «برهان فطرت» مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فطری بودن نیاز به امام

انسان با نهاد خدادادی خود بدون هیچگونه تردید، درک می‌کند که هرگز جامعه متشکلی مانند یک کشور یا یک شهر یا ده یا قبیله و حتی یک خانه که از چند تن انسان تشکیل یابد، بدون سرپرست و زمامداری که چرخ جامعه را به کار اندازد و اراده او بر اراده‌های جزء حکومت کند و هر یک از اجزای جامعه را به وظیفه اجتماعی خود وادارد، نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد و در کمترین وقتی اجزای آن جامعه متلاشی شده وضع عمومیش به هرج و مرج گرفتار خواهد شد.

به همین دلیل کسی که زمامدار و فرمانروای جامعه‌ای است - اعم از جامعه بزرگ یا کوچک - و به سِمَت خود و بقای جامعه عنایت دارد، اگر بخواهد به طور موقت یا غیر موقت از سر کار خود غیبت کند البته جانشینی به جای خود می‌گذارد و هرگز حاضر نمی‌شود که قلمرو فرمانروایی و زمامداری خود را سر خود رها کرده از بقا و زوال آن چشم پوشد. رئیس خانواده‌ای که برای سفر چند روزه یا چند ماهه می‌خواهد خانه و اهل خانه را وداع کند، یکی از آنان را (یا کسی دیگر را) برای خود جانشین معرفی کرده امورات منزل را به وی می‌سپارد. رئیس مؤسسه یا مدیر مدرسه یا صاحب دکانی که

کارمندان یا شاگردان چندی زیر دست دارد، حتی برای چند ساعت غیبت، یکی از آنان را به جای خود نشانیده دیگران را به وی ارجاع می‌دهد.^۱

لذا مسئله ولایت مسئله‌ای است که هیچ اجتماعی در هیچ شرایطی نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد و هر انسانی با ذهن عادی خود نیازمندی جامعه را - هرچه کوچک هم بوده باشد - به وجود ولایت درک می‌نماید و از این روی حکم ولایت یک حکم ثابت و غیرقابل تغییر و فطری است و موضوعی است که هر روش اجتماعی استبدادی و قانونی وحشی و مترقی بزرگ و کوچک و حتی جامعه خانوادگی در سرپا بودن خود به وی تکیه دارد، و در یک جمله مسئله ولایت و اینکه جهات اجتماعی زندگی انسانی اداره‌کننده و سرپرستی می‌خواهد از بدیهیات فطرت است.^۲

اسلام، دینی فطری

گفته شد مسئله ولایت و حکومت امری فطری، ثابت و غیرمتغیر است. از طرفی اسلام نیز که پایه و اساس خود را روی فطرت گذاشته و نهاد خدادادی اسلام را مرجع کلیات احکام خود قرار داده است، اولیات احکام فطرت را هرگز و بی‌تردید الغا نکرده، در اعتبار مسئله ولایت که مورد نیاز بودن آن را هر کودک خردسالی نیز می‌فهمد مسامحه روا نخواهد داشت.^۳

۱. شیعه در اسلام، ص ۱۷۶.

۲. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳. شیعه در اسلام، ص ۱۷۷؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۲.

ولایت اصل ثابت فطری

با توجه به مطالب گفته شده، هرگز متصور نیست پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم رحلت فرماید و کسی را جانشین خود قرار ندهد و سرپرستی برای اداره امور مسلمین و گردانیدن چرخ جامعه اسلامی، نشان ندهد و یا حداقل راه دیگری را برای تعیین جانشین برای خود مطرح نکند. اینکه پیدایش جامعه‌ای بستگی دارد به یک سلسله مقررات و رسوم مشترکی که اکثریت اجزای جامعه آنها را عملاً بپذیرند، و بقا و پایداری آن بستگی کامل دارد به یک حکومت عادلانه‌ای که اجرای کامل آنها را به عهده بگیرد، مسئله‌ای نیست که فطرت انسانی در ارزش و اهمیت آن شک داشته باشد یا برای عاقلی پوشیده بماند یا فراموشش کند در حالی که نه در وسعت و دقت شریعت اسلامی می‌توان شک نمود و نه در اهمیت و ارزشی که پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم برای آن قائل بود و در راه آن فداکاری و از خودگذشتگی می‌نمود می‌توان تردید نمود، و نه در نبوغ فکر و کمال عقل و اصابت نظر و قدرت تدبیر پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم - گذشته از تأیید وحی و نبوت - می‌توان مناقشه کرد.^۱

شیعه از راه بحث و کنجکاوی در درک فطری بشر و سیره مستمره عقلای انسان و تعمق در نظر اساسی آیین اسلام که احیای فطرت می‌باشد، و... به این نتیجه می‌رسد که اسلام نیز مانند هر اجتماع دیگری نیازمند سرپرست و زمام دار در هر عصری می‌باشد.^۲

۱. شیعه در اسلام، ص ۱۷۸.

۲. همان، ص ۱۸۰.

چنانچه روشن است بر اساس این برهان، هیچ گاه هیچ جامعه انسانی و از جمله جامعه اسلام از امام و سرپرست بی نیاز نیست. در حقیقت رسالت برهان در اینجا تمام می شود و نمی توان مصداق سرپرست در جامعه را که امری جزئی است، از طریق این برهان به دست آورد؛ ولی با مراجعه به متون روایی و تاریخی روشن می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بر اساس همین حکم فطری و بدیهی برای خود جانشینی به عنوان امام برای مردم معین نمود و این شیوه در جانشینان ایشان نیز وجود داشته و هر امامی و از جمله امام حسن عسکری علیه السلام برای خود جانشینی مشخص کرده اند. به مقتضای این نصوص، ائمه اسلام دوازده تن می باشند که آخرین آنها مهدی علیه السلام می باشد.^۱

فصل سوم

وجود امام معصوم در هر زمان از نگاه آیات و روایات

در کنار براهین عقلی که در فصل گذشته به آنها پرداخته شد، براهین نقلی متعددی نیز بیانگر وجود امام در هر زمان است، که مصداق آن پس از امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت ولی عصر علیه السلام می باشد. نحوه تطبیق این ادله بر امام عصر علیه السلام را نیز در مقدمه فصل قبل بیان کردیم. البته برخی از دلایل نقلی به روشنی بیانگر وجود امام زمان علیه السلام است که در جای خود بیان خواهد شد.

اینک به بررسی آیاتی که طبق دیدگاه مرحوم علامه دلالت بر لزوم وجود امام در تمام اعصار می کند، می پردازیم و در ذیل آن، روایاتی را که ایشان در آثار خود و در ضمن مباحث قرآنی مطرح نموده اند، ذکر و بررسی می کنیم^۱.

۱. از آنجا که در این نوشتار به دنبال دیدگاه های مرحوم علامه هستیم و صرفاً به نقل و تبیین آراء ایشان می پردازیم، لذا از طرح مباحث رجالی و سندی که ایشان آنها را ذکر نکرده اند، خودداری می کنیم.

آیات «شهادت و گواهی»

از جمله آیاتی که دلالت بر ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام در هر زمانی می‌کند، آیات شهادت و گواهی است. این آیات دلالت می‌کند که در هر دوره و زمانی از طرف خداوند فردی به عنوان شاهد و گواه بر مردم وجود دارد که در روز قیامت به عنوان شاهد حاضر می‌شود.

از جمله این آیات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾ و روزی که از هر امتی شهیدی مبعوث کنیم و دیگر به آنان که کافر شدند اجازه داده نشود و عذرشان پذیرفته نشود.^۱

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾ روزی که از هر امتی گواهی بر آنان برانگیزیم و تو را بر آنها گواه آوریم. این کتاب را که بر تو نازل کردیم، بیانگر همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.^۲

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ در آن روز که از هر امتی گواهی آوریم و تو را گواه آنها قرار دهیم چگونه باشد!^۳

﴿وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ و از هر امتی گواهی بیرون می‌کنیم و

۱. نحل: ۸۴.

۲. نحل: ۸۹.

۳. نساء: ۴۱.

می‌گوئیم، برهان خود را بیاورید، آن روز می‌فهمند که حق از آن خداست و آنچه افتراء می‌زدند از ایشان غایب می‌شود.^۱

چنانکه روشن است آیات مذکور دلالت می‌کند بر اینکه خداوند در هر امتی یک نفر را مبعوث می‌کند تا درباره عمل امت شهادت دهد؛^۲ و بدیهی است که اگر مبعوث هر امتی را از خود آن امت قرار داد، برای این است که حجت تمام‌تر و قاطع‌تر باشد و عذری باقی نگذارد. این معنایی است که از سیاق آیات استفاده می‌شود و مفسرین هم آن را ذکر کرده‌اند.^۳

علامه طباطبایی با توجه به این آیات و در کنار هم قرار دادن آنها و نیز ضمیمه نمودن آیات دیگر به این نتیجه می‌رسد که هیچ زمانی از شاهد الهی که همان امام معصوم است، خالی نبوده و نخواهد بود.^۴

اصل اینکه شاهدانی را خداوند قرار داده که در روز قیامت گواهی خواهند داد، کاملاً روشن است و نیازمند استدلال نیست. اما بر اساس مجموعه این آیات و آیات دیگر، این شاهدان خصوصیتی دارند که جز بر افراد خاصی که همان امامان معصوم باشند منطبق نیستند.

ویژگی‌های شاهدان

۱. معصوم بودن - واجب است که شهادتی که در روز قیامت

۱. قصص: ۷۵.

۲. «و کیف کان ... یدل علی بعث واحد فی کل أمة للشهادة علی أعمال غیره» (المیزان، ج ۱۲، ص ۳۲۲).

۳. همان، ج ۱۲، ص ۳۲۲.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۱۴، و ج ۱۲، ص ۳۱۷ و ۳۲۱.

اقامه می‌گردد مشتمل بر حقیقتی باشد که کسی نتواند در آن مناقشه کند، بنا بر این باید این شاهد، معصوم به عصمت الهی باشد، دروغ و گزاف از او سر نزنند.^۱

۲. عالم بودن به ظاهر و باطن بودن بعلاوه به حقایق آن اعمالی که بر طبق آن شهادت می‌دهد عالم باشد، نه اینکه صورت ظاهری عمل را ببیند و شهادت دهد بلکه باید نیت درونی عامل هر عملی را بداند، و نباید حاضر و غایب برایش فرق کند، بلکه باید دانای به عمل حاضر و غایب باشد.^۲

پر واضح است که حواس عادی و معمولی که در ماست، و نیز قوای متعلق به آن حواس، تنها و تنها می‌تواند شکل ظاهری اعمال را ببیند، و بر فرض که ما شاهد بر اعمال سایر امت‌ها باشیم، از آنجا که بسیاری از اعمال آنها در خلوت انجام می‌شود، از حیثه شهادت ما خارج است.

بعلاوه تحمل شهادت ما از اعمال آنها تنها مربوط به ظاهر اعمال آنها می‌شود، نه آنچه که از حس ما غایب است؛ لذا نمی‌توانیم نسبت به حقایق و باطن اعمال و معانی نفسانی مانند: کفر و ایمان و فوز و خسران و بالأخره هر آنچه که از حس آدمی پنهان است، شهادت دهیم؛ در حالی که مدار حساب و جزای خداوند در قیامت بر همه اعمال است.

پس این احوال چیزی نیست که انسان بتواند آن را درک نموده و

۱. همان، ج ۱۲، ص ۳۲۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۱۶.

در روز قیامت شهادت دهد؛ مگر کسی که خدا متولی امر او باشد، و به دست خود اینگونه اسرار را برای او کشف کند، که وجود چنین فردی از آیه «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۱ استفاده می‌شود. لذا شاهدانی که این آیات وجود آنها را در هر عصری اثبات می‌کنند دارای چنین علم وسیعی نسبت به همگان هستند.^۲

۳. دارای حیات بودن - همچنین واجب است که شهادتش شهادت به عیان باشد، چون ظاهر لفظ شهید همین است، و نیز ظاهر قید «من انفسهم» در جمله مورد بحث این است که شهادت مستند به حجتی عقلی و یا دلیلی نقلی نباشد، بلکه مستند به رؤیت و حس باشد؛ و این جز با حیات شاهد نمی‌سازد. شاهد این معنا هم حکایتی است که قرآن کریم از حضرت مسیح عليه السلام نموده و فرموده: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۳.

۴. دارای هدایت و ولایت الهی - علامه در ذیل آیه «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ، فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ

۱. «این خدایان دروغین که مشرکین بجای خدا می‌خوانند، مالک شفاعت نیستند، تنها مالک شفاعت کسی است که به حق شاهد باشد، و هم علم داشته باشند.» (زخرف: ۸۶)

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۸۴.

۳. «من تا میان آنان بودم ناظر بر آنان بودم بعد از آنکه مرا بردی خودت رقیب آنان بودی و تو بر هر چیزی ناظری.» (مائده: ۱۱۷)

۴. المیزان، ج ۱۲، ص ۳۲۳.

و الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ، وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا^۱ و آیه ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾^۲ می‌گوید: کمترین مقامی که این شهداء - یعنی شهدای اعمال - دارند، اینست که در تحت ولایت خدا، و در سایه نعمت اویند، و اصحاب صراط مستقیم هستند.^۳

۵. شاهد در هر زمان یکی است از واژه «شهیدا» یکی بودن شاهد استفاده می‌شود. مرحوم علامه نیز به واحد بودن شاهد تصریح می‌کند و می‌گوید: «و کیف كان ... يدل على بعث واحد في كل أمة للشهادة على أعمال غيره». یعنی در هر صورت این آیات دلالت می‌کند که خداوند یک نفر را برای هر امتی به عنوان شاهد قرار می‌دهد^۴ همچنین در جای دیگر می‌گوید: «جماعة الناس من اهل عصر واحد يشهد اعمالهم شهيد واحد» برای مردم هر عصر یک شاهد وجود دارد که شهادت می‌دهد.^۵

معلوم است که چنین مقام کریمی با این خصوصیات، شأن همه امت نیست؛ چون کرامت خاصه‌ای است برای اولیاء طاهرین، طبعا اولیائی که مرتبه پایین تری دارند نیز نمی‌توانند شاهد باشند، چه رسد به افراد معمولی؛ چرا که هیچ عاقلی نمی‌تواند بگوید این طبقه از امت نیز مقام شهادت بر باطن اعمال مردم را دارا هستند.^۶

بنابر این مقصود از شاهد در این آیات کسی است که در هر

۱. نساء: ۶۹.

۲. فاتحه: ۷.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۳۱۷.

۴. همان، ج ۱۲، ص ۳۲۲.

۵. همان، ج ۱۲، ص ۳۲۴.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۱۷.

عصری وجود داشته باشد و در هر زمان فقط یک مصداق داشته و دارای عصمت، علم تام، ولایت و هدایت الهی و حیات باشد. چنین فردی همان ولی خدا و حجت الهی است که بر اساس این آیات باید به عنوان گواه و شاهد، در هر عصری وجود داشته باشد. همان که از او در این عصر به نام امام زمان علیه السلام یاد می‌کنیم

آنچه که در معنای این آیه شریفه گفته شد، همان تفسیری است که در اخبار منقول از اهل بیت علیهم السلام نیز آمده است. در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است که «ما امت وسط هستیم و ما گواهان خدا بر بندگان و حجّت‌های او در زمین و آسمانیم.»^۱

همچنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که مقصود خدای تعالی در آیه «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» تنها ما هستیم، رسول الله صلی الله علیه و آله شاهد بر ماست و ما شهدای خدا بر بندگان و حجّت او در زمین، خدای متعال درباره ما فرمود: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...»^{۲/۳}

در مناقب نیز از حضرت باقر علیه السلام ضمن حدیثی نقل شده است که «هیچ گروهی نمی‌توانند شهدای بر مردم باشند مگر ائمه و پیامبران علیهم السلام، و اما خود امت نمی‌تواند از سوی خدای تعالی شاهد

۱. اصول کافی، کتاب الحجّة، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۲؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱۱۰؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۳۱۷.

۲. بقره: ۱۴۳.

۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۴۰۶؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۳۱۷.

قرار گیرد؛ زیرا در میان امت کسانی هستند که شهادت آنها در دنیا حتی بر [امور بی ارزش چون] دسته‌ای سبزی پذیرفته نیست.^۱

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «برای هر زمان و هر امتی شهیدی است، و هر امتی با امامش محشور می‌شود».^۲

پاسخ به دو اشکال

اشکال اول: شاید این شاهدان همان انبیاء و پیامبران علیهم السلام و از جمله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشند و در نتیجه استدلال شما ناتمام باشد.

پاسخ: آنچه از این آیات استفاده می‌شود و قطعی است این است که باید برای هر امتی شاهدی از خودشان باشد، چه اینکه آن شاهد پیغمبر آنان باشد، یا غیر پیغمبرشان، و هیچ ملازمه‌ای میان شهید بودن و پیغمبر بودن نیست، هم چنان که آیه «وَ جِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ»^۳ نیز آن را تایید می‌کند. زیرا شهداء را عطف به پیامبران کرده که دلالت بر مغایرت آنها ولو در بعضی از مصادیق می‌کند.^۴

علاوه بر این رسول خدا شاهد بر این شاهدان است نه شاهد بر مردم. توضیح اینکه در آیه «وَ یَوْمَ نَبْعَثُ فِی كُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِیداً عَلَی هَؤُلَاءِ» سخن از وجود شاهدانی از هر امت است که رسول خدا بر آنها شاهد است. از طرفی ظاهر آیه «وَ

۱. مناقب، ج ۴، ص ۱۷۹؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۳۱۷.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۸؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۳۲۶. برای دست‌یابی به روایات دیگر ر.ک: المیزان، ج ۱، ص ۳۲۶ و ج ۱۲، ص ۳۲۲؛ انسان از آغاز تا انجام، ص ۱۴۷.

۳. زمر: ۶۹.

۴. المیزان، ج ۱۲، ص ۳۱۷.

كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا^۱ این است که میان رسول خدا ﷺ و مردمی که وی مبعوث بر ایشان بوده یعنی همه بشر از اهل زمانش تا روز قیامت شهادت می‌دهند که بر اعمال آنان گواهی می‌دهند، و رسول خدا ﷺ شاهد بر آن شهادت است، و شهادتش بر اعمال سایر مردم به واسطه آن شهادت می‌باشد. از مجموع این آیات چنین برمی‌آید که شاهدان بر مردم خود تحت نظارت و کنترل پیامبر ﷺ بوده و ایشان شاهد بر آنها است و در حقیقت آنها واسطه بین مردم و پیامبر ﷺ می‌باشند و شهادت رسول خدا ﷺ بر اعمال سایر مردم به واسطه آن شهادت می‌باشد.^۲

اشکال دوم: شاهد همان مؤمنین و مردم مسلمان هستند؛ زیرا در آیه «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»^۳ همه مردم را مخاطب قرار داده و آنها را شاهد معرفی می‌کند.

پاسخ: چنانچه گذشت در آیات قرآن پیامبر ﷺ شاهد بر شاهدان شمره شده و اگر شاهدان خود مؤمنین باشند در آن صورت شاهد بر شاهد بودن رسول خدا ﷺ معنا ندارد؛ لذا معلوم می‌شود که بخشی از مردم شاهد بر بقیه و پیامبر ﷺ نیز شاهد بر این افراد است. همچنین گفته شد که شاهدان ویژگی‌های خاصی مانند عصمت و علم و... دارند و روشن است که همه مؤمنین این خصوصیات را ندارند.

۱. بقره: ۱۴۳.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۴۶۶.

۳. «تا رسول بر شما و شما بر سایر خلق گواه باشید». (حج: ۷۸).

آیه «اولی الامر»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و کارداران خود را فرمان برید.^۱

از این آیه نیز به خوبی استفاده می‌شود که باید در هر زمانی امام معصومی که ولی و حاکم بر مردم است وجود داشته باشد، تا مردم از او اطاعت کنند.

مرحوم علامه برای رسیدن به این مطلب مقدمات مفصلی را مطرح و به بررسی همه جانبه این بخش از کلام خدا می‌پردازند؛ که در این جا آنچه که در محدوده موضوع یعنی اثبات ضرورت وجود امام در تمام زمان‌ها، لازم است، از کلام ایشان نقل و تبیین می‌کنیم.

عصمت اولی الامر

قبل از هر چیز لازم است توجه شود که جای هیچ تردیدی نیست که اطاعتی که در آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾ آمده، اطاعتی است مطلق و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده است، و این خود دلیل است بر اینکه رسول خدا امر به چیزی و نهی از چیزی نمی‌کند که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد، و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی از ناحیه خدای تعالی می‌شد، و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و

نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد، و محقق نمی‌شود، این سخن عیناً در اولی الامر نیز جریان می‌یابد، و در نتیجه از آیه به دست می‌آید که این افراد - فارغ از اینکه مقصود از آنها چه کسانی باشند - همانند رسول دارای عصمت می‌باشند.^۱

مقید ساختن و جوب اطاعت از اولی الامر به اینکه به چیزی که معصیت خدا نیست، فرمان ندهد، درست نیست؛^۲ زیرا نه در خود آیه و نه در هیچ آیه دیگر قرآنی، چیزی که این وجوب را مقید به قیدی و مشروط به شرطی کند وجود ندارد، تا برگشت معنای آیه شریفه به این باشد که: و اطیعوا اولی الامر منکم فیما لم یامروا بمعصیة،^۳ و یا به این که: و اطیعوا اولی الامر منکم ما لم تعلموا بخطائهم.^۴

از سوی دیگر خدای سبحان در مواردی که قید، روشن‌تر از قید مورد بحث بوده، و طاعت هم کم اهمیت‌تر از طاعت مورد بحث بوده آن قید را ذکر کرده مثلاً در مورد احسان به پدر و مادر فرموده: ﴿وَصَيِّتْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾.^۵

با این حال چطور ممکن است در آیه مورد بحث که مشتمل بر

۱. المیزان، ج ۴، ص ۳۸۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۹۰.

۳. یعنی: و اولی الامر خود را نیز اطاعت کنید ما دام که امر به معصیت نکرده‌اند.

۴. یعنی: و اولی الامر خود را نیز اطاعت کنید، ما دام که علم به خطای آنها نداشته باشید.

۵. «ما بشر را توصیه کرده‌ایم به این که نسبت به والدینش احسان کند، اما اگر والدین خواستند و حتی مبارزه کردند که تو بشر را وادار کنند به این که برای خدا شریکی بگیری که علمی و حجتی بر شرکت او نداری، دیگر اطاعتشان مکن» (عنکبوت: ۸).

امر مهمی از اساس دین و اصلی از اصول آن است، اصلی که همه سعادت‌های انسانی بدان منتهی می‌شود، هیچ قیدی از قیود را نیاورد، و بطور مطلق بفرماید: «خدا و رسول و اولی الامر خود را اطاعت کنید»!^۱

علاوه بر این آیه شریفه بین رسول و اولی الامر را جمع کرده، و برای هر دو یک اطاعت را ذکر نموده و فرمود: «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، با اینکه در مورد رسول حتی احتمال این نیز نمی‌رود که امر به معصیت کند و یا گاهی در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد، اگر در مورد اولی الامر این احتمال برود، قطعاً باید برای جلوگیری از این احتمال قیدی بیاورد، پس همین که می‌بینیم در مورد آنان نیز قیدی نیاورده، چاره‌ای جز این نداریم که بگوییم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است، و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شد، در مورد اولی الامر نیز اعتبار شده باشد، و منظور از اولی الامر، آن افرادی هستند که مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای عصمتند.^۱

اثمه معصومین علیهم السلام مصادیق حقیقی اولی الامر

تا اینجا ثابت شد که منظور از اولی الامر افرادی از امتند که یکی پس از دیگری می‌آیند و در گفتار و کردارشان معصومند، و اطاعتشان همانند اطاعت خدا و رسولش، واجب است.

از آنجا که ما قدرت تشخیص و پیدا کردن این افراد را نداریم، لذا

نیازمندیم که خود خدای تعالی در کتاب مجیدش و یا به زبان رسول گرامیش این افراد را معرفی کند و به نام آنان تصریح نماید و قهرا آیه شریفه با کسانی منطبق می‌شود که رسول خدا ﷺ در روایاتی که از ایشان به ما رسیده، آنان را معرفی نموده‌اند؛ و ایشان جز ائمه اهل بیت ﷺ کس دیگر نیستند.^۱

بر اساس روایات فراوان که چه بسا در حد تواتر نیز باشد،^۲ مقصود از اولوا الامر، علی بن ابی طالب ﷺ و اوصیای پس از ایشان - از جمله امام دوازدهم ﷺ - می‌باشند؛ که در این قسمت بعضی از این روایات که به وجود امام عصر ﷺ نیز تصریح دارد، و علامه نیز متعرض آنها شده را ذکر می‌کنیم

از ابن شهر آشوب روایت شده که گفت: حسن بن صالح از امام صادق ﷺ از این آیه پرسید، فرمود: «منظور امامان از اهل بیت رسول الله ﷺ است».^۳

نظیر این حدیث را صدوق از ابی بصیر از امام باقر ﷺ نقل کرده، و در آن آمده که امام فرمود: «امامان از فرزندان علی و فاطمه هستند که تا روز قیامت خواهند بود».^۴

در تفسیر عیاشی روایتی طولانی از ابی بصیر از امام باقر ﷺ نقل شده که در ضمن آن آمده است: «... و نیز درباره همه اهل بیتش

۱. در این زمینه نیز اشکالات متعددی مطرح شده که در المیزان، ج ۴، ص ۳۹۹ به صورت تفصیلی به بررسی آنها پرداخته است.

۲. «أقول: و الروایات فی هذا المعنی كثيرة متکثرة، لا یبعد دعوی التواتر فیها». تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۳، ص ۹۵.

۳. مناقب، ج ۴، ص ۲۴۹؛ المیزان، ج ۴، ص ۴۰۹.

۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۲، حدیث ۸؛ المیزان، ج ۴، ص ۴۰۲.

فرمود: اوصیکم بکتاب الله، و اهل بیتی انی سالت الله ان لا یفرق بینهما حتی یوردهما علی الحوض فاعطانی ذلک، من شما را وصیت می‌کنم به کتاب خدای تعالی و اهل بیتم، من از خدای تعالی خواسته‌ام بین آن دو را جدایی نیندازد، تا هر دو را کنار حوض به من وارد کند، و خدای تعالی این درخواستم را به من داد؛... اهل بیت من شما را تا قیامت از هیچ در هدایتی بیرون نمی‌کنند، و به هیچ در ضلالتی داخل نمی‌سازند...»^۱

همچنین در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: «مقصود از این آیه ما هستیم، که خداوند همه مؤمنین را به اطاعت از ما تا روز قیامت امر نموده است.»^۲

یکی دیگر از احادیثی که در ذیل آیه اولی الامر در المیزان آمده^۳ و به صورت صریح نام حضرت مهدی علیه السلام را بیان کرده است، حدیث جابر بن عبدالله انصاری است. این حدیث به نقل از تفسیر برهان، ذکر شده است.

جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده، که گفت: وقتی خدای عز و جل آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را بر پیامبر گرامیش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، من به آن جناب عرضه داشتم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناختیم، اولی الامر کیست؟ که خدای تعالی طاعت آنان کردن را دوشا دوش طاعت تو

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۴۶، حدیث ۱۵۳؛ المیزان، ج ۴، ص ۴۱۱.

۲. «ایانا عنی خاصّة، أمر جمیع المؤمنین الی یوم القیامة بطاعتنا خاصّة». الکافی، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۱۵۳؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۳، ص ۹۵.

۳. ر.ک: المیزان، ج ۴، ص ۴۰۳.

قرار داده؟ فرمود: ای جابر آنان جانشینان منند، و امامان مسلمین بعد از منند، که اولشان علی بن ابی طالب و سپس حسن و آن گاه حسین و بعد از او علی بن الحسین و آن گاه محمد بن علی است، که در تورات معروف به باقر است، و توبه زودی او را درک خواهی کرد، چون او را دیدار کردی و از طرف من سلامش برسان، و سپس صادق جعفر بن محمد، و بعد از او موسی بن جعفر، و آن گاه علی بن موسی، و بعد از وی محمد بن علی، و سپس علی بن محمد و آن گاه حسن بن علی، و در آخر، هم نام من محمد است، که هم نامش نام من است، و هم کنیه اش کنیه من است، او حجت خدا است بر روی زمین، و بقیة الله و یادگار الهی است در بین بندگان خدا، او پسر حسن بن علی است، او است آن کسی که خدای تعالی نام خودش را به دست او در سراسر جهان یعنی همه بلاد مشرقش و مغربش می گستراند، و او است که از شیعیان و اولیایش غیبت می کند، غیبتی که بسیاری از آنان از اعتقاد به امامت او برمی گردند و تنها کسی بر اعتقاد به امامت او استوار می ماند که خدای تعالی دل او را برای ایمان آزموده باشد.

جابر اضافه می کند عرضه داشتم: یا رسول الله! آیا در حال غیبتش سودی به حال شیعیانش خواهد داشت؟ فرمود: آری به آن خدایی که مرا به نبوت مبعوث فرمود شیعیانش به نور او روشن می شوند، و در غیبتش از ولایت او بهره می گیرند، همان طور که مردم از خورشید بهره مند می شوند هر چند که در پس ابرها باشد! ای جابر این از اسرار نهفته خدا است از اسراری است که در خزینه علم خدا پنهان است، تو نیز آن را از غیر اهلش

پنهان بدار، و جز نزد اهلش فاش مساز^۱.

علامه پس از نقل این حدیث می‌گوید: در تفسیر برهان از نعمانی نقل کرده که او به سند خود از سلیم بن قیس هلالی از علی علیه السلام حدیثی به همین معنا روایت کرده است. علی بن ابراهیم نیز آن را به سند خود از سلیم از آن جناب نقل کرده و در این میان از طرق شیعه و سنی روایات دیگری نیز هست، و در آن روایات امامت یک یک ائمه علیهم السلام با اسامیشان ذکر شده است و اگر خواننده عزیز بخواهد به همه آن روایات واقف گردد، باید به کتاب ینابیع المودة، و کتاب غایة المرام بحرانی و غیر این دو مراجعه نماید.^۲

آیه «توکیل»

یکی از آیاتی که بر اساس نگاه علامه طباطبایی دلالت بر وجود

۱. عن جابر بن عبد الله الأنصاري: لما أنزل الله عز وجل على نبيه محمد صلى الله عليه وآله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ قلت: يا رسول الله عرفنا الله ورسوله، فمن أولو الأمر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ فقال صلى الله عليه وآله: هم خلفائي يا جابر وأئمة المسلمين من بعدى: أولهم علي بن أبي طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي المعروف في التوراة بالباقر، ستدرکه یا جابر فاذا لقيته فأقرته منى السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم سمی محمد وكنی حجة الله في أرضه وبقية في عباده ابن الحسن بن علي ذاك، الذي يفتح الله (تعالى ذكره) على يديه مشارق الأرض ومغاربها، ذاك الذي يغيب عن شيعته وأوليائه غيبة - لا يثبت فيه على القول بامامته الا من امتحن الله قلبه لييمان.

قال جابر: فقلت له يا رسول الله! فهل يقع لشيعته الانتفاع به في غيبته - فقال صلى الله عليه وآله: أي والذي بعثني بالنبوة، انهم يستضيئون بنوره و يتفعلون بولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس وان تجلاها سحاب، يا جابر هذا من مكنون سر الله و مخزون علم الله فاكتمه الا عن أهله. الميزان، ج ۴، ص ۴۰۹ به نقل از: تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۰۳، حدیث ۱.

۲. الميزان، ج ۴، ص ۴۰۹.

امام معصوم در هر زمان می‌کند و از طرف محققین و نویسندگان کمتر مورد توجه قرار گرفته است، آیه ۸۹ سوره مبارکه انعام است.

خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾^۱ آنان کسانی هستند که به آنها کتاب و حکم و نبوت دادیم، پس اگر این قوم به آن کافر شوند، ما بر آنها قومی را می‌گماریم که به آن کفر نمی‌ورزند.^۱

آیه شریفه حاکی از این است که خداوند افرادی که دچار کفر نمی‌شوند را برای حفظ دین حق قرار داده است.

علامه در تفسیر این آیه می‌گوید: «علی هذا يجب أن يكون في كل عصر من هو موكل عليها مؤمن بها غير كافر البتة، و لازمه أن الأرض لا تخلو من معصوم»؛ بنا بر دلالت این آیه، باید در تمام زمان‌ها کسی که مسئول حفظ دین می‌باشد و به هیچ وجه نسبت به آن کفر نمی‌ورزید، وجود داشته باشد؛ و لازمه آن این است که هیچ‌گاه زمین از فردی معصوم خالی نماند.^۲

درباره تعیین مصداق این گروه که موکلین حفظ دین هستند و خداوند از آنان به لفظ «قوماً» - که لفظی است نکره و مفید عظمت - تعبیر فرموده است، وجوه مختلفی بیان شده که علامه طباطبایی، آنها

۱. ضمیری که در «یکفر بها» و در «وکلنا بها» است به «هدی» برمی‌گردد، و هدی لفظی است که هم ضمیر مذکر به آن برمی‌گردد، و هم به اعتبار اینکه به معنای هدایت است ضمیر مؤنث. ممکن هم هست بگوییم: این دو ضمیر به مجموع کتاب و حکم و نبوت که همه از آثار هدایت الهی هستند برمی‌گردد، و این وجه بهتر است، زیرا وجه اول خالی از بعد نیست. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۳۵۵.

۲. تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۴، ص ۱۰۴.

را نقل و نقد کرده است؛^۱ و در پایان دیدگاه خود را بیان نموده و گفته است: آیات مورد بحث در مقام توصیف توحید فطری و هدایت پاک از شوائب شرک به خدای سبحان می‌باشد، و خدای سبحان سلسله جلیل انبیاء و اوصیای آنان را به چنین هدایتی اختصاص داده و آن را برای خصوص ایشان قرار داده است؛ و چون به چنین کرامتی نایل شدند خداوند به آنها کتاب و حکم و نبوت را عطا نموده است، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ﴾؛ و بعد از بیان این معنا، فرمود: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾ و سیاق این آیه، سیاق قدرت‌نمایی خود و تسلیت خاطر پیغمبر گرامیش صلی الله علیه و آله می‌باشد، و می‌خواهد از طرفی بی‌نیازی خود را از ایمان آنان بیان نموده و از طرفی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دل‌گرم کند تا بخاطر ایمان نیاوردن قوم در کار دعوتش سست نگردد. پس معنای آیه این است که: اگر اینان به دین توحیدی که تو به سوی آن دعوتشان می‌کنی نمی‌گروند غم مخور و مپندار که ایمان نیاوردن آنان از ارزش آن می‌کاهد؛ چون دین توحید، هدایت من و طریقی است که انبیای خود را به خاطر داشتن آن طریقه، کتاب و حکم و نبوت دادم، و من کسانی را موکل و مستحفظ آن کرده‌ام که اعتماد و اطمینان دارم نسبت به آن کافر نیستند، و با وجود چنین اشخاصی که نگهبانان دین من می‌باشند، هیچ وقت این دین از بین نمی‌رود.

پس این اشخاص مردمی هستند که تصور نمی‌شود روزی کفر یا شرک در دل آنان رخنه کند، چون خدای تعالی به ایمان ایشان اعتماد

کرده و ایشان را موکل بر حفظ دین نموده است؛ و اگر ممکن بود که ایشان هم روزی مشرک شده و از هدایت الهی تخلف کنند اعتماد خداوند برایشان خطا و گمراهی بود، و خداوند نه گمراه می‌شود و نه دچار خطا و فراموشی می‌گردد.

بنا بر این تفسیر، آیه شریفه دلالت خواهد کرد بر اینکه در هر زمانی خدای تعالی دارای بنده و یابندگان است که موکل بر هدایت الهی اویند، و دین او و آن طریقه مستقیمی را که کتاب و حکم و نبوت انبیاء علیهم‌السلام متضمن آن است حفظ می‌کنند و آن را از انقراض نگهداری می‌نمایند. این بندگان کسانی هستند که شرک و ظلم به ایشان راه نداشته و دارای عصمت الهی هستند. این بندگان خدا همان انبیا و جانشینان ایشان می‌باشند و از این روی، آیه شریفه مخصوص به معصومین علیهم‌السلام خواهد بود.^۱

۱. «... هم أهل العصمة من الأنبياء الكرام و أوصيائهم عليهم السلام فالآية خاصة بأهل العصمة» همان، ج ۷، ص ۵۹.

ایشان در جای دیگر و در توضیح حدیث «لا تجتمع أمتی علی خطا» (سنن ابن ماجه ج ۲، ص ۱۳۰۳، حدیث ۳۹۵۰) می‌گوید: «و يعود معنی الروایة الی أن الخطأ فی مسألة من المسائل لا يستوعب الأمة بل يكون دائما فيهم من هو علی الحق: اما كلهم أو بعضهم و لو معصوم واحد، فیوافق ما دل من الآيات و الروایات علی أن دین اسلام و ملة الحق لا یرتفع من الأرض بل هو باق الی يوم القيامة، قال تعالی: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾ آنچه از حدیث برمی‌آید این است که خطای در مساله‌ای از مسائل آن قدر فراگیر نمی‌شود که همه امت را به سوی خود بکشاند، بلکه دائما کسانی در بین آنان خواهند بود که پیرو حق و برحق باشند، حال یا همه امت بر حق و پیرو حق می‌شوند و یا بعضی از آنان؛ هر چند آن بعض، یک نفر معصوم باشد. در نتیجه مضمون روایت نامبرده موافق است با آیات و روایاتی که دلالت دارند بر این که دین اسلام و ملت حق، از صفحه زمین برانداخته نمی‌شود، بلکه تا روز قیامت باقی خواهد ماند، نظیر آیه زیر که می‌فرماید: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ

مرحوم علامه در تأیید تفسیر خود از آیه شریفه، روایاتی را نیز نقل می‌کند که در آنها به همین معنا تصریح شده است.^۱ از جمله از مرحوم نعمانی نقل می‌کند که وی به سندی که به سلیمان بن هارون عجلی دارد از او روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: صاحبان این امر (خلافت و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) حقشان در نزد خدای تعالی محفوظ است، به طوری که اگر تمامی مردم هم از دنیا بروند باز خداوند صاحبان این امر را خواهد آورد و حق ایشان را به آنان واگذار خواهد نمود. و ایشان همان کسانی هستند که خداوند در حقشان فرموده: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾ و نیز فرموده: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.^۲

→ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ. الميزان، ج ۴، ص ۳۹۴.

همچنین در ذیل آیه ابتلاء بعد از ذکر آیه مورد بحث و برای اثبات ضرورت وجود همیشگی امام بر روی زمین، می‌گوید: «و سیاق الآيات كما ترى يعطى أن هذه الهداية أمر ليس من شأنه أن يتغير و يتخلف، و أن هذه الهداية لن ترتفع بعد رسول الله عن أمته، بل عن ذرية ابراهيم منهم خاصة»؛ چنانچه روشن است، سیاق این آیات دلالت می‌کند که هدایت الهی قابل تغییر و تخلف نیست و این هدایت هیچ گاه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان امت - بلکه از میان ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام - زائل نمی‌شود. الميزان، ج ۱، ص ۲۷۶؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن، ج ۱، ص ۱۹۵.

۱. الميزان، ج ۵، ص ۳۹۰ و ج ۷، ص ۳۶۴.

۲. علامه این حدیث را از تفسیر نعمانی نقل کرده است، ولی این کتاب به دست ما نرسیده، و از تألیفات ایشان فقط کتاب الغیبة موجود می‌باشد و دیگر تألیفات ایشان به دست ما نرسیده و فقط شیخ حرّ عاملی رحمته الله می‌فرماید: من بخشی از تفسیر ایشان که روایات نعمانی از امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد را دیده‌ام. ظاهراً مقصود شیخ حرّ همان کتاب «محکم و متشابه»، منسوب به سید مرتضی رحمته الله می‌باشد که علامه مجلسی رحمته الله نیز آن را جزء مصادر بحار الأنوار قرار داده است. رک به: نور افزار جامع الحدیث، نور ۲.

در هر صورت این حدیث در کتاب غیبت نعمانی، ص ۳۱۶ آمده است.

آیه «هدایت»

یکی از روشن ترین آیات درباره وجود همیشگی هادی و راهنما، آیه شریفه ۱۸۱ سوره اعراف می باشد. خداوند در این آیه می فرماید: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾؛ یعنی از آفریدگان ما گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به عدالت رفتار می کنند.

علامه نیز از این آیه چنین استفاده کرده است که همیشه در بین انسان ها افرادی که دارای هدایت حقیقی و دارای عصمت الهی اند وجود دارند و به هدایت مردم و ایجاد عدالت می پردازند.

توضیح اینکه سیاق این آیه دلالت می کند بر اینکه در نوع انسانی افرادی - کم یا زیاد - وجود دارند که بطور حقیقی هدایت یافته اند؛ چون کلام در اهتداء و ضلالت حقیقی و مستند به صنع خدا است، و معلوم است که خداوند وقتی کسی را هدایت کرد آن کس مهتدی حقیقی است. ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضِلُّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱ و اهتداء حقیقی جز بوسیله هدایت حقیقی که منحصرآ کار خدای سبحان است صورت نمی گیرد.^۲

از طرفی در تفسیر آیه ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾^۳ و مواردی دیگر ثابت شده است که هدایت حقیقی الهی به هیچ وجه از مقتضای خود تخلف ننموده و مستلزم

۱. اعراف: ۱۷۸.

۲. «تدل علی أن النوع انسانی يتضمن طائفة قليلة أو كثيرة مهتدية حقيقة...». المیزان، ج ۸، ص ۳۴۵.

۳. «اگر این گروه انکار کنند گروهی را بدان گماشته ایم که منکر آن نیستند». (انعام: ۸۹).

عصمت از گمراهی است.

بنا بر این، اسناد هدایت به این امت دلالت می‌کند که میان امت مردمی هستند که از ضلالت مصونند، و خداوند ایشان را از گمراهی حفظ می‌کند. در این صورت آیه اشاره به وجود همیشگی انبیاء علیهم السلام یا اوصیاء ایشان علیهم السلام که از ضلالت مصونند، و خداوند ایشان را از گمراهی حفظ کرده است، می‌کند.^۱

ایشان در ذیل آیه ﴿وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾^۲ با تعبیر دیگری همین مطلب را اثبات می‌کنند و می‌گویند: «أن الآية أعني قوله: ﴿أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ لو حملت على حقيقة معناها من الهداية بالحق و العدل بالحق لم يتيسر لغير النبي و امام أن يتلبس بذلك». یعنی اگر بخواهیم هدایت به سوی حق و عدالت به حق در آیه مذکور را به معنای حقیقی بگیریم، چنین مرتبه از هدایت و عدالتی، از غیر از نبی و یا امام ممکن نیست.^۳

در توضیح این بخش از کلام علامه می‌توان گفت تعبیر «یهدون» و «یعدلون» هیچ‌گونه قیدی نخورده و اطلاق دارد، و لذا هدایت و عدالت تام و کامل را می‌رساند؛ یعنی این گروه از امت به گونه‌ای هستند که هدایت و عدالت کامل و به معنای حقیقی را به اجراء در می‌آورند. طبعا چنین چیزی جز از کسی که اولاً برخوردار از هدایت الهی باشد و ثانیاً دارای عصمت و علم تام باشد، ممکن نیست. زیرا تا شخصی خود، دارای هدایت الهی نباشد و علم به تمام

۱. المیزان، ج ۸، ص ۳۴۶.

۲. اعراف: ۱۵۹.

۳. المیزان، ج ۸، ص ۲۸۵.

زوایای هدایتگری و لوازم آن نداشته باشد و نیز در مرحله عمل معصوم نباشد، هدایت و عدالت مطلق را محقق نمی‌سازد.

بعلاوه هدایت امت و ایجاد عدالت از امور اجرایی است، و بر همین اساس باید شخص مذکور دارای جنبه پیشوایی و حاکمیتی باشد.

پر واضح است که مجموع این صفات و ویژگی‌ها در تمام امت و یا در مردم معمولی وجود ندارد و جز پیامبر و یا امام معصوم دارای این صفات نیست. و لذا مرحوم علامه معتقد است که توجه دقیق به این آیه و الفاظ آن ما را به این می‌رساند که مصداق آن یا نبی است و یا امام.

مؤید این مطلب احادیثی است که با استناد به این آیه وجود امام را در تمام زمان‌ها اثبات می‌کنند از جمله مرحوم کلینی در کافی از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام معنای آیه ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ را پرسیدم، فرمود: آن امت، ائمه علیهم السلام هستند.^۱

در احادیث دیگر استمرار سلسله امامت که حافظان دین و هادیان امتند، از این آیه استفاده شده است. به عنوان نمونه در المیزان^۲ از الدر المنثور نقل می‌کند که در آن آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ فرمود: در میان امت من همواره عده‌ای هستند که پایدار بر حقند تا روزی که عیسی

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۱۳.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۳۶۸.

بن مریم نازل شود، هر وقت که نازل شود.^۱
 با توجه به آنچه گفته شد، و با ضمیمه نمودن روایاتی
 که اسامی ائمه هدی علیهم السلام را مشخص کرده است روشن می‌شود
 که مصداق این زمان آیه شریفه، که هدایتگر بشریت و
 مجری عدالت در جامعه انسانی است، حضرت حجت عجل الله
 تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

آیه «انذار»

یکی از آیاتی که به روشنی بر ضرورت وجود هدایتگر و امام در
 تمام زمان‌ها دلالت می‌کند، آیه ۷ سوره مبارکه رعد است، که
 می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ
 وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ و کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند چرا بر او نشانه‌ای
 از جانب پروردگارش نازل نمی‌شود بدرستی که تو فقط بیم‌دهنده‌ای
 و برای هر گروهی هدایت‌کننده و رهبری هست.

خداوند در این آیه به صراحت می‌فرماید: «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ و این
 تعبیر بدون نیازمندی به توضیح و تبیین، می‌رساند که در میان تمام
 انسان‌ها و اقوام بشر، افرادی که وظیفه هدایت نمودن بشر را بر عهده
 داشته‌اند، وجود داشته‌اند.

از آنجا که جمله «لکل قوم هاد» از هر گونه قیدی و از جمله قیود
 زمانی مبرا است، لذا دارای اطلاق می‌باشد و در نتیجه تمام زمان‌ها را
 در بر می‌گیرد. بعلاوه تعبیر «لکل قوم» نیز می‌رساند که تا زمانی که

انسان‌ها بر روی زمین زندگی می‌کنند این روند یعنی وجود هادی و حجت ادامه دارد؛ چرا که حتی اگر یک انسان^۱ هم در زمین باقی مانده باشد/مشمول «کل قوم» می‌باشد و لذا نیازمند هدایت گراست.^۲

بنابر این آیه کریمه دلالت بر وجود هادی و حجت در تمام زمان‌ها می‌کند. مرحوم علامه در این باره گفته است: سنت خداوند در بندگانش بر این جریان یافته که در هر مردمی یک نفر هادی و راهنما مبعوث کند تا ایشان را هدایت نماید.^۳ و در ادامه به این نتیجه می‌رسند که از این آیه شریفه برمی‌آید که زمین هیچ وقت از هدایت‌گری که مردم را بسوی حق هدایت کند خالی نمی‌شود.^۴

این هدایت‌گری گاه در قالب نبوت بروز می‌کند و گاه در قالب امامت؛^۵ و با توجه به پایان دوران نبوت و ختم رسالت، طبعاً مصداق این حجت‌ها و هدایت‌گران، در دوران بعد از رسول خدا ﷺ همان امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشند که آخرین آنها حضرت مهدی علیه‌السلام می‌باشد.

۱. طبعاً مقصود انسان غیر معصوم است که نیاز به هدایت امام دارد و الا اگر همان یک نفر باقی مانده معصوم باشد خود امام است، و در عین حال نقضی برای آیه نیز حساب نمی‌شود.

۲. در احادیث متعددی آمده است که اگر دو نفر روی زمین مانده باشند قطعاً یکی از آنها امام است و در کتاب‌های روایی ابوابی نیز در این باره تدوین شده است که به عنوان نمونه می‌توان به کافی، ج ۱، ص ۱۷۹ مراجعه کرد.

۳. «قد جرت سنة الله في عباده أن يبعث في كل قوم هادياً يهديهم». الميزان، ج ۱۱، ص ۳۰۵.

۴. الميزان، ج ۱۱، ص ۳۰۵.

۵. «و الآية تدل على أن الأرض لا تخلو من هاد يهدي الناس الى الحق اما نبى منذر و اما هاد غيره يهدى بأمر الله». الميزان، ج ۱۱، ص ۳۰۵.

ایشان در تأیید این مطلب، به احادیثی استناد می‌کنند؛^۱ که برای نمونه به ذکر چند مورد از آنها می‌پردازیم:

محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در تفسیر جمله ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ چه می‌فرمائید؟ فرمود: هر امامی هادی هر قومی است در زمان خودشان.^۲

همچنین فضیل روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم معنای جمله ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ چیست؟ فرمود: هر امامی هادی مردمان قرنی است که وی در میان آنان زندگی می‌کند.^۳

ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم معنای آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ چیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آن فرموده: من منذر، و علی هادی است. حال به نظر تو ای ابا محمد! آیا در امروز هادی و هدایت‌گری وجود دارد؟ عرض کردم: فدایت شوم، همواره از شما هادیانی یکی پس از دیگری وجود داشته تا نوبت به شخص شما رسیده. فرمود خدا رحمت کند ای ابا محمد، اگر این چنین بود که وقتی آیه‌ای که در حق کسی (امامی) نازل شده با مردن آن شخص، آن آیه نیز می‌مرد، قرآن می‌مرد؛ ولی قرآن کریم در بازماندگان جاری است چنانچه در گذشتگان جاری بود.^۴

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۲۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۵.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۱.

۴. کافی، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۳.

مرحوم علامه بعد از ذکر این روایات می‌گوید: یکی از مصادیق این آیه حضرت علی علیه السلام است که روایات فراوانی به آن تصریح شده ولی این به معنای انحصار در ایشان نیست و چنانچه از این احادیث روشن می‌شود، دیگر ائمه علیهم السلام نیز مصادیق آیه شریفه می‌باشند.^۱

آیه «امام»

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا﴾ به یاد آور روزی که هر قومی را با امامش فراخوانیم، پس هر کس کتابش به دست راستش داده شود، آنان نامه عملشان را قرائت می‌کنند و ابدا مورد ستم واقع نمی‌شوند.^۲

مفاد این آیه با ضمیمه آیات بعد از آن، این است که در روز قیامت هر کس به نام امام و پیشوایش خوانده می‌شود و با توجه به آن -حق یا باطل بودن امام- اعمال او مورد محاسبه قرار می‌گیرد و اهل بهشت یا جهنم می‌شود. در هر صورت آنچه از این بخش از آیه استفاده می‌شود این است که همه انسان‌ها امامی دارند که در قیامت با آن خوانده می‌شوند. درباره اینکه مقصود از امام مزبور چه چیز یا چه کسی است، اقوال مفسران مختلف می‌باشد؛^۳ مرحوم علامه این اقوال را نقل و سپس نقد کرده و در پایان دیدگاه خود را بیان نموده است.

بر اساس نگاه علامه، منظور از امام در این آیه، همان اشخاصی هستند که مردم هر طائفه به آنها اقتداء و در راه حق و یا باطل از آنها

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۲۸.

۲. اسراء: ۷۱.

۳. المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶۵.

پیروی می‌کنند. قرآن کریم هر دو مقتدای حق و باطل را امام خوانده، و امام حق کسی را دانسته که خداوند سبحان او را در هر زمانی برای هدایت اهل آن زمان برگزیده است،^۱ حال چه اینکه پیغمبر بوده باشد، مانند: ابراهیم عليه السلام و محمد صلى الله عليه وآله و یا غیر پیغمبر.^۲

آیه شریفه این نکته این را نیز می‌فهماند که پُست امامت پستی نیست که دوره‌ای از دوره‌های بشری و عصری از آن اعصار از آن خالی باشد؛ بلکه در تمام ادوار و اعصار باید وجود داشته باشد، مگر اینکه نسل بشر بکلی از روی زمین برچیده شود.

این نکته از کلمه «کل اناس» استفاده می‌شود؛ زیرا این جمله می‌فهماند که در هر دوره و هر جایی که انسان‌هایی باشند، امامی نیز هست که شاهد بر اعمال ایشان است.^۳

به عبارت دیگر اینکه خداوند می‌فرماید ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾، این دعوت عمومی بوده و به تعبیر علامه شامل اولین و آخرین یعنی تمامی انسان‌ها - از روزی که پا روی زمین گذاشته‌اند تا روزی که نسل وی از روی زمین برچیده می‌شود - می‌باشد؛ بنابراین نمی‌توان زمانی را فرض گرفت که در آن امام وجود نداشته باشد.^۴

۱. این نکته از جمله ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره: ۱۲۴) استفاده شده است. مراجعه شود به: المیزان، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲. المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶۶. همچنین رک به: المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳. «الآية مع ذلك تفيد أن إمام لا يخلو عنه زمان من الأزمنة، و عصر من الأعصار، لمكان قوله تعالى: كُلُّ أُنَاسٍ». المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳؛ تفسير البيان في الموافقة بين الحديث والقرآن، ج ۱، ص ۱۹۱.

۴. «ظاهر الآية أن هذه الدعوة تعم الناس جميعا من الأولين و الآخرين». المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶۵.

در روایات نیز این مطلب به روشنی آمده است و در آثار مرحوم علامه نیز به بعضی از آنها استناد شده است^۱، که در اینجا آنها را ذکر می‌کنیم.

فضیل روایت کرده که از حضرت ابی جعفر علیه السلام معنای آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ را پرسیدم، فرمود: در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام با قوم خود می‌آیند و هر کس که در عصر هر امامی از دنیا رفته آن روز با آن امام محشور می‌شود^۲.

همچنین در مجمع البیان آمده است: سنی و شیعه از علی بن موسی الرضا علیه السلام با سندهای صحیح روایت کرده‌اند که آن جناب از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که در تفسیر این آیه فرموده است: هر قومی در آن روز از امام زمان خود و از کتاب پروردگار و سنت پیغمبر خود بازخواست می‌شوند^۳.

عمار سباباطی نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که گفت: زمین بدون امام رها نمی‌شود که حلال خدا را حلال کند و حرام خدا را حرام کند، و این همان قول خداوند تعالی است که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ پس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است کسی که بدون امام بمیرد، مانند مردم عهد جاهلیت مرده است^۴.

۱. همان، ج ۱۳، ص ۱۷۰.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۱۳.

۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۳۰؛ همین روایت از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۴۹.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۱۳؛ حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه...» در

چنانچه در این احادیث آمده است، هیچ زمانی از امام مخصوص آن زمان خالی نبوده و در نتیجه این زمان نیز دارای امام و راهنما می‌باشد که طبق آیه مورد بحث شاهد بر اعمال انسان‌هایی که در این عصر زندگی می‌کنند، می‌باشد و همه آنها در روز قیامت در کنار او خواهد بود.

آیه «کلمه باقیه»

یکی از آیاتی که دلالت بر وجود امام در همه زمان‌ها و از جمله این دوران می‌کند، آیه ۲۸ سوره مبارکه زخرف است که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ و خداوند هدایت را در نسل او باقی گذاشت تا شاید برگردند.

در توضیح این آیه باید گفت: از آیه شریفه: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ، وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱، برمی‌آید که ابراهیم علیه السلام دو مطلب را اعلام کرد: یکی بیزاری را از بت‌پرستی در آن حال، و دیگری داشتن آن هدایت در آینده.

این هدایت، هدایت به امر خداست، و هدایت حق است، نه

→ بسیاری از منابع خاصه و عامه آمده است. در این زمینه مراجعه شود به کتاب *الغدیر*، ج ۱۰، ص ۴۹۲.

۱. «و چون ابراهیم بپدرش و قومش گفت: من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم، تنها آن کس را می‌پرستم که مرا بیافرید، و بزودی هدایت می‌کند، و خداوند آن هدایت را کلمه‌ای باقی در عقب ابراهیم قرار داد، باشد که بسوی خدا باز گردند.» (زخرف: ۲۷-۲۸)

هدایت بمعنای راهنمایی که سر و کارش با نظر و اعتبار است، چون ابراهیم علیه السلام در آن ساعت که این سخن را می گفت هدایت به معنای راهنمایی را دارا بود، چون داشت از بت پرستی بیزاری می جست، و یکتا پرستی خود را اعلام می کرد؛ پس آن هدایتی که خدا خبر داد به زودی به وی می دهد، هدایتی دیگر است، که خدا هم خبر داد که هدایت به این معنا را کلمه ای باقی در دودمان او قرار می دهد.

از طرف دیگر در آیه ۱۲۴ بقره بعد از اینکه خداوند مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام داد، او از خدا خواست تا امامت را در ذریه اش نیز قرار دهد؛ خداوند نیز در قبال این خواسته خبر از بهره نداشتن نسل ستمکار وی از این مقام داده است و پر واضح است که همه فرزندان ابراهیم علیه السلام و نسل وی ستمگر نبوده اند، تا نرسیدن عهد به ستمگران معنایش این باشد که هیچ یک از فرزندان او عهد امامت را نائل نشوند، پس این پاسخی که خداوند به درخواست او داد، در حقیقت اجابت او بوده، اما با بیان اینکه امامت عهدی است، و عهد خدای تعالی به ستمگران نمی رسد.^۱

مرحوم علامه امامت ابراهیم علیه السلام و ذریه او را به معنای نوع خاصی از هدایت که همان هدایت و ولایت باطنی است، می داند؛ هدایتی که غیر از نبوت است و اختصاص به امام دارد، چه این امام پیامبر باشد و چه جانشین پیامبر.^۲

ضمیمه نمودن نکات مزبور به آیه مورد بحث که در آن خبر از

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲.

داده شدن هدایتی خاص به حضرت ابرهیم علیه السلام و ذریه او و بقاء آن در میان نسل او می‌دهد، روشن می‌گردد که مقصود از «هدایت» در این آیه که درباره‌اش جمله «جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» گفته شده است، امامت می‌باشد.^۱

مرحوم علامه پس از تفسیر و بررسی دیدگاه‌هایی که درباره آیه مطرح شده، به روایاتی می‌پردازد که کلمه باقیه را امامت دانسته و آن را از طریق نسل امام حسین علیه السلام تا قیامت مستمر می‌داند.^۲

ایشان پس از ذکر این احادیث می‌گوید: دقت در این روایات این معنا را به دست می‌دهد که بنای آن بر این است که ضمیر در «جعلها» به هدایتی برگردد که از جمله «سیهدین» استفاده می‌شود، و در سابق هم در آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» گفتیم^۳ که وظیفه امام هدایت مردم است در ملکوت و واقع اعمالشان، به این معنا که با ارشاد خود، ایشان را به سوی خدای سبحان سوق دهند، و به درجات قرب به خدای عز و جل نزدیک گردانند، و عمل هر صاحب عملی را به آن منزلتی که عملش اقتضاء دارد نازل سازند.

فعلیت هدایتی که از ناحیه خدا به سوی خلق نازل شده، نخست شامل امام می‌شود و سپس از ناحیه امام به سوی سایرین افاضه می‌شود، پس هدایت امام کامل‌ترین مراتب هدایت است، و هدایت‌های دیگران ما دون آن است، و اینکه ابراهیم علیه السلام گفت: «فَانَّهُ

۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. علامه روایات مرتبط به این بحث را در المیزان، ج ۱، ص ۲۷۹؛ ج ۱۸، ص ۱۰۶ آورده است.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲.

سَيَهْدِينِ ﴿ و قیدی برای هدایت نیاورد، خود دلیل است بر اینکه مراد از هدایت، مطلق هدایت است، هم می‌تواند با عالی‌ترین مراتب هدایت که حظ امام از آن مرتبه است منطبق شود، و هم بر دیگر مراتب. پس می‌توانیم بگوییم منظور از آن، امامت است، و همین امامت است که کلمه‌ای است باقی در نسل ابراهیم^۱.

بر اساس این آیه امامت که هدایت خاص خداوند به ابراهیم^{علیه السلام} و ذریه پاک او است، دارای دوام و بقاء است؛ زیرا خداوند از آن به «کلمة باقیة» یاد می‌کند و از آن چنین برمی‌آید که ذریه ابراهیم^{علیه السلام} تا روز قیامت از این کلمه خالی نخواهد بود.^۲

در نتیجه همیشه از نسل حضرت ابراهیم^{علیه السلام} افرادی دارای این هدایت بوده و در میان مردم باقی هستند. این ویژگی از زمان ابراهیم^{علیه السلام} تا رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} به همراه نبوت باقی بود، و بعد از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} هم همچنان در امت ایشان هست و از میان آنها برداشته نمی‌شود، و آنان که از ذریه ابراهیم^{علیه السلام} بوده و در میان امت او هستند، همواره این هدایت را در اختیار دارند.^۳ این افراد همان اهل بیت رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} و امامان دوازده گانه^{علیهم السلام} هستند، که از نسل حضرت ابراهیم^{علیه السلام} و اسماعیل^{علیه السلام} می‌باشند.^۴

۱. همان، ج ۱۸، ص ۱۰۶.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۹۷.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۱۷؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۱، ص ۱۹۴.

۴. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۹؛ ج ۱۸، ص ۱۰۶، تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۱، ص ۱۹۳.

آیات «شب قدر»

قرآن کریم در دو سوره قدر و دخان به موضوع «لیلة القدر» و نزول قرآن و ملائکه و همچنین روح در آن شب اشاره کرده است.^۱ مرحوم علامه با استناد به شواهدی از آیات و روایات ثابت می‌کند که شب قدر به شب نزول قرآن و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص نداشته و در هر ماه رمضان تکرار می‌شود.^۲ برخی از این شواهد عبارتند از:

۱. ظهور جمله «یفرق» که فعل مضارع است و ظهور در استمرار دارد.^۳

۲. «تنزل الملائكة» در سوره قدر به صورت مضارع^۴ به کار رفته که دلالت بر دوام و استمرار دارد. خصوصاً که باب تفعل خود دال بر استمرار است.^۵

۳. حدیث نبوی: ابوذر غفاری نقل می‌کند که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله! آیا شب قدر شبی است که در عهد انبیاء بوده و امر بر آنان نازل می‌شده و چون از دنیا می‌رفتند

۱. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴾ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا يَأْتُونَ رَبَّهُمْ مِنْ كُلِّ مَوْجٍ ﴿ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ ﴾. (سوره قدر). ﴿حَمْدٌ﴾ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴾ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿. (دخان: ۱-۴).

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۱.

۳. همان، ج ۱۸، ص ۱۳۰؛ ج ۲۰، ص ۳۳۱.

۴. تنزل در اصل تنزل بوده و تاء اول از باب تخفیف اسقاط شده است. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۲.

۵. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۱.

نزول امر در آن شب تعطیل می شده است؟ فرمود: نه بلکه شب قدر تا قیامت هست^۱.

علامه بعد از نقل این حدیث می گوید: در این معنا روایات زیادی از طرق اهل سنت نیز آمده است^۲.

۴. اخبار متعدد از اهل بیت علیهم السلام که همگی دلالت بر استمرار این شب در هر سال می کند^۳.

گرچه مرحوم علامه به صورت مستقل به این بحث که ملائکه و روح بر چه کسی یا چه چیزی فرود می آیند، نپرداخته است، ولی می توان با توجه به نکات پراکنده ای که در آثار ایشان در این زمینه وجود دارد به دیدگاه ایشان در این زمینه پی برد.

ایشان در تفسیر آیات ابتدایی سوره دخان بعد از پایان بحث، به ذکر روایات می پردازد؛ از جمله احادیثی که می آورد حدیثی از عبدالله بن سنان است که مسائلی را از امام علیه السلام نقل می کند و در بخشی از آن می گوید: «... و چون شب بیست و سوم رمضان می شود، هر امر حکیم در آن تجزیه و تفریق می گردد و آن گاه آن را امضاء کرده به دست او می سپارند. من پرسیدم به دست چه کسی می سپارند؟ گفت به دست صاحبان، و اگر این نبود صاحبان از حوادث آینده خبری نمی داشت»^۴.

۱. تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۴۸۸، ح ۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۹۷؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۸۲.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۸۲.

۳. «فقد اتفقت أخبار أهل البيت علیهم السلام أنها باقية متكررة كل سنة». المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۴؛ همچنین مراجعه شود به المیزان، ج ۱۸، ص ۱۳۴؛ رسائل توحیدی، ص ۲۱۷.

۴. بصائر الدرجات، ص ۲۲۰؛ المیزان، ج ۱۸، ص ۱۳۴.

در این حدیث سخن از نزول ملائکه و روح در شب قدر است که وقتی راوی می‌پرسد: آنها بر چه کسی فرود می‌آیند؟ حضرت به خود اشاره می‌کند و می‌گوید: «الی صاحبکم».

روشن است که مقصود امام علیه السلام از این تعبیر فقط نزول بر خود ایشان نبوده، بلکه مراد این است که در هر سال بر امام و حجت همان زمان نازل می‌شوند؛ و اگر امام علیه السلام خود را می‌فرماید، از آن جهت است که وی امام و حجت در آن عصر بودند و لذا ملائکه و روح نیز بر ایشان فرود می‌آید.

همچنین در پایان روایاتی که در ذیل سوره قدر نقل می‌کند، روایتی را از تفسیر برهان نقل می‌کند که ابی بصیر می‌گوید: با امام صادق علیه السلام بودم که سخن از پاره‌ای خصائص امام در هنگام ولادت به میان آمد، فرمود: وقتی شب قدر می‌شود امام مستوجب روح بیشتری می‌گردد. عرضه داشتم فدایت شوم مگر روح همان جبرئیل نیست؟ فرمود: روح از جبرئیل بزرگتر است و جبرئیل از سنخ ملائکه است و روح از آن سنخ نیست، مگر نمی‌بینی خدای تعالی فرموده: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ﴾ پس معلوم می‌شود روح غیر از ملائکه است.^۱

با توجه به این روایت باید بین نزول ملائکه و روح که در شب قدر اتفاق می‌افتد و توسعه روحی در امام معصوم علیه السلام ارتباطی باشد؛ واضح است که این ارتباط کاشف از نزول و ورود فرشتگان بر وجود امام و در نتیجه سعه وجودی امام است و جز این نمی‌تواند معنا و مفهومی داشته باشد.

۱. تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۴۸۱، ح ۱؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۵.

با عنایت به این دو روایت که مرحوم علامه در ذیل آیات قدر نقل نموده‌اند، روشن می‌شود که ایشان محل نزول فرشتگان در شب قدر و ظرف تحمل و پذیرش امر^۱ را وجود امام معصوم علیه السلام می‌داند. نتیجه اینکه در هر زمانی امام معصومی وجود دارد که فرشتگان در شب قدر در هر رمضان بر او نازل می‌شوند، تا مقدرات یک سال را به او عرضه کنند.

فردی که در این دوران و در شب قدر، فرشتگان مقرب الهی به همراه روح - که فرشته‌ای اعظم از همه فرشتگان است -^۲ بر او نازل می‌گردد، بر اساس روایت متعدد همان حجت الهی است که از او به نام مهدی علیه السلام یاد می‌کنیم.^۳

۱. نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که تعبیر «کل امر» اطلاق دارد و تمام تکوینیات یعنی ما سوی الله و تشریعیات را و حتی خود ملائکه و روح را شامل است؛ زیرا خداوند در سوره اسراء، آیه ۸ درباره روح می‌گوید: ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (این تطبیق را خود علامه نیز در ضمن تفسیر سوره قدر انجام داده است. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۲) و لذا این شخص - که امر با این وسعت را دریافت می‌کند - باید بالاتر از همه، حتی روح که اعظم فرشتگان می‌باشد، باشد و لذا قطعاً دارای اوصافی مانند عصمت تام و علم کامل را دارد و در رتبه بعد از خدا است و همچنین اثبات می‌شود که امام است، زیرا امر تکوین و تشریح در دست اوست و لذا بر همه چیز و همه کس ولایت دارد. «مؤلف»

۲. چنانچه در حدیث ابی بصیر نیز بدان اشاره شد.

۳. در این جا چند نمونه از روایت در این زمینه را ذکر می‌کنیم:

امام علی علیه السلام به ابن عباس فرمود: «إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ إِنَّ لِدَلِكِ الْأَمْرِ وَ لَأَةً بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقُلْتُ مَنْ هُمْ فَقَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صَلْبِي أُمَّةٌ مُخَدَّثُونَ» به درستی که در هر سال شب قدر وجود دارد و در آن شب امر یک سال نازل می‌شود، و برای آن امر والیانی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد (کنایه از اینکه در زمان پیامبر بر خود رسول الله صلی الله علیه و آله نازل می‌شد). ابن عباس می‌گوید: از حضرت پرسیدم: آنها چه کسانی هستند؟ پس فرمود: من و یازده نفر از فرزندانم، که همگی

چرا نام امام زمان علیه السلام در قرآن نیامده است؟!

در پایان این فصل، مناسب است که به علت ذکر نشدن نام امام مهدی علیه السلام در قرآن بپردازیم. این موضوع از جمله پرسش‌ها و ایرادهای مرتبط با مهدویت، می‌باشد که بعضی از معاصرین مرحوم علامه نیز در طی نامه‌ای اشکال مذکور را مطرح و سؤال کرده‌اند که چرا از این امام محجوب، نام و نشانی در قرآن کریم نیست؟ مگر ایمان به وجود این امام از ایمان به وجود مردان گذشته که در جهان می‌زیستند و صدها سال از مرگشان گذشته، مثل لقمان و ذوالقرنین ضرورت کمتری داشته که نام و نشان اینها برای عبرت و پند در قرآن کریم به تفصیل آمده، ولی از نام و نشان امام با عظمت و غیبی مسلمانان که شب و روز باید چشم به ظهور دولت او بدوزند در قرآن کریم خبری نیست؟ آیا روش کتاب هدایت این باید باشد که هر چیز که مهم‌تر است آن را کمتر بیان فرماید یا به کلی مکتوم نماید و امور کم اهمیت را توضیح مفصل بدهد؟^۱

پاسخ:

مرحوم علامه در پاسخ، چند مطلب بیان می‌کند.

۱. آیات زیادی در قرآن کریم هست که وقتی که به همدیگر

→ امام و محدث (کسی که صدای فرشتگان را می‌شنود) هستند. الکافی، ج ۱، ص ۲۴۷.
 امام باقر علیه السلام از پدران خود علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به یاران خود می‌فرماید: «آمنوا بليلة القدر انها تكون لعلی بن ابی طالب و ولده الأحد عشر من بعده»، به شب قدر ایمان بیاورید؛ چرا که این شب برای علی بن ابی طالب و یازده نفر از فرزندان بعد از اوست. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸۱.
 ۱. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۵.

ضمیمه شوند یا تدبیر کافی در آنها بشود، خصوصیات ظهور امام غائب علیه السلام به طور وضوح به دست می آید، مانند آیاتی که در مباحث گذشته به تفصیل به آنها پرداختیم.

۲. این اشکال تنها متوجه امامت امام غائب علیه السلام نمی باشد، بلکه شامل امامت همه ائمه هدی علیهم السلام است که چرا باید با اهمیتی که امامت دارد نام و نشانشان صریحاً در قرآن ذکر نشود؟ بنابراین اشکال مذکور مشترک الورد است.

۳. بنا بر روایات، امیرالمؤمنین علی علیه السلام جواب این شبهه را چنین بیان می کند که خدای متعال می دانست که اگر ائمه هدی علیهم السلام را به صراحت در قرآن کریم معرفی می فرمود، دشمنان اهل بیت علیهم السلام به هر وسیله بود آن را از قرآن کریم اسقاط می کردند و قرآن تحریف می پذیرفت، با اینکه خداوند عزّ اسمه وعده صریح داده که قرآن را از تحریف حفظ فرماید. لذا مسئله امامت را به نحوی بیان فرموده که از راه تدبیر در آیات به دست آید، نه به طور صراحت.^۱

فصل چهارم

گزارش‌های تاریخی در رابطه با وجود امام زمان علیه السلام

در دو فصل اخیر به اثبات وجود همیشگی امام با استفاده از ادله عقلی، قرآنی و روایی پرداخته شد و روشن گشت که در همه زمان‌ها و تا وقتی نسل بشر بر روی کره زمین به حیات خود ادامه می‌دهد، فردی که هدایت و امامت بشر را بر عهده دارد، در زمین وجود دارد و به این مهم می‌پردازد؛ همچنین گذشت که بر اساس روایات متعدد امام و حجت در این زمان، حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد.

در این فصل با استفاده از آثار مرحوم علامه، به نقل گزارش‌های تاریخی مربوط به تولد امام زمان علیه السلام و بیان شخصیت و ویژگی‌های این امام همام می‌پردازیم.^۱

۱. ذکر این نکته لازم است که امام زمان علیه السلام تمام ویژگی‌های عام و کلی امامت و به بیان دیگر بایستگی‌های امامت را که در تمامی ائمه اطهار علیهم السلام وجود دارد، را دارا می‌باشد؛ ویژگی‌هایی مانند: علم، عصمت، ولایت و هدایت تکوینی، شجاعت، شهامت، عفت، سخاوت، عدالت و غیره. این اوصاف در حقیقت به شخصیت امامت و حجت بودن ایشان باز می‌گردد و لذا همان ادله و بیاناتی که وجود این صفات را برای امام اثبات می‌کند، همگی آنها را برای ایشان نیز اثبات می‌نماید.
گرچه بعضی از این صفات مانند: عصمت و علم در ضمن براهین و ادله عقلی و نقلی

قطعی بودن تولد و حیات امام زمان علیه السلام

نقل‌ها و گزارش‌های تاریخی بیانگر تولد و زندگی حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد. این اخبار تاریخی علاوه بر اثبات وجود و تولد آن حضرت، به بیان بعضی از ویژگی‌ها و خصوصیات ایشان نیز اشاره کرده است.

در اینجا به بعضی از این گزارش‌های تاریخی که از بیانات علامه طباطبایی به دست می‌آید،^۱ اشاره می‌کنیم.

الف. تعداد زیادی از کتاب‌های روایی و تاریخی حاوی احادیث بی شماری است که می‌توان نسبت به آنها ادعای تواتر نمود و از طریق عامه و خاصه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به تولد حضرت مهدی علیه السلام نقل شده است، و مورد تبیین و تحلیل مورخان قرار گرفته است.^۲

ب. گزارش‌های تاریخی فراوانی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل و به

→ به صورت استدلالی تبیین شد، و از طرفی نیز در فصل اول و در بیان بایستگی‌های امامت، این ویژگی‌ها به صورت اجمالی و فهرست گونه ذکر شد، ولی از آنجا که ورود تفصیلی به این بحث از رسالت این نوشته بیرون و مربوط به حوزه امامت عامه می‌باشد، لذا در متن رساله از بیان آن پرهیز می‌شود، و به بیان ویژگی‌های فردی حضرت می‌پردازیم.

۱. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۰؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ تعالیم اسلام، ص ۱۸۰.

۲. صحیح ترمذی، ج ۹، باب ماجاء فی المهدی؛ سنن ابی داود، ج ۲، کتاب المهدی؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، باب خروج المهدی؛ ینایع الموده؛ البیان فی اخبار صاحب الزمان، محمد بن یوسف شافعی؛ نور الابصار، شبلینجی؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر؛ الفصول المهمة، شیخ حر عاملی؛ صحیح مسلم. از منابع شیعی: الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی؛ کمال‌الدین، شیخ صدوق؛ اثبات الهداة، شیخ حر عاملی و بحار الانوار، مجلسی، ج ۵۱ و ۵۲.

معرفی آن حضرت و اینکه از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم است و در آینده ظهور خواهد کرد، پرداخته است.^۱

ج. نقل‌های تاریخی مبنی بر اینکه جمع کثیری از بزرگان شیعه در زمان حیات پدر بزرگوارش، به خدمتش رسیده و آن حضرت را زیارت نموده‌اند و از پدر بزرگوارش، مژده امامت او را دریافت داشتند.^۲

زندگی حضرت مهدی علیه السلام

امام دوازدهم شیعیان حضرت مهدی موعود علیه السلام می‌باشد. ایشان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام امام یازدهم و از نسل رسول خدا می‌باشد؛ چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز درباره وی فرموده است: «المهدی من ولدی»، یعنی: مهدی معهود از فرزندان من و از نسل من می‌باشد.^۳

حضرت مهدی علیه السلام در سال ۲۵۶ هجری در شهر سامرا متولد شد، و نام مبارکشان مطابق با نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (م ح م د) بود، از

۱. در این باره می‌توان به این منابع مراجعه کرد: کفایة الأثر؛ بحار الأنوار، ج ۱۳؛ غایة المرام؛ دلائل الامام؛ کافی؛ منتخب الأثر و ... و از منابع اهل سنت: ابن خلکان در وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۵۱ و شبراوی در الاتحاف، ص ۱۷۹ و احمد بن یوسف قرمانی در اخبار الدول، ص ۱۱۷ و ابی الفداء در المختصر، (تاریخ)، ج ۲، ص ۴۵ و ابوالفلاح حنبلی در شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۴۱ و ۱۵۰ و شبلینجی در نور الأبصار، ص ۱۴۶ و ابن خلدون در تاریخ، ج ۴، ص ۱۱۵ و یافعی در تاریخ مرآت الجنان، ج ۲، ص ۱۰۷؛ به نقل از شیعه (خسروشاهی)، ص ۴۰۱.

۲. در کتاب منتخب الانوار المضيئة، ص ۲۵۱ مواد متعددی از این ملاقات‌ها به همراه منابع آن آمده است.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱؛ اعلام الوری، ص ۳۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۳۶؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۵۹؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸۶؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۹۳.

القاب ایشان می‌توان به امام عصر و صاحب الزمان اشاره کرد. حضرت مهدی علیه السلام تا سال ۲۶۰ هجری تحت کفالت و تربیت پدر می‌زیست و از آنجا که خلیفه وقت تصمیم جدی به قطع نسل امامان اهل بیت علیهم السلام و خاتمه دادن به قضیه امامت شیعه گرفته بود، به دستور پدر بزرگوارشان ولادت و وجود امام از مردم پنهان و پوشیده بود، و جز عده‌ای از خواص شیعه، کسی از ایشان خبری نداشت و به شرف ملاقات وی نائل نمی‌شد. پس از شهادت پدر بزرگوارش، امامت در آن حضرت مستقر شد و به امر خدا غیبت اختیار کرد، و از انظار عمومی غایب گردیدند و به صورت ظاهری امکان مشاهده و ارتباط با ایشان وجود ندارد؛ البته گاه در موارد خاص و استثنایی برای دیگران ظاهر گردیده است.

آن حضرت دارای دو دوره غیبت - صغری و کبری - می‌باشد؛ و پس از آن، ظهور و حکومت جهانی اسلام را برپا خواهد نمود.^۱

۱. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۰؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ تعالیم اسلام، ص ۱۸۰. برای مطالعه بیشتر رک به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲ تا ۳۴ و ۳۴۳ تا ۳۶۶؛ الغیبه، طوسی، ص ۲۱۴ تا ۲۴۳؛ اثبات الهداء، ج ۶ و ۷.

غیبت امام مهدی علیه السلام و فلسفه آن

یکی از اعتقادات قطعی و خدشه ناپذیر شیعه دوازده امامی این است که با توجه به شرائط و عللی که به آنها اشاره خواهد شد، امام دوازدهم علیه السلام از انظار عمومی پنهان و به امر الهی غائب می‌باشد و این زندگی مخفیانه و در پس پرده غیبت، تا روزی که بستر مناسب برای حضور و ظهور آن حضرت فراهم نباشد، ادامه خواهد داشت.

درباره غیبت امام عصر علیه السلام و مسائل مرتبط با آن، از سوی دانشمندان شیعه کتاب‌های بسیاری نگارش یافته است.^۱ در میان نوشته‌ها و مصاحبه‌های علامه طباطبایی نیز نکاتی نسبت به این موضوع و مسائل مرتبط با آن به چشم می‌خورد، که در این فصل به تبیین اصل غیبت و فلسفه آن و طی چند فصل آینده به دیگر موضوعات مربوط به غیبت و تبیین آنها می‌پردازیم.

۱. برای نمونه می‌توان به این کتاب‌ها اشاره نمود: کمال الدین، صدوق؛ الفصول العشرة، شیخ مفید؛ الغیبة، نعمانی؛ الغیبة، شیخ طوسی؛ الانوار المضيئة، نیلی نجفی؛ بحث حول المهدي، شهید محمد باقر صدر؛ تاریخ الغیبة الصغری و الكبرى، سید محمد صادق صدر؛ النجم الثاقب، محدث نوری و ...

منابع و اسناد تاریخی و روایی نشان می‌دهد که دوران میانی قرن سوم و چهارم هجری - که زمان تولد امام زمان علیه السلام می‌باشد - دورانی سیاه و تاریک و همراه با خفقان و دشواری‌های فراوانی برای شیعه و ائمه ایشان علیهم السلام بوده است؛ به همین جهت دوران هفت ساله امامت امام حسن عسکری علیه السلام نیز به واسطه سختگیری بیرون از اندازه مقام خلافت، با تقیه بسیار شدید روبرو بود و درب منزل امام، به روی مردم حتی عامه شیعه بسته و جز خواص شیعه کسی با آن حضرت ارتباط نداشت.^۱

از جمله علل این فشارها و تهدیدها این بود که مقام خلافت پی برده بود که شیعه امامیه برای امام عسکری علیه السلام فرزندی معتقدند و طبق روایاتی که از خود امام یازدهم علیه السلام و هم از پدرانش علیهم السلام نقل می‌کنند، فرزند او را همان مهدی موعود می‌دانند که به موجب اخبار متواتر از طرق عامه و خاصه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آمدن او و جمع شدن بساط ظلم و ستم از زمین به دست او خبر داده بود.

به همین سبب امام یازدهم علیه السلام بیشتر از سایر ائمه علیهم السلام تحت مراقبت مقام خلافت در آمده بود و خلیفه وقت تصمیم قطعی گرفته بود که به هر طریق باشد به داستان امامت شیعه خاتمه بخشد و در این خانه را برای همیشه ببندد. و از این روی همین که بیماری امام را به معتمد، خلیفه وقت گزارش دادند، چند تن از معتمدان و قضات خود را به منزل امام گماشت که پیوسته ملازم وی و مراقب اوضاع داخلی منزل باشند، تا اگر دارای فرزندی می‌باشد وی را گرفته و از بین ببرند.

پس از شهادت امام نیز خانه حضرت را تفتیش و توسط قابله‌ها، کنیزان آن حضرت را معاینه کردند، و تا دو سال مأمورین خلیفه در خط پیدا کردن خلف آن حضرت مشغول فعالیت بودند تا به کلی نومید شدند.^۱

اما از آنجا که هیچ چیز نمی‌تواند در اراده حتمی خداوند خدش‌های وارد کند، سرانجام خداوند آخرین حجت و ذخیره خود را در سال ۲۵۶ هجری قمری به امام حسن عسکری علیه السلام عطا نمود؛ و با توجه به شرایط موجود، تولد و رشد و نمو آن حضرت نیز به صورت خارق العاده و به صورت مخفیانه و بدون جلب توجه اتفاق افتاد. و نظر به اینکه خلیفه وقت تصمیم جدی به قطع نسل امامان اهل بیت علیهم السلام و خاتمه دادن به قضیه امامت شیعه گرفته بود، به دستور پدر بزرگوارشان ولادت و وجود امام پنهان ماند و از غیر خواص شیعه کسی از وجود ایشان خبر نداشت.^۲

تا شش سال به همین ترتیب بود و افراد بسیار محدودی از خواص شیعه توانسته‌اند در این مدت آن حضرت را مشاهده کنند.^۳ تا اینکه در سال ۲۶۰ هجری که پدر بزرگوارش به شهادت رسید، آن حضرت به امامت رسید و از آنجا که به امر خدا غیبت اختیار کرده بود، شیعیان و دوستان ایشان فقط از طریق نواب آن حضرت می‌توانستند با ایشان ارتباط داشته باشند و بهره ببرند. البته موارد استثنایی بود که حضرت خود را برای بعضی از افراد - غیر از

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۳۰؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۰.

نواب خاص - نمایان می‌کردند.^۱

چنانچه گفته شد مهمترین عامل برای غیبت امام زمان علیه السلام دشمنی دستگاه حاکمیت با آن حضرت و امامت ایشان بود؛ امری که به هیچ وجه امکان تداوم حضور ظاهری امام را در جامعه ممکن نمی‌کرد و طبعاً اگر ایشان نیز مانند اجداد خود در بین مردم به زندگی معمولی ادامه می‌داد، از گزند دشمنان ایمن نبود و مانند دیگر ائمه اطهار علیهم السلام به شهادت می‌رسید.

از طرفی بر اساس ادله عقلی و نقلی متعدد، هیچ‌گاه زمین نمی‌تواند از حجت و امام خالی باشد، لذا در هر صورت باید امام وجود داشته باشد، چه به صورت علنی و ظاهری و چه به صورت غیابی و مخفی. با توجه به این مطلب روشن می‌شود که وقتی شرایط برای حضور فیزیکی امام در جامعه فراهم نیست، حکمت خداوند ایجاب می‌کند که وجود امام را به صورت غیابی مقدر کند تا زمان بستر مناسب برای ظهور و حضور ایشان فراهم شود.^۲

البته در عصر غیبت نیز جامعه بی‌نیاز از هدایتگری‌های امام معصومی که در پیچ و خم‌های معرفتی، مسیر را برای او مشخص و به مشکلات فکری و عملی آنها پاسخگو باشد، نیست؛ لذا برای ادامه ارتباط مردم با آن حضرت شبکه وکالت یا همان نیابت به وجود آمد، که از آن طریق امکان ارتباط شیعیان و امام وجود داشت؛^۳ که در ادامه

۱. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۰؛ در کتاب منتخب الانوار المضیئة، ص ۲۵۱ موارد متعددی از این ملاقات‌ها به همراه منابع آن آمده است.

۲. این ادله در فصل دوم و سوم به تفصیل مطرح شد.

۳. برای اطلاع از شبکه وکالت یا نیابت و نحوه تشکیل و سابقه آن در میان امامان معصوم علیهم السلام رک به: سیره پیشوایان، نوشته مهدی پیشوایی، ص ۵۷۳.

به آن می پردازیم.

بر اساس ادله روایی و تاریخی دوران غیبت امام زمان علیه السلام به دو بخش تقسیم می شود: یکی غیبت کوتاه مدت که در حدود هفتاد سال به طول انجامید و به غیبت صغری معروف است، و دیگری غیبت بلند مدت و طولانی که از بعد از غیبت صغرا آغاز و همچنان ادامه داشته و تا خداوند اراده کند ادامه خواهد داشت، این غیبت به غیبت کبری معروف است.^۱

با شروع امامت حضرت در سال ۲۶۰ هجری دوران غیبت صغری آغاز شد، و حضرت در ابتدا عثمان بن سعید عمری رضی الله عنه را که از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام و ثقه و امین ایشان بود، نایب خود قرار داد و به توسط وی به عریضه ها^۲ و سؤالات شیعه جواب می داد.

پس از عثمان بن سعید، فرزندش محمد بن عثمان رضی الله عنه به نیابت امام منصوب و عهده دار ارتباط بین شیعه با امامشان شد.

بعد از وفات محمد بن عثمان عمری، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی رضی الله عنه نایب خاص بود و پس از وفات وی، علی بن محمد سمري رضی الله عنه نیابت ناحیه مقدسه امام را بر عهده داشت.^۳

چند روز به مرگ علی بن محمد سمري - که در سال ۳۲۹ هجری

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۰ و ۳۶۱؛ الغیبة شیخ طوسی، ص ۲۴۲؛ منتخب الانوار المضية، ص ۱۲۵ و ۲۰۱.

۲. مقصود از عریضه نامه و درخواست های مکتوب می باشد که خدمت امام علیه السلام عرضه می شده است.

۳. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۰؛ بررسی های اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ برای اطلاع بیشتر از زندگی و فعالیت های این نواب ر.ک به: کتاب الغیبة، ص ۲۳۶ تا ۲۶۴؛ منتخب الانوار المضية، ص ۱۹۹، فصل هشتم؛ سیره پیشوایان، ص ۶۷۵ تا ۶۸۳.

اتفاق افتاد. مانده بود که از ناحیه مقدسه توقیعی^۱ صادر شد که در آن به علی بن محمد سمري ابلاغ شده بود که تا شش روز (دیگر) بدرود زندگی خواهد گفت و پس از آن در نیابت خاصه بسته، غیبت کبری واقع خواهد شد و تا روزی که خدا در ظهور آن حضرت اذن دهد، غیبت دوام خواهد یافت.

به مقتضای این توقیع، غیبت امام زمان علیه السلام به دو بخش منقسم و با وفات علی بن محمد سمري غیبت کبری شروع شد.^۲ با رحلت نواب خاص و پایان دوره غیبت صغری، باب نیابت خاصه بسته شد و رابطه امام با مردم از طریق فقهاء و محدثینی می‌باشد که امام به قول و فتوای آنها اعتبار داده است.^۳

غیبت امام زمان علیه السلام در آینه روایات

علامه نیز مانند دیگر علمای شیعی، در خصوص غیبت امام دوازدهم علیه السلام، معتقد است که این باور مربوط به دو قرن و نیم پس از ظهور اسلام نیست، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از ولادت امام مهدی علیه السلام از او و غیبت و قیامش خبر داده و در روایت متواتر فرموده است:

۱. توقیع در زبان عرف به کلمات کوتاهی که بزرگان در ذیل نامه‌ها و عریضه‌ها می‌نوشتند، گفته می‌شود. در نتیجه توقیعات امام زمان علیه السلام نیز به مطالبی که حضرت به خط خود در جواب سؤال‌ها و عریضه‌ها مرقوم می‌داشتند و توسط یکی از سفراء به مردم می‌دادند، گفته می‌شود. البته گاه به بیاناتی که از حضرت به صورت ابتدایی صادر می‌شده و پاسخ به سؤالی نبوده است، توقیع اطلاق شده است. موعود شناسی، ص ۳۶۳.

۲. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۱.

۳. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ این مطلب در بحث «حکومت در دوران غیبت» بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

«المهدی من ولدی»، مهدی از فرزندان من می باشد.^۱

بر اساس اعتقاد علامه، اخبار و احادیثی که در زمینه امام زمان علیه السلام و حیات و غیبت ایشان از طریق شیعه و سنی به دست ما رسیده است در حد تواتر می باشد و هیچ جای تردیدی در آنها وجود ندارد.

ایشان در این باره می گوید: شیعه در اثبات امام غایب «مهدی» علیه السلام و اعتقاد به وجودش تنها نیست، بلکه از طرق اهل سنت نیز روایات بی شماری در این باب، موجود است، به نحوی که به آسانی می توان دعوی تواتر آنها را نمود.^۲

ایشان در ضمن مباحث تفسیری در کتاب المیزان و نیز در دیگر آثار خود به بعضی از این روایات پرداخته اند،^۳ که آنها را در این قسمت ذکر می کنیم.

در بحث روایی مربوط به آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً»^۴ از مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین نقل می کند که وی به سندی که به حماد بن ابی زیاد دارد، روایت کرده که گفت: من از آقای خودم موسی بن جعفر علیه السلام از آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً» پرسیدم، فرمود: نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی

۱. متن کامل این حدیث در روایت جابر در فصل گذشته آمد و در چند سطر بعد نیز مجدداً می آید. شیعه (شاهجوئی)، ص ۵۹؛ شیعه (خسروشاهی)، ص ۸۸؛ شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۰؛ شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۲۸؛ شیعه (شاهجوئی)، ص ۵۹؛ شیعه (خسروشاهی)، ص ۸۸.

۳. علامه در تمام مواردی که در ذیل آیات به این روایات می پردازد، بیان می کند که این روایات در صدد بیان یکی از مصادیق آیه است و در حقیقت از باب تطبیق و جری است، و مدلول آیه اعم از مورد روایات است. مراجعه شود به ذیل آیات مورد استناد.

۴. «و خداوند نعمت های آشکار و نهان خود را بر شما تمام کرد». (لقمان: ۲۰)

امام غائب است.^۱

البته صاحب المیزان روایت را به صورت کامل نیاورده و به نقل بخشی از آن که مربوط به آیه مذکور بوده است، اکتفاء نموده است؛ متن کامل این روایت از این قرار است:

«أبي أحمد محمد بن زياد الأزدي قال سألت سیدی موسی بن جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾، فقال عليه السلام: النعمة الظاهرة امام الظاهر و الباطنة امام الغائب. فقلت له: و يكون في الأئمة من يغيب؟ قال: نعم يغيب عن أبصار الناس شخصه و لا يغيب عن قلوب المؤمنين ذكره و هو الثاني عشر منا. يسهل الله له كل عسير و يذل له كل صعب و يظهر له كنوز الأرض و يقرب له كل بعيد و يبیر به كل جبار عنيد و يهلك على يده كل شيطان مرید، ذلك ابن سيدة اماء الذي تخفى على الناس ولادته و لا يحل لهم تسميته حتى يظهره الله عز و جل فيم الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما»؛ محمد بن زياد ازدی می‌گوید: از امام موسی کاظم عليه السلام درباره آیه «و اسبغ ...» پرسیدم، امام فرمود: مراد از نعمت ظاهری امام ظاهر و مراد از نعمت باطنی امام غائب است. به امام گفتم: آیا در میان ائمه کسی هست که غائب باشد؟! امام فرمود: آری، امامی است که از چشم‌های مردم غائب می‌شود ولی یاد او از دل‌ها نمی‌رود، و او دوازدهمین نفر از مامی باشد. خداوند برای او تمام دشوارایها را آسان و تمام سختی‌ها را بر طرف می‌کند، و گنج‌های زمین را برای او هویدا و برایش هر امر دور و دست نیافتنی را نزدیک می‌کند، و تمام گردن کشان معاند را به وسیله او سرنگون و همه شیاطین سرکش را به دست

او نابود می‌کند، او فرزند بزرگوارترین کنیزان است که تولد فرزندش را مخفی می‌کند، برای شیعیان جایز نیست نام او را ببرند^۱ تا آن هنگام که خداوند او را ظاهر کند، پس او زمین را که مملو از جور و ستم شده است را پر از عدل و داد می‌کند.^۲

چنانچه روشن است در این حدیث سخن از امام غائب در کنار امام حاضر است و امام در مقابل تعجب و سؤال راوی که می‌پرسد: آیا امام غائب نیز وجود دارد؟ به توضیح غیبت امام و دوران پس از آن می‌پردازد، و به صورت صریح او را امام دوازدهم معرفی می‌کند.

همچنین ذیل آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۳ از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: من آمن بقيام القائم عليه السلام أنه حق. یعنی یکی از مصادیق آیه کسی است که ایمان به قیام قائم عليه السلام داشته باشد، و آن را حق بداند.^۴

مؤلف بعد از ذکر روایت می‌گوید: این معنا در غیر این روایت نیز آمده است.^۵

ایشان در جای دیگر و ذیل همین آیه، حدیث دیگری را از یحیی بن ابی قاسم نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام در باره مقصود از آیات ابتدایی سوره بقره پرسید، و امام پاسخ داد: «المتقون شيعة علي عليه السلام و

۱. مقصود نام اصلی ایشان است که همان نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۶.

۳. «آنها که به عالم غیب ایمان دارند». (بقره: ۳)

۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷ و ج ۲، ص ۳۴۰؛ المیزان، ج ۱، ص ۴۶؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۱، ص ۷۶.

۵. المیزان، ج ۱، ص ۴۶؛ روایات مزکور در متون روایی از جمله: کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۱؛ ص ۵۲ آمده است.

الغیب هو الحجّة الغائب». ^۱ مقصود از متقین شیعیان علی علیه السلام می باشد و مراد از غیب، امام و حجت غائب است. ^۲

همچنین در قسمت پایانی حدیث جابر که در ضمن ادله قرآنی وجود امام و ذیل آیه اولی الامر نقل شد، آمده است: «...ثم سمی محمد و کنی حجة الله فی أرضه، و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی ذاک، الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیہ مشارق الأرض و مغاربها، ذاک الذی یغیب عن شیعته و اولیائه غیبة لا یثبت فیہ علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه ایمان»؛ و در آخر، هم نام من محمد است، که هم نامش نام من است، و هم کنیه اش کنیه من است، او حجت خدا است بر روی زمین، و بقیه الله و یادگار الهی است در بین بندگان خدا، او پسر حسن بن علی است، او است آن کسی که خدای تعالی نام خودش را به دست او در سراسر جهان یعنی همه بلاد مشرقش و مغربش می گستراند، و او است که از شیعیان و اولیایش غیبت می کند، غیبتی که بسیاری از آنان از اعتقاد به امامت او برمی گردند و تنها کسی بر اعتقاد به امامت او استوار می ماند که خدای تعالی دل او را برای ایمان آزموده باشد. ^۳

این مجموعه، روایاتی است که در آثار مرحوم علامه آمده است؛ و گرنه همان گونه که مکرر گفته شد، در این زمینه اخبار و روایات فراوانی وجود دارد. ^۴

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۸ و ج ۲، ص ۳۴۱.

۲. تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۱، ص ۷۶.

۳. المیزان، ج ۴، ص ۴۰۹ علامه این حدیث را با چند سند از تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۰۳ و غیره نقل می کند.

۴. از جمله: بحار الانوار، ج ۳۶ و ۵۱.

فصل ششم

بررسی اشکالات مرتبط با غیبت امام زمان علیه السلام

نسبت به مسأله غیبت، شبهات و ابهامات متعددی، خصوصاً از طرف بعضی از مسلمانانی که مذهب تشیع را ناصواب می‌دانند و نیز بعضی از پیروان دیگر ادیان مانند یهودیت و مسیحیت و غیره، مطرح شده است، و با طرح این اشکالات تلاش شده است تا امامت حضرت حجت و در نتیجه مذهب تشیع را به چالش بکشانند. این اشکالات گرچه از جهات مختلف و با عناوین متعددی خودنمایی می‌کند، ولی اساس و ریشه همه آنها به چند اشکال اساسی برمی‌گردد که علامه نیز در بحث‌های خود به این اشکال‌ها پرداخته است. در این جا این اشکالات مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اشکال اول: عمر طولانی

از مشهورترین اشکال‌هایی که به موضوع غیبت امام عصر علیه السلام شده است، مسأله عمر طولانی آن حضرت می‌باشد؛ زیرا چنان‌چه روشن است، پیروان امام مهدی علیه السلام به تبع ادله قطعی معتقدند این امام از زمان تولد در سال ۲۵۶ تاکنون زنده است، و لازمه این اعتقاد این

است که انسانی در حدود دوازده قرن زندگی کند؛ در صورتی که هرگز انسان عمر به این درازی نمی‌کند؟^۱

پاسخ: در پاسخ به این اشکال می‌توان دو پاسخ را مطرح نمود:

پاسخ اول:

عمر طولانی با رعایت مسائل مؤثر زیستی و روحی، مسأله‌ای عادی است.

توضیح اینکه: که تا به امروز هیچ دلیلی اقامه نشده که ممکن نیست انسان با عمر این چنین طولانی زندگی کند، بلکه شواهد نشان می‌دهد که انسان‌های پیشین عمری بسیار زیادتر از عمر طبیعی انسان‌های امروز داشته‌اند، مانند حضرت نوح علیه السلام که قرآن کریم دلالت می‌کند که وی عمری بس دراز داشته و تنها بعد از بعثتش و تا قبل از حادثه طوفان، نهصد و پنجاه سال قوم خود را به سوی خدای سبحان دعوت کرد.^۲

۱. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۴.

۲. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾، و به تحقیق نوح را بسوی قومش فرستادیم و او در میان ایشان حدود هزار سال به جز پنجاه سال درنگ نمود، و سرانجام طوفان آنها را در حالیکه ستمگر بودند فراگرفت. (عنکبوت: ۱۴)

البته علامه در میزان نسبت به عمر طولانی حضرت نوح علیه السلام از بعضی از مفسرین نقل می‌کند که گفته‌اند: طول عمر نوح علیه السلام روی جریان عادی و طبیعی نبوده بلکه مانند سایر معجزات جنبه خارق عادت داشته، ثعلبی در قصص الانبیاء در خصائص نوح گفته: وی از همه انبیاء بیشتر عمر کرده و به همین جهت او را اکبر الانبیاء و شیخ المرسلین می‌گفته‌اند و خدای تعالی معجزه او را همین طول عمر او قرار داده بود، چون آن جناب هزار سال عمر کرده بود، در حالی که نه یک دندان و نه هیچ یک از

از لحاظ تحلیل و اعتبار عقلی نیز دارا بودن عمر طولانی در میان انسان‌های گذشته، کاملاً قابل پذیرش است؛ چرا که زندگی آنان زندگانی ساده، و غم و اندوهشان بسیار کم و قهراً بیماری‌هایشان نیز محدود بوده، و این همه انواع بیماری و عوامل ویرانگری که امروز گریبان گیر بشر شده رانداشته‌اند. و شاهد آن، اینکه در همین زمان نیز وقتی زندگی کسانی که بیش از صد سال عمر کرده‌اند را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم زندگی ساده، و هم و غم اندک و ناچیزی داشته و به طور کلی دغدغه‌های کمتری داشته‌اند و بسیاری از صحنه‌ها که دیگران را پریشان می‌کند آنها را پریشان نمی‌کرده است. با این حساب هیچ بُعدی ندارد که عمر بعضی از افراد به صدها سال بالغ شود،^۱ و در نتیجه راز عمر طولانی امام عصر علیه السلام نیز همین مسأله طبیعی باشد.^۲

پاسخ دوم:

زندگی و طول عمر امام زمان علیه السلام از طریق خارق عادت و معجزه است. این پاسخ در صورتی مطرح می‌شود که جواب اول مورد

→ قوای بدنی خود را از دست نداده بود.

ایشان ابتدا این احتمال را تضعیف و به توجیه طبیعی موضوع می‌پردازد، ولی در پایان این بحث مجدداً احتمال معجزه بودن را مطرح و می‌گوید: «علی أن الاعتراض علی کتاب الله فی مثل عمر نوح علیه السلام و هو یذکر من معجزات الأنبیاء الخارقة للعادة شیئا کثیرا العجیب». المیزان، ج ۱۰، ص ۲۷۱.

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۲۷۰.

۲. خصوصاً که امام علیه السلام علم به همه امور دارد و لذا می‌تواند همه عوامل کوتاه شدن عمر و طولانی شدن آن را شناسایی و بر اساس آن زندگی کند. «مؤلف»

پذیرش قرار نگیرد. برای روشن شدن این پاسخ، باید به چند مطلب توجه داشت:

۱. از لحاظ عقلی عمر به این درازی و حتی بیشتر از آن غیر ممکن نیست و صرفاً غیر متعارف و بعید است که کسی چنین عمرهای طولانی داشته باشد، و لذا بنای این اعتراض، صرف استبعاد است.

۲. کسی که به اخباری که در خصوص امام غایب از پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و سایر ائمه اهل بیت علیہم السلام وارد شده مراجعه نماید، خواهد دید نوع زندگی امام غایب را به طریق غیر متعارف و به صورت خرق عادت معرفی می‌کنند.

۳. خرق عادت غیر از محال است و از راه علم هرگز نمی‌توان خرق عادت را نفی کرد؛ زیرا هرگز نمی‌توان اثبات کرد که اسباب و عواملی که در جهان کار می‌کنند تنها همان هست که ما آنها را دیده ایم و می‌شناسیم، و دیگر اسبابی که ما از آنها خبر نداریم یا آثار و اعمال آنها را ندیده ایم و یا نفهمیده ایم، وجود ندارد.

از این روی ممکن است در فردی یا افرادی از بشر مانند امام زمان علیہ السلام - اسباب و عواملی به وجود آید که عمری بسیار طولانی هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تأمین نماید؛ و از اینجاست که جهان پزشکی تا کنون از پیدا کردن راهی برای عمرهای بسیار طولانی، نومید و مأیوس نشده است.^۱

طبیعی است کسی که ادیان الهی را پذیرفته و در نتیجه وجود

معجزات و خرق عادت را قبول دارد نمی تواند نسبت به این موضوع مقاومت کند و آن را قبول نکند؛ لذا بسیار جای تعجب و شگفت است که بعضی از متفکرین یهودی و مسیحی که در دین و آیین خود دهها مورد از این خرق عادت‌ها و معجزات را سراغ دارند، طول عمر امام زمان علیه السلام را بهانه اشکال و انکار، کرده‌اند.^۱

اشکال دوم: عدم بهره‌مندی از امام غائب

دومین اشکالی که مخالفین شیعه می‌کنند این است که شیعه وجود امام را برای بیان احکام دین و حقایق آیین و راهنمایی مردم لازم می‌دانند، که این مسأله نیز با امکان ارتباط با امام میسر می‌شود؛ با توجه به این مطلب، غیبت امام ناقض این غرض است؛ زیرا امامی که به واسطه غیبتش، مردم هیچ‌گونه دسترسی به وی ندارند، فایده‌ای بر وجودش مترتب نیست.^۲

یکی از کسانی که دچار این اشکال نسبت به غیبت امام علیه السلام بوده است، طی نامه‌ای به مرحوم علامه می‌نویسد: اما اگر ما بخواهیم افسانه‌سازی کنیم و یک موجود غیبی هزار ساله را امام زمان بدانیم، راهی مخالف با عقل و وحی هر دو پیموده‌ایم، زیرا وحی می‌گوید اثر امام، هدایت و راهنمایی اوست؛ پس اگر امام خود ناپدید شد و کتاب و اثری هم از او نماند تا مشکلات روز را جواب گوید، چنین امامی امام قرآن نیست، یعنی آن امامی نیست که قرآن او را وصف نموده و

۱. همان، ص ۲۳۵؛ المیزان، ج ۱۰، ص ۲۷۱.

۲. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۵.

پیروان قرآن باید وجود او را بپذیرند.^۱

پاسخ:

واقعیت این است که کسانی که این اشکال را مطرح می‌کنند به حقیقت معنای امامت پی نبرده‌اند؛ زیرا در تبیین امامت روشن شد که وظیفه امام تنها بیان صوری معارف و راهنمایی ظاهری مردم نیست، و امام چنانکه وظیفه راهنمایی ظاهری مردم را به عهده دارد، ولایت و رهبری باطنی اعمال آنها را نیز به عهده دارد و اوست که حیات معنوی مردم را تنظیم می‌کند و حقایق اعمال را به سوی خدا سوق می‌دهد، چرا که امام معصوم وظیفه‌هدایتی خود را به دو گونه اعمال می‌کند: اول هدایت به معنای ارائه طریق، و دوم هدایت به معنای ایصال به مطلوب؛ امام برای اجرا و اعمال هدایت نوع اول نیاز به حضور فیزیکی در میان مردمان دارد؛ اما برای هدایت نوع دوم که ولایت و رهبری باطنی اعمال و امری ملکوتی است، نیازی به حضور جسمانی و مراوده حضوری با مردم ندارد، و حال غیبت و حضور برایش متساوی است؛ زیرا امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد اگر چه از چشم جسمانی ایشان پنهان است.^۲

به همین جهت است که در روایات آمده است، در هر شهر عمودی از نور وجود دارد که از طریق آن اعمال امت به امام علیه السلام عرضه می‌شود،^۳ و همه از راه امام به بهشت یا جهنم می‌روند، و نامه اعمال

۱. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۶.

۳. بصائر الدرجات، ص ۴۳۴.

در دست امام علیه السلام است و امام به بهشت یا جهنم می‌برد.^۱ در این زمان نیز حضرت غائب علیه السلام دستگاه اداره اعمال را عهده دار است؛ لذا در روایت از آن حضرت پرسیده شد: مردم چگونه در حال غیبت از وجود او بهره می‌برند؟ در پاسخ در توفیق مرقوم فرمود: چنانکه از خورشید پس ابر بهره می‌برند.^۲

اشکال سوم: حکیمانه نبودن خلقت امام غائب

بعضی اشکال کرده‌اند که شیعه امام زمان علیه السلام را کسی می‌داند که در آینده برای اصلاح دنیا و برپا داشتن عدل و داد ظهور کند. پس امام، امام آینده است نه امام زمان! در حالی که اگر خدا بخواهد کسی را برای اصلاح جهان بشری برانگیزد و در آینده به وسیله او جهان را از نور عدالت پر کند، چه حاجت داشته که از هزار سال پیش کسی را ذخیره برای قرن‌های بعد نماید؟ مگر نمی‌توانسته -نعوذبالله- که در وقت لازم چنین انسانی و پیشوایی به وجود آورد؟ مگر خدای قدوس و توانا کار بیهوده می‌کند؟ مگر حساب خدا حساب بندگان است که چون میوه زمستان در تابستان به دستشان نمی‌آید، آن را از زمستان برای تابستان ذخیره می‌کنند؟^۳

پاسخ:

در جواب این اشکال همان بیانی که در پاسخ اشکال قبلی آمد،

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۲.

۲. پرسش‌هایی از محضر علامه، ص ۳۴.

۳. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۵؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۴.

می‌آید؛ زیرا نگاه برخاسته از براهین عقلی و نقلی شیعه به امامت به گونه‌ای است که هیچ زمانی را از وجود او خالی نمی‌داند، و این تهمت ناروایی است که کسی بگوید شیعه امامت را به معنای بسط عدل و داد گرفته است. بلکه شیعیان یکی از وظائف امام را اجرای عدالت و هدایت ظاهری بشر می‌دانند و لذا در ظهور امام غائب و بسط عدل و دادش می‌باشند، و هرگز امامت را در این معنا خلاصه نمی‌کنند.^۱

بعلاوه لازمه قدرت مطلقه و توانایی نامتناهی خدای متعال این است که هم کار تدریجی و مهلت‌دار و هم کار دفعی و فوری و بی‌مهلت را انجام دهد. گذشته از این، امروزه به ثبوت علمی رسیده که پیدایش و تکوّن موجودات و اجزای این عالم مشهود که در آن زندگی می‌کنیم بدون استثنا براساس حرکت و تدریج استوار است و مهلت می‌خواهد و بدیهی است که اگر تدریج و مهلت در تحقق کاری با قدرت صاحب و کننده کار منافات داشته باشد، در استحاله آن فرقی میان یک ساعت و هزار سال نیست و فاصله کم باشد یا زیاد با قدرت نمی‌سازد. آنگاه باید گفت که اشکال مشترک‌الورود است و این نویسنده انگشت روی هر پدیده‌ای بگذارد و به هر موجودی اشاره کند، همه آفریده و مخلوق خدایند و تکوّن هر موجود مفروضی چون تدریجی است با قدرت مطلقه خداوندی نمی‌سازد. چرا خدا آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید نه در یک لحظه؟ چرا تکون نبات و حیوان تحقق تدریجی دارد نه یک لحظه؟ چرا نطفه انسان در نه ماه انسان تام می‌شود نه در یک لحظه؟ چرا انواع معادن

۱. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۶؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۳.

که انسان امروز به استخراج آنها توانا شده و می‌کند در هزارها سال قبل هر شکم خاک برای بشر امروز ذخیره شده؟ در حالی که می‌فرماید: هر آنچه را که در زمین هست برای شما آفرید^{۱/۲}.

اشکال چهارم: عدم اتمام حجت

اشکال دیگری که در این زمینه کرده‌اند این است که خداوند امام را برای اتمام حجت بر انسان‌ها می‌فرستد، در حالی که امام غائب نمی‌تواند اتمام حجت محسوب شود؛ زیرا وی در اختیار مردم نیست تا حجت بر مردم تمام شود. لذا مردم گمراه می‌توانند در روز قیامت، غیبت امام را عذر گمراهی خود قرار داده و به خداوند اعتراض کنند^۳.

پاسخ:

اولین جواب به این اشکال این است که اتمام حجت به معنای ارتباط مستقیم و رو در رو با حجت خدا نیست؛ بلکه در بسیاری از زمان‌ها، مبلغین و نمایندگان انبیاء و حجت‌های الهی، معارف را به مردم می‌رسانده و حجت را بر آنان تمام می‌کرده‌اند، و به طور کلی سیره پیامبران نیز چنین بوده است.

با این بیان روشن می‌شود که غیبت امام نمی‌تواند به معنای عدم اتمام حجت بر مردم باشد، بلکه هر کس به هر اندازه که از راه آثار امام و از طریق نواب خاص و عام به حقیقت پی ببرد، حجت بر او تمام

۱. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾. (بقره: ۲۹)

۲. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۲۸.

می‌شود، و کسانی که به هیچ وجه معارف الهی به آنها نرسیده و از این امور محروم بوده‌اند و توان دست یابی به آن را نیز نداشته‌اند، در جرگه مستضعفین خواهند بود که خداوند درباره آنها فرموده است:

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾^{۱/۲}.

بعلاوه اگر امروز امت اسلام دسترسی به امام معصوم ندارد، تقصیر خود او است؛ زیرا این امت اسلام بود که به سوء اختیارش و با اعمال زشتی که انجام داد و امروز هم ادامه دارد، خود را از امام معصوم بی‌بهره کرد، و این محرومیت مستند به خدا و رسول نیست، تا گفته شود با غیبت امام حجت تمام نمی‌شود. این گفتار مثل این می‌ماند که امتی پیامبر خود را به دست خود بکشد، آن گاه به درگاه خدا عذر بخواهد، که اگر به دستور تو و پیامبرت عمل نکردم برای این بود که پیامبرت در بین ما نبود و نمی‌توانستم از او اطاعت کنیم.^۳

اشکال پنجم: کفایت نواب از امام غائب

از آنجا که شیعه معتقد است که در زمان غیبت، کلام و فتاوی‌ای فقهاء و محدثین حجت است و مردم موظفند به آنها مراجعه کنند، لذا با وجود حجیت قول فقهاء و محدثین نیازی به وجود و امامت امام غایب نیست.^۴

۱. «مگر مردان و زنان و بچگانی که حيله‌ای نمی‌یابند و به راهی هدایت نمی‌پذیرند».
(نساء: ۹۸)

۲. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. المیزان، ج ۴، ص ۴۹۹.

۴. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۱.

پاسخ:

جواب این اشکال این است که خود حجیت قول فقهاء و محدثین که در روایات است، متوقف به وجود امام است و گرنه امام همان فقیه و محدث بود.^۱

توضیح اینکه به اعتقاد شیعه، فقهای عادل در عصر غیبت، حجت‌های امام عصر علیه السلام بر مردم می‌باشند، چنان که امام عصر علیه السلام حجت خدا بر آنان می‌باشد؛ چنانچه خود آن حضرت فرمود: «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»، در پیش آمده‌ها به روایات و علمای به احادیث مراجعه کنید، زیرا آنها حجت من بر شما، و من حجت خدا بر آنها می‌باشم.^۲ بنابراین حجت بودن فقهاء در عصر غیبت، در طول حجت بودن امام معصوم علیه السلام است و نه در عرض آن؛ یعنی امام معصوم و موجود حجت اصلی، و فقهای عادل حجت‌های بدلی و فرعی‌اند؛ و روشن است که فرع مبتنی بر اصل می‌باشد و معنا ندارد که جایگزین آن شود.

۱. همان.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۹؛ الفیبة للطوسی، ص ۲۹۰؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۰، و ج ۵۳، ص ۱۸۰؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۰.

فصل هفتم

وظائف شیعیان در دوران غیبت

یکی از مهمترین پرسش‌هایی که در زمینه مهدویت و غیبت امام زمان علیه السلام مطرح می‌شود، این است که وظیفه مسلمانان و به خصوص شیعیان در زمان امام زمان علیه السلام چیست؟ و مردم چه وظائفی نسبت به امام دارند؟

این بحث از آنجا که دارای جنبه کاربردی و تکلیفی می‌باشد، جایگاه مهم و ویژه‌ای را در مباحث مهدویت دارد، و به همین علت بسیاری از علمای شیعه به این موضوع پرداخته و حتی مباحث مستقلی را در این زمینه تدوین کرده‌اند.^۱ در لابلای نوشته‌ها و مصاحبه‌هایی که از مرحوم علامه به دست ما رسیده است، نکات و سفارش‌های مختصری در این زمینه به دست آمده که به ذکر آنها می‌پردازیم.

۱. از جمله می‌توان به بخش هشتم از کتاب نجم الثاقب، تألیف مرحوم محدث نوری اشاره نمود.

۱. لزوم معرفت به امام علیه السلام

از جمله اموری که بر هر مسلمانی واجب است، شناخت امام و حجت زمان خود می‌باشد؛ چرا که بر اساس روایت معروفی که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «من مات و لم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة». هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، بسان مردن زمان جاهلیت جان سپرده است.^۱

علامه در توضیح این حدیث می‌گوید: این حدیث یعنی اطاعت از امام علیه السلام را واجب بداند، چنانکه در روایت دیگر به این معنی تفسیر شده است. و گرنه اسم و شخص امام علیه السلام را که کافر و مومن می‌دانند. و شناختن امام زمان علیه السلام به عنوان مفترض الطاعة تحقق نمی‌یابد مگر اینکه امام سابق و نصب او را به نص از امام سابق بشناسد، و اگر به یکی از ائمه علیهم السلام معرفت نداشته باشد معرفت او کامل نخواهد بود.^۲

توضیحی که ایشان در تبیین این حدیث داده‌اند، نشان می‌دهد که معرفت امام زمانی محقق می‌شود که نصب امام از طرف امام قبلی دانسته شود تا جایی که به نصب امام علی علیه السلام به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و به امر الهی برگردد، و این یعنی امام را منصوب و خلیفه از طرف خداوند دانستن. زمانی که انسان به این معرفت رسید، اطاعت از امام را

۱. این حدیث در منابع شیعی مانند: بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۵۷؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۹؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۴۶ آمده است. این حدیث در منابع عامه با تعبیر مختلفی نقل شده که از جمله می‌توان به این موارد اشاره نمود: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۱؛ شرح المقاصد، ج ۳، ص ۳۷۵.

۲. در محضر علامه طباطبایی، ص ۷۰، سؤال ۱۴۰.

اطاعت از خدا و رسول خدامی داند، و این همان است که آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱ به وضوح به آن امر می‌کند.

اهمیت معرفت به امام زمان علیه السلام زمانی روشن تر می‌شود که این معرفت با معرفت به خداوند گره بخورد، زیرا به اعتقاد علامه بدون شناخت نسبت به امام نمی‌توان خداوند را شناخت. ایشان در این زمینه می‌گویند: شناسایی خداوند بدون شناسایی امام صورت نمی‌گیرد، زیرا امام به منزله مصب، محل ریزش، آبشار و جایگاه افاضه فیض از بالا است، پس نخست امام که از همه کامل تر است فیض می‌گیرد و بعد بقیه موجودات از امام فیض می‌گیرند.^۲

۲. ایمان به ظهور امام علیه السلام و انتظار فرج

از جمله وظائف عصر غیبت، ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و حتمی بودن آن در آخر الزمان و در انتظار آن بودن است. علامه در کلامی شیوا به لزوم ایمان به ظهور و آمدن دوران روشنایی و تأثیر آن بر تفکر فلسفی، اخلاقی و زندگی معنوی انسان‌ها، پرداخته و بیان می‌کند که هر فرد مسلمانی باید این حقیقت را نصب‌العین خود قرار داده و مانند روز روشن در آن تردید نکند که جامعه اسلامی که او در آن زندگی می‌کند، چنانکه در باطن جز نورانیت و طهارت صفتی ندارد، روزی خواهد رسید که در ظاهر نیز

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و کارداران خود را فرمان برید». (نساء: ۵۷)

۲. در محضر علامه طباطبایی، ص ۷۰، سؤال ۱۳۸.

چنین شده و تبدیل به یک جامعه بهشتی گردد، و هر عیب و نقیصه‌ای که فعلاً دارد، و هر پلیدی و تیرگی که در گوشه و کنارش یافت می‌شود، تدریجاً و دفعتاً، از بین رفته روزی تبدیل به نورانیت و طهارت خالص و سعادت و روحانیت محض خواهد شد.

با وجود ایمان به یک چنین حقیقتی، دیگر تصور مغلوبیت و خسارت سعی، برای یک فرد مسلمان محال است. زیرا وی می‌داند که اگر چنین روزی را درک نماید، غرق سعادت گردیده، کام دنیوی و اخروی خود را خواهد گرفت، و اگر درک نکند جامعه‌اش، که باز از نقطه نظر واقع بینی و فکر اجتماعی همان «خودش» می‌باشد، با درک آن روز سربلند است، و او - به شخصه - جزو رهپویان این راه و فدائیان این مقصد بوده و پاداش عمل وی پیش خدای دانا و بینا هدر نخواهد رفت.

این ایمان، یک نیروی معنوی به انسان می‌بخشد، که با وجود آن پیوسته خود را خوشبخت و کامروا می‌بیند، و هرگز با تراکم ناملايمات و فشار روزگار و شکنجه رفتاری‌های مرگبار، امید نجات و رستگاری را از دست نداده و روحیه اسلامی خود را نخواهد باخت.^۱

از همین بیان اهمیت و جایگاه انتظار نیز روشن می‌شود؛ ایشان درباره اهمیت انتظار، خبری از درالمنثور سیوطی نقل می‌کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: «سلوا الله من فضله فان الله يحب ان يسأل و من افضل العباداة انتظار الفرج»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از فضل خداوند

درخواست کنید که خدا دوست دارد از او درخواست شود و انتظار فرج، از برترین عبادات است.^۱

در جای دیگر و در ذیل آیه ۹۳ سوره هود^۲، چنین بیان می‌کند: امام رضا علیه السلام در روایتی، انتظار فرج را از مقوله خود فرج خواند؛ لذا خود انتظار، نوعی فرج و گشایش است و موضوعیت دارد و گویی فرد منتظر، به هدف مورد انتظار رسیده است.^۳

این نگاه عمیق به انتظارِ ظهورِ امامِ غائب علیه السلام نشان می‌دهد که انتظار، راهکار و دستوری است که خداوند برای حفظ روحیه امید و حرکت به سوی آرمان‌های الهی، پیش روی اولیای الهی و پیروان آنها قرار داده است.

۳. فراهم کردن بستر ظهور

یکی دیگر از مهمترین وظائف مسلمانان و به خصوص شیعیان این است که شرایط ظهور امام غائب علیه السلام را فراهم کنند و بستر مناسب برای حضور ایشان را آماده نمایند. واضح است که این بستر سازی جز در پرتوی تقوا و عمل به آموزه‌های دینی ممکن نیست؛ ولی

۱. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۹؛ المیزان، ج ۴، ص ۳۴۸.

۲. «و یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل سوف تعلمون من یأتیہ عذاب یخزیه و من هو کاذب و ارتقبوا انی معکم رقیب»؛ ای قوم من! کار خود را انجام دهید، من هم به وظیفه خود عمل می‌کنم. به زودی می‌فهمید چه کسی دچار عذاب خوار کننده می‌شود و چه کسی دروغگو است. و انتظار بکشید که من هم با شما در انتظارم.

۳. عن محمد بن فضیل عن الرضا علیه السلام قال سألته عن انتظار الفرج فقال: «أو لیس تعلم ان انتظار الفرج من الفرج؟ ثم قال: ان الله تبارک و تعالی يقول: وَ اَرْتَقِبُوا اِنِّی مَعَكُمْ رَقِیْبٌ». المیزان، ج ۱۰، ص ۳۷۶.

ما در این زمینه وظیفه‌ای نداریم! ^۱

اما علامه این نگاه را نیز اشتباه می‌داند و می‌گوید: «آیا نباید در یک چنین جهانی - که قدرت و استقلال مادی و معنوی به دست حریفان سرسخت ما افتاده است - به یاری حقایق این دین پاک شتافته و در احیای کلمه‌اش بکوشیم؟ یا باید این امانت گران‌بهای آسمانی را به دست افکار مخالف و زیان و قلم بیگانگان سپرده، و خود در خانه رابسته و به عیش تاجری خود ادامه داده، و به عذر اینکه دین صاحب دارد! و خداوند عزّ اسمه حافظ و نگهدار و امام زمان علیه السلام صاحب و طرفدار آن است، آن را به خدا و امام زمان علیه السلام سپرده و به ساحت قدس امام عرض کنیم: ﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ ^۲ حفاظت خدا و حمایت امام نسبت به دین، چه دخلی به وظیفه عبودی ما دارد؟» ^۳

با این بیانات، روشن می‌شود که وظیفه کسانی که در انتظار آن امام می‌باشند، جز رعایت حدود شرعی و عمل به واجبات شخصی و عمومی و ترک محرّمات نیست؛ امری که در کنار عشق و علاقه به امام می‌تواند راه کمال و کسب معرفت بیشتر نسبت به امام زمان علیه السلام را برای دوستان ایشان فراهم، در نتیجه بستر ظهور حضرت را آماده نماید، امری که می‌تواند با وجود مصلحت و اراده الهی، منجر به

۱. به اعتقاد بعضی، این نوع تفکر از معتقدات اعضای انجمن حجّتیّه می‌باشد. رک. چشم به راه مهدی علیه السلام، نوشته جمعی از نویسندگان.

۲. «تو خودت با پروردگارت بروید و با آنان جنگ بکنید ما همین جا نشسته‌ایم». (مائده: ۲۴)

۳. شیعه (خسروشاهی)، ص ۱۸۷؛ فراهی از اسلام، ص ۲۶۵.

مشاهده آن حضرت نیز بشود؛ و کم نبودند افرادی که با رعایت تقوا و موازین شرعی و دارا بودن عشق وافر به آن حضرت، به خدمت ایشان رسیده و چشمشان به جمال یار روشن گشته است. مرحوم علامه نیز گاه بعضی از کسانی که خدمت آن حضرت رسیدند، را یاد، و توفیق آنها در مشاهده امام زمان علیه السلام را بیان می کرده است.

علامه تهرانی در این باره از ایشان نقل می کند که مرحوم استاد به دو نفر از علماء اسلام بسیار ارج می نهادند و مقام و منزلت آنان را به عظمت یاد می کردند: اول سید اجل علی بن طاوس اعلی الله تعالی مقامه الشریف؛ و به کتاب اقبال او اهمیت می دادند و او را سید اهل المراقبه می خواندند. دوم سید مهدی بحر العلوم اعلی الله تعالی مقامه و از کیفیت زندگی و سلوک علمی و عملی و مراقبات او بسیار تحسین می نمودند؛ و تشرّف او و سید بن طاوس را به خدمت حضرت امام زمان ارواحنا فداه کرارا و مرارا نقل می نمودند؛ و نسبت به نداشتن هوای نفس، و مجاهدات آنان در راه وصول به مقصود، و کیفیت زندگی و سعی و اهتمام در تحصیل مرضات خدای تعالی، معجب بوده و با دیده ابّهت و تجلیل و تکریم می نگریستند.^۱

همچنین علامه طباطبایی از استاد خود مرحوم قاضی نقل می کند که ایشان می فرمود: بعضی از افراد زمان ما مسلماً ادراک محضر مبارک امام زمان علیه السلام را کرده اند، و به خدمتش شرفیاب شده اند. یکی از آنها در مسجد سهله در مقام آن حضرت، که به مقام صاحب الزمان علیه السلام معروف است، مشغول دعا و ذکر بود، که ناگهان می بیند آن

حضرت را در میانه نوری بسیار قوی که به او نزدیک می‌شدند؛ و چنان ابهت و عظمت آن نور او را می‌گیرد که نزدیک بود قبض روح شود؛ و نفس‌های او قطع و به شمارش افتاده بود و تقریباً یکی دو نفس به آخر مانده بود جان دهد، که آن حضرت را به اسماء جلالیه خدا قسم می‌دهد که دیگر به او نزدیک نگردند. بعد از دو هفته که این شخص در مسجد کوفه مشغول ذکر بود، حضرت بر او ظاهر شدند و مراد خود را می‌یابد و به شرف ملاقات می‌رسد. مرحوم قاضی می‌فرمود: این شخص شیخ محمد تقی آملی^۱ بوده است.^۲

۴. صدقه‌دادن و انجام امور عبادی به نیابت از امام علیه السلام

ایشان در پاسخ به سؤالی مبنی بر صدقه دادن از طرف امام زمان علیه السلام می‌گویند: «عمومات ادله اهداء، و نیابت در عبادات مستحبه از قبیل نماز، صدقات، تلاوت قرآن و غیر ذلک، اهداء به امام علیه السلام بلکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیابت از آنان را نیز ممکن است شامل گردد».^۳

۱. مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی از علمای برجسته و طراز اول تهران بود، چه از نقطه نظر فقاہت و چه از نقطه نظر اخلاق و معارف؛ تدریس فقه و فلسفه می‌نمود، و منظومه سبزواری و اسفار را تدریس می‌کرد؛ و صاحب حاشیه مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی و حاشیه و شرح منظومه سبزواری هست. ایشان بسیار خلیق و مؤدب و سلیم النفس و دور از هوی بود؛ و تا آخر عمر متصدی فتوی نشد؛ آن مرحوم در ایام جوانی و تحصیل در نجف اشرف از محضر درس استاد قاضی رحمة الله علیه در امور عرفانی استفاده می‌نموده؛ و دارای کمالاتی بوده است. به نقل از: مهر تابان (طبع قدیم)، ص ۲۲۷.

۲. مهر تابان (طبع قدیم)، ص ۲۲۶.

۳. در محضر علامه طباطبایی، ص ۱۱۵، سؤال ۲۷۲.

حکومت در دوران غیبت

از جمله مسائلی که از دیر زمان و خصوصاً در چند دهه اخیر در ضمن مباحث مهدویت مطرح می‌باشد و مورد کنکاش‌های فراوان علمی قرار گرفته است، مسأله حکومت در زمان غیبت امام زمان علیه السلام می‌باشد. این مسأله با گسترش نظریه ولایت فقیه پس از انقلاب اسلامی ایران، بیشتر مورد توجه متفکران مسلمان و غیر مسلمان قرار گرفت و به صورت جدی در محافل علمی و به خصوص در حوزه‌های فکری شیعی مطرح گردید.

سؤالی که در این زمینه ذهن بسیاری از متفکرین را به خود مشغول کرده است، نگرش مرحوم علامه طباطبایی درباره تشکیل حکومت در دوران غیبت و شیوه حکومتی مورد نظر ایشان می‌باشد. علامه در مباحث تفسیری خود در کتاب المیزان در چند مورد، به صورت تفصیلی مباحث سیاسی - اجتماعی و نگاه اسلام نسبت به حکومت را مطرح کرده است.^۱ همچنین در دیگر آثار خود از جمله

۱. در این زمینه مراجعه شود المیزان، ج ۲، ص ۱۱۲ (تفسیر آیه ۱۱۳ بقره)؛ ج ۳، ص ۱۶۷

رساله‌ای تحت عنوان «ولایت و زعامت» به تبیین نظریات خود در رابطه با حکومت و ولایت و نیز مسائلی همچون دموکراسی و دیگر شیوه‌های حاکمیت در غرب، پرداخته است.

در این فصل آراء و افکار ایشان در رابطه با حکومت در زمان غیبت و شیوه آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

برای دست یابی به دیدگاه علامه در این زمینه نیازمند مقدماتی هستیم:

۱. احتیاج همیشگی بشر به حکومت

انسان موجودی اجتماعی است و برای زندگی اجتماعی به نظم، امنیت، تعاون، عدل و داد نیاز دارد تا بتواند با هم نوعان خود دارای روابط سالم باشد و با تعاون و معاضدت به زندگی جمعی خود ادامه دهد، و تأمین این امور جز با ایجاد یک قدرت مدیر و مدبر که نام آن را حکومت می‌گذاریم، ممکن نیست.^۱

مسئله ولایت مسئله‌ای است که هیچ اجتماعی در هیچ شرایطی نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد، و هر انسانی با ذهن عادی خود نیازمندی جامعه را هرچه کوچک هم بوده باشد - به وجود ولایت درک می‌نماید و از این روی حکم ولایت یک حکم ثابت و غیرقابل تغییر و فطری است و موضوعی است که هر روش اجتماعی استبدادی و قانونی وحشی و مترقی بزرگ و کوچک و حتی جامعه خانوادگی در

→ (تفسیر آیه ۲۶ آل عمران)؛ ج ۴، ص ۹۳ (تفسیر آیه ۲۰۰ آل عمران)

۱. المیزان، ج ۲، ص ۱۱۸.

سریا بودن خود به وی تکیه دارد.

اسلام نیز که پایه و اساس خود را روی فطرت گذاشته و نهاد خدادادی اسلام را مرجع کلیات احکام خود قرار داده است، اولیات احکام فطرت را هرگز الغا نکرده، در اعتبار مسئله ولایت که مورد نیاز بودن آن را هر کودک خردسالی نیز می‌فهمد، مسامحه روا نخواهد داشت. مسئله ولایت و اینکه جهات اجتماعی زندگی انسانی اداره کننده و سرپرستی می‌خواهد از بدیهیات فطرت است و آیات قرآنی که بنای دین را بر روی فطرت می‌گذارد، در اثبات اینکه ولایت یک مسئله ثابت و غیر متغیر دینی است، کافی است.^۱

۲. روش‌های حکومت

مرحوم علامه ذیل آیه ۶۴ سوره آل عمران^۲، به تبیین روش‌های متداول حکومت در جوامع بشری می‌پردازد و معتقد است که به طور کلی در میان بشر سه روش اجتماعی وجود دارد:

۱. روش استبداد که مقررات مردم را به دست یک اراده شخصی می‌دهد و هر چه دلخواه او باشد بر مردم تحمیل می‌کند.
۲. روش حکومت اجتماعی که اداره امور مردم به دست قانون گذارده می‌شود و یک فرد یا هیئت مسئول اجرا می‌شوند.

۱. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ فراهی از اسلام، ص ۱۲۱.

۲. ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾، بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی کلمه‌ای که تمسک به آن بر ما و شما لازم است و آن این است که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگیریم و یکدیگر را به جای خدای خود به ربوبیت نگیریم اگر نپذیرفتند بگوئید شاهد باشید که ما مسلمانیم.

۳. روش دینی که اراده تشریحی خدای جهان در مردم، به دست همه مردم حکومت کرده و اصل توحید و اخلاق فاضله و عدالت اجتماعی را تضمین می‌نماید.

دو روش اول و دوم، تنها مراقب افعال مردمند و کاری با اعتقاد و اخلاق ندارند، و به مقتضای آنها انسان در ماورای مواد قانونی یعنی در اعتقاد و اخلاق آزاد می‌باشد، زیرا ماورای قوانین اجتماعی هیچ ضمانت اجرایی ندارد.

تنها روشی که می‌تواند صفات درونی انسان و اعتقاد را ضمانت نموده و اصلاح کند، روش دین است که به هر جهت اعتقادی، اخلاقی و رفتاری - به شئون انسانی رسیدگی می‌نماید.^۱

علاوه بر این هر یک از دو روش غیر دینی دارای اشکالات عمیق و اساسی می‌باشد، که بیان آن در اینجا نمی‌گنجد.^۲

۳. دیدگاه حکومتی شیعه

حکومت از نظر شیعه، همان حقیقتی است که از این قرآن استفاده می‌شود؛ و آن حکومت خدا بر مردم است بدین معنا که قانون‌گذار خداوند متعال و مجری قانون، پیامبر و یا امام معصوم است که منصوب از طرف خدا می‌باشد. البته گاه خود مردم از باب امر

۱. وحی یا شعور مرموز، استاد علامه آقای طباطبایی، ص ۹۴؛ شیعه (خسروشاهی)، ص ۳۳۸.

۲. برای مطالعه دیدگاه علامه نسبت به شیوه‌های حکومتی مراجعه شود به: روابط اجتماعی در اسلام، ص ۱۱۹؛ فراهایی از اسلام، ص ۱۱۶؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۵۳.

به معروف و نهی از منکر مجری قانون شرع می‌باشند.
 در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، خود آن حضرت در عین اینکه رهبر دینی و روحانی بود، رهبر سیاسی و اجتماعی مردم هم بود، و پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه پیامبر و امام مسلمین از جانب خدا و رسولش، تعیین شده که عدد آنها به دوازده نفر می‌رسد.^۱

ضرورت حکومت در دوران غیبت و شیوه آن

علامه در بحث «ولایت و زعامت» - با استفاده از ادله فطری، عقلی و نقلی - به تبیین مقام ولایت و افرادی که دارای این مقام می‌باشند می‌پردازد، سپس ضمن بیان اینکه جامعه اسلامی مانند هر جامعه دیگری نمی‌تواند بدون مسئول و حاکم باشد، به بیان دیدگاه شیعه در این زمینه و معرفی حکام الهی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و حضور ائمه علیهم السلام می‌پردازد و نسبت به زمان غیبت می‌گوید: آنچه تذکر دادن آن در این مقام لازم است، این است که نتیجه عقیده اختصاصی که شیعه دارد این نمی‌باشد که در صورت غیبت امام علیه السلام مانند عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم - جامعه اسلامی بی‌سرپرست مانده، مانند گله بی‌شبان متفرق شده، با سرگردانی به سر برند؛ زیرا ما دلایلی به ثبوت اصل مقام داشتیم و دلایلی به انتصاب اشخاصی برای این مقام و البته شخص غیر مقام است و در نتیجه نبودن یا از میان رفتن شخص، مقام از بین نمی‌رود و چگونه متصور است که روزی این

۱. المیزان، ج ۴، ص ۱۲۴؛ همچنین مراجعه شود به: بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ روابط اجتماعی در اسلام، ص ۱۲۱.

مقام به علل و عواملی الگاشود و حال آن‌که این مقام از راه پایه‌گذاری فطری اسلامی به ثبوت رسیده است و الغای آن الغای فطرت است و الغای فطرت، الغای اصل اسلامیت است.

علاوه بر این، احکام بسیاری به حدود و تعزیرات و انفال و نظایر آنها در شریعت اسلام موجود است که منطوق ادله کتاب و سنت، دوام و ابدیت آنها است و متصدی اجرای آنها همان مقام ولایت می‌باشد. در هر حال مسئله ولایت چنان که در حال حضور زنده است، در حال غیبت نیز زنده می‌باشد.^۱

تعیین حاکم در زمان غیبت به وسیله مردم

علامه معتقد است پس از حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان پیامبر علیه السلام و در زمان غیبت امام عصر علیه السلام، امور جامعه بر عهده تمام افراد جامعه خواهد بود و تعیین سرپرست جامعه به مسلمانان سپرده شده است، و به صورت صریح می‌گوید: «کیفیت ریاست و حکومت در زمان غیبت امام علیه السلام بدون شک باید انتخابی باشد».^۲

ایشان در این باره توضیح می‌دهد که در زمان غیبت امام علیه السلام، مثل زمان ما، مسئله حکومت و ریاست آن مربوط به همه مسلمین است، و تعیین رئیس حکومت هم با مردم است، و بدیهی است که سیستم حکومتی اسلام به شکل: امپراتوری و دیکتاتوری و یا جمهوری به شکل موجود، و حتی دموکراسی اصطلاحی روز نیست، و آنچه که

۱. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۵؛ فراهایی از اسلام، ص ۱۲۶.

۲. المیزان، ج ۴، ص ۱۳۲؛ رسالت تشیع در دنیای امروز، ص ۱۷۲.

می توان به طور کلی ادعا کرد این است که در سیستم حکومتی اسلام، رئیس حکومت که از طرف مردم تعیین شده، موظف به حفظ قوانین اسلامی و عدم تغییر آنهاست و در اوضاع روز مانند رویدادهای تازه ای که بر اساس زمان و مکان روی می دهد - و مشکلات داخلی و خارجی بایستی «مشاوره» نماید.^۱

سیره نبوی ملاک انتخاب حاکم

مرحوم علامه پس از اینکه اصل انتخاب سرپرست جامعه در زمان غیبت را حق مردم می داند، تصریح می کند که این انتخاب باید بر اساس سیره و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد.

بر اساس نگرش ایشان، مسأله مهمی که در انتخاب سرپرست جامعه اسلامی و حکومت داری باید مد نظر گرفته شود و قدمی از آن تخطی نشود، رعایت سیرت و سنت رسول اکرم است؛ زیرا خداوند بر اساس آیات قرآن سیره و روش آن حضرت را پسندیده و امضاء نموده است و مسلمانان را ملزم به تبعیت از ایشان نموده است. چنانکه خداوند در قرآن می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۲ همچنین روایت معتبر از خود آن حضرت نقل شده است که: «من رغب عن سنتی فلیس منی»^۳؛ روایات دیگری نیز به همین

۱. المیزان، ج ۴، ص ۱۲۴؛ همچنین مراجعه شود به: بررسی های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ روابط اجتماعی در اسلام، ص ۱۲۱.

۲. «به درستی که رسول خدا برای شما مقتدای مناسبی است». (احزاب: ۲۱)

۳. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۱۳؛ دعائم اسلام، ج ۲، ص ۱۶۴.

مضمون از اهل بیت علیهم السلام در اختیار ما می‌باشد.^۱

البته توضیح و تشریح سیره نبوی و بیان خصوصیات آن بحث جداگانه‌ای می‌خواهد ولی آنچه به صورت خلاصه و اساس منش پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توان بیان نمود این است که:

۱. در اسلام امتیازی جز تقوی نیست و تمام امتیازات طبقاتی ملغی است.

۲. همه مردم در برابر قانون مساوی بوده و در اجرای مقررات کمترین استثنایی در کار نیست.

۳. احکامی که از مقام ولایت صادر می‌شود، باید از راه شوری و با رعایت صلاح اسلام و مسلمین باشد.^۲

چه کسی صلاحیت دریافت منصب ولایت دارد؟

از آنچه تا کنون بیان شد این نتیجه به دست می‌آید که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام، مردم باید بر اساس سیره و روش پیامبر و در چارچوب معیارهای ارزشی اسلام، فردی را برای سرپرستی جامعه خود و به عنوان حاکم، انتخاب کنند. حال این سؤال پیش می‌آید که چه کسی صلاحیت این مقام و منصب را دارد؟ و آیا در این زمینه نیز دین مبین اسلام نظر خاصی دارد؟ و یا مردم می‌توانند هر کسی را به این منصب بگمارند؟

علامه در بحثی تحت عنوان «منصب ولایت از آن کیست؟» این

۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۴۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۱۵؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۸۶.

۲. فراهینی از اسلام، ص ۱۲۸؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تعالیم اسلام، ص ۳۰۳.

مسأله را چنین بیان می‌کند که آیا ولایت از آن همه مسلمین است یا عدول مسلمین یا متعلق است به فقیه؟^۱ در صورت سوم، آیا متعلق به هر فقیه است که در صورت تعدد و کثرت هر کدام از آنها به هر اندازه اقتدار پیدا کند، تصرفاتش نافذ و غیرقابل نقض می‌باشد؟ یا متعلق است به فقیه اعلم؟ اینها مسائلی است که از بحث فعلی ما بیرون است و در فقه باید حل شود.

آنچه در این جا می‌توان گفت و مناسب بحث فعلی است، این است که حکم فطرت به لزوم وجود مقام ولایت در هر جامعه‌ای بر اساس حفظ مصالح عالیه جامعه مبتنی است. اسلام نیز پا به پای فطرت پیش می‌رود. نتیجه این دو مقدمه این است که فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع از همه مقدم است، برای این مقام متعین است و در اینکه اولیای حکومت باید زبده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه بوده باشند، کسی تردید به خود راه نمی‌دهد.^۲

ایشان در جای دیگر و در تبیین وظائف حاکم و ولی جامعه توضیح می‌دهد که احکام و قوانین آسمانی اسلام که به واسطه وحی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و ما آنها را شریعت اسلام و احکام الله می‌نامیم به موجب مدارک قطعی که در کتاب و سنت است، مقرراتی است ثابت و غیرقابل تغییر و اجرای آنها و مجازات متخلفین آنها

۱. در صدر اسلام فقیه به کسی اطلاق می‌شد که بر همه علوم دینی در اصول و فروع و اخلاق مجهز باشد نه تنها به مسائل فروع دین، چنان که اکنون مصطلح است.

فرازهایی از اسلام، ص ۱۲۶؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲. فرازهایی از اسلام، ص ۱۲۶؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۶.

به دست مقام ولایت اسلامی انجام می‌گیرد و در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها، ولی امر می‌تواند یک سلسله تصمیماتی مقتضی به حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به موقع اجرا گذارد.^۱

همچنین در کتاب تعالیم اسلام و در ضمن مباحث اخلاق، به توضیح عدالت فردی می‌پردازد و آن را از جمله شرایط کسی که متصدی حکومت می‌شود می‌داند.^۲

چنانچه ملاحظه می‌شود، گرچه درباره مقام ولایت و متصدی امر حکومت اختلاف نظرهایی وجود دارد؛ اما آنچه از نقطه نظرهای علامه به دست می‌آید، این است که حاکم اسلامی در دوران غیبت، باید دارای این شرایط باشد: متقی، عادل، آگاه به احکام الهی و چگونگی دریافت آنها از منابع دینی، توانا در اجرای صحیح و کامل احکام اجرایی مانند حدود، تعزیرات و غیره، مدبر، مطلع بر اوضاع سیاسی و اجتماعی جهان و غیره.

ولایت فقیه از منظر علامه

جمع بندی این بیانات از جهات مختلفی قابل تحقیق و بررسی است، به خصوص آنکه با نظریه ولایت فقیه و الگوی حکومتی جمهوری اسلامی قابل تطبیق می‌باشد؛ زیرا روشن شد که از منظر علامه تشکیل حکومت اسلامی واجب بوده و در صورتی که مردم

۱. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. تعالیم اسلام، ص ۲۲۴.

برای انجام تکالیف واجب اجتماعی خویش بخواهند دولت تشکیل دهند، حق دارند که فقیه واجد شرایطی را به عنوان حاکم تعیین نمایند.

گرچه ایشان انتخاب مردم را به صورت صریح منحصر در فقیه نمی‌کند، ولی از آنجا که بایستگی‌هایی که برای متصدی منصب ولایت برمی‌شمرد، جز در فقیه جامع شرایط جمع نمی‌شود، و یا لاقلاً فقیه بهترین مصداقی است که دارای چنین شرایطی است، لذا می‌توان گفت یکی از افراد مورد نظر ایشان که دارای شرائط حاکمیت است، همان فقیه می‌باشد.^۱

بنابر این می‌توان از مجموع بیانات مرحوم علامه در رابطه با حکومت در زمان غیبت و نحوه انتخاب و شرائط حاکم، استفاده نمود که ایشان نیز همچون اکثر فقهاء، ولایت فقیه را مشروع، و او را دارای حق حاکمیت الهی برای حکومت اسلامی می‌داند.^۲

۱. نکته‌ای که حائز اهمیت است و باید به آن توجه شود، این است که الگوی حکومت اسلامی در جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی آن، انطباق کاملی با مبانی حکومتی مرحوم علامه دارد، زیرا شرایط و ویژگی‌هایی که در این نظام برای مقام رهبری در نظر گرفته شده و نیز راه کارهای مشورتی و اجرایی، مانند: مشاورین متخصص و متعدد در زمینه‌های مختلف، مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلت نظام، قوه مجریه و قضائیه و غیره، که به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در اختیار رهبری می‌باشد، بستر ساز و به وجود آورنده همان اموری است که علامه در برپایی حکومت اسلامی لازم و ضروری می‌داند. در این زمینه مراجعه شود به: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل اول و پنجم.

۲. آیت‌الله مصباح یزدی از شاگردان مرحوم علامه با بیان اینکه علامه طباطبایی رحمته الله علیه مبانی اندیشه ولایت فقیه را پایه گذار کرده‌اند؛ تصریح می‌کند: پنجاه سال قبل و زمانی که هنوز سؤالی از ولایت فقیه در فضای علمی و سیاسی جامعه مطرح نبود تا کسی جواب آن را بدهد، علامه طباطبایی رحمته الله علیه مقاله ولایت و زعامت را نوشتند و

البته ایشان در این زمینه به تحلیل عقلی - فلسفی نسبت به شیوه طبیعی موجود در جوامع بشری و قانون فطرت تمسک جسته است، و در اثبات آن از شیوه فقهی مبتنی بر تفویض امر ولایت از جانب ائمه اطهار علیهم السلام به فقهاء، که بر اساس ادله روایی اثبات می‌شود، استفاده نکرده است.^۱

→ حتی در ضمن مسائل اجتماعی تفسیر المیزان به مسأله ولایت فقیه اشاره کردند. (این بیانات اندک زمانی قبل از چاپ این کتاب و در دیدار با اعضای شورای سیاست گذاری و کمیته علمی همایش بین‌المللی «اندیشه‌های علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر المیزان» در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۹۳ در سالن تشریفات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله بیان شده است)

بعضی دیگر از شاگردان علامه نیز با این برداشت موافقت می‌کنند، که برای مطالعه می‌توان به مرزبان وحی و خرد، ص ۶۴۸ و ۶۹۱ مراجعه نمود. ولی عده‌ای این دیدگاه را قبول نداشته و معتقدند مرحوم علامه نظری به بحث ولایت فقیه ندارد. از جمله جناب آقای سید هادی خسروشاهی در این زمینه می‌گوید: از محتوای کلام استاد چنین برمی‌آید که ایشان حق ویژه‌ای برای طایفه خاصی برای حکومت قائل نبوده‌اند، لذا در زمان غیبت امام سخنی از «نصب عام»، «نیابت امام» و «ولایت فقیه» به میان نیاورده‌اند، بلکه امر را راجع به جامعه اسلامی دانسته‌اند. روابط اجتماعی در اسلام، ص ۱۲۲.

۱. توضیح این که مشروعیت ولایت فقیه را هم می‌توان بر اساس انتصاب تبیین نمود و هم از طریق انتخاب. بر اساس دیدگاه اول، ولایت از سوی امام معصوم علیه السلام به فقیه جامع شرایط واگذار شده و وی را برای این امر منصوب کرده است؛ این دیدگاه مورد نظر امثال حضرت امام خمینی رحمته الله و دیگر بزرگان می‌باشد. (برای بررسی بیشتر این نظریه مراجعه شود به: ولایت فقیه، امام خمینی) اما نظریه دوم، بر اساس انتخاب فقیه به عنوان حاکم، از سوی مردم و بر اساس چارچوب ارائه شده از طرف شرع می‌باشد؛ این دیدگاه نیز از سوی برخی تبیین شده است. (برای بررسی بیشتر مراجعه شود به: دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه) به نظر می‌رسد آنچه از مجموع کلام مرحوم علامه استفاده می‌شود و می‌توان در رابطه با ولایت فقیه به ایشان نسبت داد، همین دیدگاه دوم باشد.

فصل نهم

قطعی بودن ظهور مهدی موعود علیه السلام

مباحث مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام را می توان از مهم ترین بحث های مهدویت دانست، و دیگر مباحث مهدویت در حقیقت جنبه مقدماتی و زمینه سازی نسبت به آن دارند. در آثار علامه طباطبایی نیز زوایای مختلف این موضوع بررسی شده است؛ این مباحث را طی این فصل و چند فصل آتی، تنظیم و عرضه خواهیم کرد. در این فصل به عنوان اولین و مهمترین قدم در بحث ظهور، به اثبات ضرورت ظهور مهدی موعود علیه السلام می پردازیم.

از آنجا که این موضوع نیز مانند بسیاری از موضوعات مهدویت، می تواند از زاویه نگاه عقلی و نقلی مورد بررسی قرار گیرد، لذا در قالب دو گفتار مستقل، به تبیین عقلی و نقلی آن، و در پایان این فصل به جایگاه دوران ظهور و منجی گرایی از دیدگاه ادیان و مکاتب می پردازیم.

گفتار اول: ضرورت ظهور از دیدگاه عقل

بر اساس نگرش علامه، خلقت انسان با پدید آمدن دوران ظهور

گره خورده و بدون تحقق چنین دورانی، اصل خلقت انسان بی معنا و لغو می‌باشد.

ایشان معتقد است که با یک نظر کلی به جهان آفرینش در می‌یابیم که هر نوعی از انواع مختلف آفرینش، از نخستین روز پیدایش متوجه آخرین مقصد کمالی و هدف نوعی خود بوده و با نیروی مناسب آن که مجهز است، برای رسیدن به این هدف، بی آنکه کمترین سستی و خستگی از خود بروز دهد، مشغول تلاش و تکاپو می‌باشد.

دانه گندمی که شکافته شده و نوک سبزی بیرون می‌دهد، از همان وقت متوجه بوته گندم کاملی است که پر از سنبل‌های افشان می‌باشد؛ هسته درختی که شروع به رویدن می‌کند، به سوی درخت کاملی، پر از میوه، عازم است؛ نطفه حیوانی که می‌خواهد جنین شود، هدفی جز اینکه از نوع مناسب خود، یک حیوان کاملی شود ندارد.

برخورد اسباب و علل مخالف و موافق، اگر چه بسیاری از این موجودات را که چون قافله‌ای پیوسته به سوی مقصد خود متحرک‌اند، از وصول به مقصد کمالی، مانع می‌شود و در نتیجه، بسیاری از آنها پیش از رسیدن به آرزوی تکوینی خود از میان می‌روند؛ ولی با این همه، هرگز نظام آفرینش از رویه عمومی و دایمی خود دست برنداشته و پیوسته سرگرم سوق پدیده‌های نو، به سوی کمالاتشان می‌باشد و در نتیجه پیوسته از هر نوع، دسته‌ای به کمال و هدف تکوینی خود می‌رسند، و البته نوع انسانی از این حکم عمومی و نظم همگانی مستثنی نیست.

بی تردید، انسان نوعی از انواع موجودات است که نمی تواند به تنهایی زندگی نماید، و برای رسیدن به آرمان تکوینی خود ناچار است در حال اجتماع و دسته جمعی به سر برده، هدف وجودی خود را به دست آورد.

مشاهده حال جامعه های بشری نیز این معنا را تأیید می کند، زیرا هر جامعه ای از جوامع بزرگ و کوچک انسانی، آرزویی جز این ندارند که در حال آرامش و صفا و ارتفاع موانع، زندگی کرده و بهره انسانی را از زندگی خود بردارند. و نیز روشن است که جامعه بشری تاکنون نتوانسته به این آرزوی خود جامه عمل بپوشاند؛ و از طرف دیگر نیز دستگاه آفرینش از رویه خود دست بردار نبوده، و هم از دست ساخته های خود عاجز و زبون نخواهد شد.

این نظر عقلی به ما نوید قطعی می دهد که عالم بشریت، یک روز ایده آلی در پیش دارد، که سراسر سعادت و خوشبختی و کامیابی بوده و در آن، همه خواسته های فطری انسانی که در نهاد این نوع رسم شده، برآورده خواهد شد؛ و نیز می دانیم که انسانیت هرگز به یک چنین محیط پاک و نورانی نایل نخواهد شد، جز در سایه واقع بینی و حق پرستی، که در اثر آن حس خودخواهی و سودپرستی و رذایل دیگری که موجب به هم خوردن آرامش جامعه و اختلاف زندگی فرد می باشد، از درون مردم رخت بر بسته و جلوه های نهاد پاک انسان فطری و طبیعی دست نخورده جایگزین آنها شود.

نتیجه بیان گذشته این است که در سیر همین زندگی اجتماعی انسانی، روزی فرا خواهد رسید که سعادت کامل اجتماعی انسان را

صد در صد تضمین کرده، و در آن روز عموم افراد در سایه واقع‌بینی و حق‌پرستی، خوش‌بختی واقعی خود را به دست آورده، و در مهد امن و امان مطلق و بی‌مزاحمت هرگونه ناملایمات فکری به سر خواهند برد.

قرآن کریم نیز همین نظر عقلی را تأیید نموده، در چندین جا مژده چنین روزی را به اهل حق و حقیقت می‌دهد. سنت قطعیه، یعنی اخبار نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام نیز، همین معنا را به صورت مشروح بیان کرده، و این دوره انسانی آغشته به سعادت را، روز ظهور و پس از ظهور «مهدی علیه السلام» معرفی می‌نماید.^۱

با توجه به این بیان عقلی و نقلی، لازم است هر فرد مسلمانی این حقیقت را نصب‌العین خود قرار داده و مانند روز روشن در آن تردید نکند که جامعه اسلامی که او در آن زندگی می‌کند، چنان‌که در باطن جز نورانیت و طهارت صفتی ندارد، روزی خواهد رسید که در ظاهر نیز چنین شده و تبدیل به یک جامعه بهشتی گردد، و هر عیب و نقیصه‌ای که فعلاً دارد، و هر پلیدی و تیرگی که در گوشه و کنارش یافت می‌شود، تدریجاً و دفعتاً از بین رفته، روزی تبدیل به نورانیت و طهارت خالص و سعادت و روحانیت محض خواهد شد.^۲

ایشان در جای دیگر و در تبیین ضرورت دوران ظهور می‌گویند: بررسی دقیق در کتاب و سنت و هم‌چنین کنجکاوی در نظام آفرینش از نظر فلسفی، به این نتیجه می‌رساند که مقتضای آفرینش انسان و

۱. در گفتار بعد، این آیات و روایات مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. شیعه (شاهجونی)، ص ۶۰؛ شیعه (خسروشاهی)، ص ۸۹، شیعه در اسلام (طبع قدیم)،

جهان، این است که انسان که یک نوع اجتماعی است و با تعقل و تفکر از سایر حیوانات امتیاز دارد، باید آیین اسلام را بپذیرد؛ یعنی انسان باید یک سلسله مواد اعتقادی و عملی را برنامه زندگی خود قرار دهد که آفرینش جهان و ساختمان ویژه انسانی آنها را از انسان واقع بین می خواهد و البته برای این می خواهد که سعادت زندگی این جهانی و آن جهانی و حیات صوری و معنوی انسان، بی آنها تأمین نمی شود.

هم چنین پیش بینی نظری، از راه بحث فلسفی و هم چنین بیانات کتاب و سنت، می رسانند که این دین فطری در آینده بشریت ظهور تام خواهد نمود و روزی خواهد رسید که دین توحید، در میان مردم فراگیر شود و آنچه از کمالات انسانیت در نهاد بشر مدفون است، آشکار شود. البته بهترین و با ارزش ترین کمال توحیدی و دینی این است که انسان از مرحله اعتقاد فکری و ایمان بالغیب، گذشته به مرحله «عیان» رسد و بنابراین، ظهور تام دین توحید، بدون ظهور معنای ولایت مقدور نخواهد بود.

کتاب و سنت این حقیقت را با زبانی گویا به پیروان اسلام نوید می دهد و در وصف پیدایش چنین روزی بیان می کند که مؤمنین که در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله تحت سرپرستی و ولایت آن حضرت، در یک جامعه صالحی - که روز به روز در صلاح خود رشد و نمو بیشتری می نمود - زندگی می کرد، به واسطه انحطاط باطنی و سستی در تقوای دینی که دامن گیرشان خواهد شد، محیط پاک دینی را از دست داده در آستانه فتنه ها و دگرگونی های معنوی عمیق تری قرار خواهند

گرفت و روز به روز جهان دین پر آشوب‌تر خواهد شد. ظواهر شریعت متروک، یا در حکم متروک و باطن شریعت متروک‌تر و فراموش‌تر می‌شود! این یک شب تاریکی است که به دنبال آن، بامداد روشن و مشعشعی به جهان بشریت حیات خواهد بخشید. این روز، روزی است که از آن خداست، نه مانند روزهای دیگر که از آن شیطان بود. روزی است که امام دوازدهم «مهدی موعود علیه السلام» با ظهور خود، دیده اهل زمین را روشن نموده، دین توحید را در جامعه بشری رواج کامل داده، حقیقت و معنویت دین را برای همه مردم آفتابی و روشن می‌سازد.^۱

به همین علت است که ایشان معتقد است روشی که اسلام به منظور تأمین سعادت واقعی بشر، برای پیروان خود تعیین کرده، به نحوی است که بدون اعتقاد به ظهور مهدی علیه السلام، اثر واقعی کامل خود را نمی‌تواند ببخشد.^۲

گفتار دوم: ظهور مهدی موعود از دیدگاه نقل

قرآن کریم به عنوان نسخه هدایت بشر، در کنار بیان بسیاری از معارف و احکام، و همچنین ذکر حوادث گذشته، گاه بعضی از حوادث آینده را نیز مورد تأکید قرار داده و در قالب آیات الهی و به صورت سربسته، به آنها اشاره نموده است.^۳ البته قرآن کتاب تاریخ و یا نسخه غیب‌گویی از آینده نیست، تا به بیان هر آنچه بوده و خواهد

۱. رسالت تشیع در دنیای امروز، ص ۱۰۹.

۲. شیعه (خسروشاهی)، ص ۸۹؛ همچنین ر.ک: المیزان، ج ۴، ص ۹۸.

۳. در این زمینه می‌توان به المیزان، ج ۱، ص ۶۴ (تفسیر آیه ۲۳ سوره بقره) مراجعه نمود.

بود پردازد؛ بلکه چنانچه گفته شد، قرآن کتاب هدایتی است که اگر از روزگاران گذشته سخن می‌گویند، برای عبرت‌گیری و به‌دست آوردن خط مشی سعادت است، و اگر اشاره‌هایی به حوادث آینده و سرانجام تاریخ می‌کند، برای ایجاد اعتماد و روحیه امید در انسان‌ها است. به همین علت نمی‌توان انتظار داشت که قرآن در رابطه با حوادثی که از آینده خبر می‌دهد، به بیان تفصیلی آن پردازد و از تمام خصوصیات آن خبر دهد؛ بلکه روند قرآن در اینگونه موارد این است که به بیان‌های مختصر و گزارش‌های اشاره‌گونه اکتفاء می‌کند.

از میان حوادثی که قرآن به صورت اجمالی و سربسته، خبر از وقوع آن در آینده تاریخ داده است، پدیدار شدن دوران شکوفایی و سعادت‌مندی بشر در زمین و گسترش حق و عدالت در پهنه گیتی است. آیات قرآن خبر از آمدن دورانی می‌دهد که انسان‌های صالح حاکمیت بر زمین را به‌دست گرفته و بساط شرک را از میان انسان‌ها برمی‌چینند و جامعه‌ای الهی و آرمانی را به وجود می‌آورند.

در کنار روشن‌نمایی قرآن نسبت به آینده بشر، روایات فراوانی نیز پیام آور ظهور حق و حقیقت و حاکمیت خوبان و هدایت یافتگان در آخر الزمان است؛ حادثه‌ای که در زبان روایات از آن به «دوران ظهور» یاد می‌شود.

در این گفتار به آیاتی که از دیدگاه علامه به موضوع منجی و دوران ظهور اشاره دارد پرداخته، و در کنار بررسی آیات قرآنی، روایات و اخباری که در آثار ایشان در این رابطه نقل شده است، را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آیه اول

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت؛ و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند.^۱

علامه معتقد است این آیه به خبری غیبی و حادثه‌ای که در آینده اتفاق می‌افتد، اشاره دارد.^۲ خداوند در این آیه وعده جمیل و زیبایی به مؤمنین صالح می‌دهد، و به آنان وعده می‌دهد که به زودی جامعه صالحی مخصوص به خودشان برایشان درست می‌کند و زمین را در اختیارشان می‌گذارد؛ دینشان را در زمین متمکن می‌سازد و امنیت را جایگزین ترسی که داشتند می‌کند؛ امنیتی که دیگر از منافقین و کید آنان، و از کفار و کارشکنی‌هایشان بیمی نداشته باشند، خدای را آزادانه عبادت کنند و چیزی را شریک او قرار ندهند.^۳

۱. نور: ۵۵

۲. المیزان، ج ۱، ص ۶۵؛ ج ۲، ص ۶۷ و ج ۴، ص ۱۰۰.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۱۵۱.

این آیه از آمدن انسان‌هایی در آینده خبر می‌دهد که دینی را خداوند برای آنان پسندیده است، یعنی اسلام را در جامعه مورد عمل قرار می‌دهند، و هیچ کفری از اجرای دین به وسیله آنان جلوگیری نمی‌کند، آنان دین را سبک نمی‌شمارند، و به اصول معارفش اعتقاد دارند و در میان آنان دربارہ دین هیچ اختلاف و تفرقه‌ای وجود ندارد.^۱

همچنین از آنجا که در این آیه کلمه «شیئا» در ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ به صورت نکره آمده است لذا دلالت بر نفی مطلق شرک می‌کند. این نکته حکم می‌کند که مراد از عبادت، خداپرستی خالص است، به طوری که هیچ شائبه‌ای از شرک - چه شرک جلی و چه شرک خفی - در آن راه نداشته باشد، و هیچ ربی غیر از خدا در آن جامعه مطرح نباشد.^۲

البته در اینکه مقصود از این انسان‌های صالح چه کسانی هستند، در میان مفسرین اختلاف نظر وجود دارد، و در نتیجه احتمالات متعددی نسبت به آیه مطرح می‌باشد.^۳

مرحوم علامه پس از نقد و بررسی این احتمالات، نتیجه می‌گیرد که آنچه از آیه برمی‌آید این است که خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که به زودی جامعه‌ای برایشان تکوین می‌کند که جامعه به تمام معنا صالح باشد، و

۱. همان، ج ۱۵، ص ۱۵۲.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۵۳.

۳. ر.ک: المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۱ تا ۱۵۸.

از لکه ننگ کفر و نفاق و فسق پاک باشد، زمین را ارث برد و در عقاید افراد آن و اعمالشان جز دین حق، چیزی حاکم نباشد، ایمن زندگی کنند، ترسی از دشمن داخلی یا خارجی نداشته باشند، از کید نیرنگ بازان، و ظلم ستمگران و زورگویی زورگویان آزاد باشند.

روشن است که این مجتمع طیب و طاهر با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد، هرگز تا کنون در دنیا منعقد نشده و دنیا از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت گشته تا کنون، چنین جامعه‌ای به خود ندیده، ناگزیر اگر مصداقی پیدا کند، در روزگار مهدی علیه السلام خواهد بود، که اخبار متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام خبر از تحقق چنین جامعه‌ای به دست ایشان داده‌اند.^۱ به همین علت علامه به صراحت می‌گوید: حق مطلب این است که اگر واقعا بخواهیم حق معنای آیه را به آن بدهیم و همه تعصبات را کنار بگذاریم، آیه شریفه جز با اجتماعی که به وسیله ظهور مهدی علیه السلام به زودی منعقد می‌شود، قابل انطباق با هیچ مجتمعی نیست.^۲

احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مقصود از این آیه را زمان ظهور و آمدن حضرت مهدی علیه السلام و تشکیل حکومت جهانی به وسیله آن حضرت دانسته است؛^۳ و چنانچه در چند سطر قبل گذشت، مرحوم علامه این روایات را متواتر می‌داند.

ایشان از مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل می‌کند که در ذیل

۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۵.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۵۶.

۳. البته در بعضی از احادیث مصادیق دیگری نیز برای این آیه بیان شده است که در المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۹، مورد نقد قرار گرفته است.

آیه مورد بحث، گفته است: مفسرین در اینکه «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» چه کسانی‌اند، اختلاف کرده‌اند؛ و از اهل بیت روایت شده که منظور مهدی علیه السلام از آل محمد صلی الله علیه و آله است ^{۱/۲}.

همچنین از طبرسی نقل می‌کند که علی بن الحسین علیه السلام وقتی این آیه را تلاوت کرد، فرمود: به خدا سوگند ایشان شیعیان ما اهل بیتند، که خدا این وعده خود را در حق ایشان به وسیله مردی از ما محقق می‌کند، و او مهدی این امت است، و او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: اگر از دنیا نماند مگر یک روز خدا آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از عترتم قیام کند، که نامش نام من است، زمین را پر از عدل و داد کند، آن چنان که پر از ظلم و جور شده باشد ^{۳/۴}.

در نتیجه این آیه به روشنی دلالت بر ظهور امام زمان علیه السلام و تشکیل حکومتی الهی در آینده می‌کند.

آیه دوم

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵۲؛ همچنین: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۹۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۲۰.

۲. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۸.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵۲؛ همچنین: تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۹۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۲۰؛ تفسیر روح المعانی، ج ۹، ص ۳۹۶.

۴. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۸.

حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.^۱

تبیین آیه

مراد از واژه «هدی» هدایت الهی است که خداوند آن را به رسول خود صلی الله علیه و آله عطاء نمود، و منظور از «دین حق» دین اسلام و عقاید و احکام آن است که با واقع و حق انطباق دارد.

بر این اساس، معنای آیه این است که: خدا آن کسی است که رسول خود محمد صلی الله علیه و آله را با هدایت و با دینی که با فطرت و حقیقت آفرینش منطبق است - فرستاد، تا آن را بر سایر ادیان غلبه دهد، هر چند مشرکان نخواهند و ناراحت شوند.

از این معنا به خوبی به دست می‌آید، ضمیری که در «لیظهره» است به دین حق برمی‌گردد، و از سیاق آیه هم همین استفاده می‌شود. البته بعضی احتمال داده‌اند که ضمیر مذکور به رسول برگردد، و معنای آیه این باشد که: تا وی را بر دشمنان غلبه دهد و همه معارف دین را به وی بیاموزد. ولی این احتمال خلاف ظاهر قرآن و بسیار بعید است.^۲

۱. (توبه: ۳۳) مشابه این آیه در سوره صف نیز وجود دارد: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می‌کند؛ هر چند کافران خوش نداشته باشند! او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند. (صف: ۸ و ۹)

۲. المیزان، ج ۹، ص ۲۴۷.

تطبیق آیه بر عصر ظهور

علامه مانند بسیاری از مفسرین این آیه را مربوط به زمان ظهور و در حقیقت پیشگویی از آن دوران می‌داند؛ زیرا تنها در آن زمان است که اسلام سیطره کامل بر زمین و غلبه بر ادیان مختلف، پیدا می‌کند^۱ دلیل دیگر این مطلب روایات فراوانی است که به این موضوع پرداخته و زمان تحقق آیه را عصر ظهور امام زمان معرفی کرده است. بخشی از این احادیث در آثار علامه نیز نقل شده،^۲ که عبارت است از:

ابی بصیر امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...﴾ فرمود: به خدا سوگند هنوز تاویل این آیه نازل نشده و نخواهد شد، تا آنکه قائم علیه السلام خروج کند، وقتی او خروج کرد دیگر هیچ کافر به خدا و منکر امامی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه از خروج آن جناب ناراحت می‌شود؛ حتی اگر کافری در دل سنگی پنهان شود، آن سنگ می‌گوید: ای مؤمن! در دل من کافری پنهان است، مرا بشکن و او را به قتل برسان.^۳

سماعه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت درباره این آیه فرمود: زمانی که قائم علیه السلام خروج می‌کند، هیچ مشرک و کافری نیست مگر اینکه از خروج او ناراحت می‌شود.^۴

۱. همان، ج ۱، ص ۶۵؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. المیزان، ج ۹، ص ۲۵۵؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۵، ص ۱۱۸.

۳. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۱؛ کمال الدین، ص ۶۷۰، ح ۱۶.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸۷، ح ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۹۰؛ تفسیر البرهان، ج ۲،

ص ۱۲۱؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۶۹۷؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۹۹.

امام باقر علیه السلام نیز در این باره فرموده است: تحقق این آیه در زمان خروج مهدی علیه السلام است؛ پس در آن زمان هیچ کس باقی نمی‌ماند مگر اینکه به نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقرار کند.^۱ همچنین در تفسیر قمی آمده است که این آیه درباره قائم آل محمد علیه السلام نازل شده است.^۲

علامه پس از این نقل می‌گوید: معنای اینکه درباره آن جناب نازل شده، این است که خروج آن جناب تاویل این آیه است، هم چنان که از روایت صدوق^۳ هم استفاده می‌شد.^۴

سیوطی نیز در الدر المنثور از جابر روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» گفته است: معنای این آیه صورت وقوع به خود نمی‌گیرد، مگر وقتی که هیچ یهودی و مسیحی و صاحب‌ملتی جز اسلام نماند، و نیز صورت نمی‌گیرد مگر وقتی که گرگ و گوسفند، شیر و گاو و انسان و مار با هم زندگی کنند و از یکدیگر ایمن شوند، و نیز واقع نمی‌شود مگر وقتی که هیچ موشی انبانی را سوراخ نکند و واقع نمی‌شود مگر وقتی که جزیه بکلی لغو شود، و صلیب‌ها شکسته و خوک‌ها کشته شوند، و این وقتی است که عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود آید.^۵

علامه در ذیل این روایت می‌گوید: منظور از لغو جزیه به قرینه صدر روایت این است که موضوعی برای جزیه باقی نمی‌ماند. و

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳. مقصود روایت اول است که صدوق آن را نقل نموده است.

۴. المیزان، ج ۹، ص ۲۵۵.

۵. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۱.

اینکه این روایت دلالت داشت بر اینکه در آن روز کفر و شرکی در روی زمین باقی نمی ماند معنایی است که روایات دیگر نیز بر آن دلالت دارند. و همچنین روایات دیگری هست که آنها نیز دلالت دارند بر اینکه مهدی علیه السلام بعد از ظهورش جزیه را از اهل کتاب برمی دارد.^۱

با توجه به این روایت روشن می شود که بستر تحقق این آیه زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود.

آیه سوم

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾؛ و با آنان بجنگید تا زمانی که دیگر فتنه ای نباشد، و تمامی دین برای خدا گردد.^۲

مشابه مطالب مربوط به آیه قبل، درباره این آیه نیز مطرح می باشد؛ که به جهت اختصار فقط به نقل احادیثی که مرحوم علامه در ذیل این آیه نقل کرده است، اکتفاء می کنیم.^۳

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ گفته است: زراره و غیر او از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: هنوز تاویل این آیه تحقق نیافته، وقتی قائم ماط علیه السلام قیام نماید آنهایی که او را درک می کنند، خیلی زود تاویل این آیه را خواهند دید؛ و البته دین محمد صلی الله علیه و آله به

۱. المیزان، ج ۹، ص ۲۵۶.

۲. انفال: ۳۹.

۳. المیزان، ج ۹، ص ۱۷؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۵، ص ۶۶.

مرحله‌ای خواهد رسید که شبی برسد و مشرکی بر روی زمین باقی نماند.^۱

همچنین عیاشی حدیثی طولانی از امام باقر علیه السلام درباره ظهور حضرت مهدی علیه السلام و اتفاقات آن زمان نقل می‌کند، که در بخشی از آن آمده است: «... و لا تبقى أرض الا نودی فيها شهادة أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أن محمدا رسول الله ... و لا يقبل صاحب هذا الأمر الجزية كما قبلها رسول الله صلى الله عليه وآله و هو قول الله ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾، یقاتلون و الله حتى يوحد الله و لا يشرك به شيئا»؛ هیچ سرزمینی نمی‌ماند مگر اینکه ندای توحید و اقرار به رسالت پیامبر در آن طنین افکن می‌شود. در آن زمان امام جزیه قبول نمی‌کند، در حالی که در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله گرفته می‌شد،^۲ و این تأویل قول خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ مهدی علیه السلام و اصحابش آن قدر جهاد می‌کنند تا همه موحد شوند و هیچ کس به خدا شرک نرزد.^۳

آیه چهارم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَكُونُونَ لِمَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ لِئَلَّامُنْ يَكُونَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۴۸؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۳۲۶.

۲. در رابطه با دریافت نشدن جزیه در زمان ظهور در فصل یازدهم، گفتار سوم، توضیحاتی خواهد آمد.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶.

سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿﴾، ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما مرتد شود، پس به زودی خدا مردمی را می‌آورد که هم خدا دوستشان دارد و هم آنها خدا را دوست دارند؛ اینها در برابر مؤمنین متواضع و در برابر کافران مقتدرند و در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری پروا ندارند، این فضلی از جانب خداست که به هر کس بخواهد و صلاح بداند می‌دهد، و خدا وسعت بخش و بسیار داناست.^۱

مرحوم علامه این آیه را ناظر به دعوتی مبتنی بر حق و نهضتی دینی می‌داند که در آینده بنا بر امر الهی صورت می‌پذیرد؛^۲ و تصریح می‌کند که این آیه خبر از دوران ظهور امام غائب علیه السلام و خصوصیات آن و سیطره کامل اسلام بر جهان می‌دهد.^۳

این آیه در حقیقت یک پیشگویی غیبی است که از آن خبر می‌دهد،^۴ و می‌گوید: خدای سبحان در مقابل تلون و دوچهرگی مردم سست ایمان و صدمه‌هایی که دین از ناحیه آنان خورده، و در ازای اینکه اینان محبت غیر خدا را بر محبت خدا ترجیح دادند، و عزت را

۱. مانده: ۵۴۱.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۶۷؛ روابط اجتماعی در اسلام، ص ۶۸.

۳. «هذه و أمثالها آیات تخبرنا أن اسلام سيظهر ظهوره التام فيحكم على الدنيا قاطبة»، الميزان، ج ۴، ص ۱۳۲. «آیات زیادی در قرآن کریم هست که وقتی که به همدیگر ضمیمه شوند یا تدبر کافی در آنها بشود، خصوصیات ظهور امام غائب (عجل الله فرجه) به طور وضوح به دست می‌آید، مانند آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...﴾ و آیه «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾، بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۶.

۴. المیزان، ج ۱، ص ۶۵؛ ج ۴، ص ۱۳۲ و ج ۵، ص ۳۸۵.

از ناحیه غیر خدا طلب کردند، و نیز در مقابل اینکه در امر جهاد در راه خدا سهل‌انگاری نموده و از ملامت‌ها ترسیدند، به زودی قومی را خواهد آورد که آنها را دوست می‌دارد و آن قوم نیز خدا را دوست می‌دارند، مردمی که در برابر مؤمنین خاضع و ذلیل و در مقابل کفار شدید و شکست‌ناپذیرند، مردمی که در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت‌گری پروا نمی‌نمایند.^۱

ویژگی‌های مصادیق آیه شریفه

مرحوم علامه پس از تبیین بخش‌هایی از آیه مورد بحث در توضیح «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» می‌گوید: «اینکه خدا آنان را دوست می‌دارد، لازمه‌اش این است که این طائفه از هر ظلمی و از هر پلیدی معنوی یعنی کفر و فسق مبرا باشند؛ حال یا به عصمت الهی و یا با مغفرت الهی و از راه توبه. دلیل بر اینکه دوستی خدا چنین لازمه‌ای دارد این است که آنچه گناه و ظلم هست مبعوض خدای تعالی است و کسی که خدا او را دوست می‌دارد ممکن نیست که از ظلم و پلیدی‌های معنوی مبرا نباشد و گرنه خدا ظلم را دوست داشته و حال آنکه در آیات متعددی فرموده که خدای سبحان کفر و ظلم و اسراف و افساد و تجاوز و استکبار و خیانت را دوست ندارد، از جمله: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»^۲، «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»^۳، «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

۱. المیزان، ج ۵، ص ۳۸۱.

۲. «خداوند کافران را دوست نمی‌دارد». (آل عمران: ۳۲).

۳. «خداوند ظلم‌کنندگان را دوست ندارد». (آل عمران: ۵۷).

المُشْرِفِينَ»^۱ «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»^۲ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^۳ «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^۴ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»^۵.
 از جهت دیگر، اگر انسانی به خاطر اینکه خدای تعالی او را دوست دارد، این رذائل از او بر طرف شده باشد، قهرا چنین انسانی به فضائل متصف می شود که مقابل آن رذائل است؛ چون ممکن نیست فردی متصف به هیچ یک از صفات فضیلت و رذیلت نباشد و بالآخره یا به فضائل متخلق می شود و یا به رذائل. بنابر این نتیجه می گیریم که این مؤمنین که خدا دوستشان دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند، به هر صفت خوبی که خدا آن را دوست می دارد متصف می باشند؛ مانند تقوا، عدل، احسان، صبر، ثبات، توکل و توبه و خود را از پلیدی ها پاک نگهداشتن و امثال آن، که آیات زیادی به این صفات و ارزش ها پرداخته است؛ مانند: «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۶ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۷ «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۸ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»^۹ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

۱. «خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد». (انعام: ۱۴۱).

۲. «خداوند فساد کنندگان را دوست ندارد». (مائده: ۶۴).

۳. «خداوند تعدی کنندگان را دوست نمی دارد». (بقره: ۱۹۰).

۴. «او مستکبران را دوست نمی دارد». (نحل: ۲۳).

۵. «خداوند خائنین را دوست ندارد». (انفال: ۵۹).

۶. «پس خداوند متقین را دوست دارد». (آل عمران: ۷۶).

۷. «خداوند احسان کنندگان را دوست دارد». (بقره: ۱۹۵).

۸. «خداوند افراد صبور را دوست دارد». (آل عمران: ۱۴۶).

۹. «خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند گویی بنایی

آهنین اند». (صف: ۴).

الْمُتَوَكِّلِينَ»^۱ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^{۲/۳}.

مهدی علیه السلام و یاران او مصادیق آیه شریفه^۴

توجه و تأمل در آیاتی که این اوصاف و فضائل را شرح می‌دهد، نشان می‌دهد که صاحبان این خصال همان افرادی هستند که قرآن کریم وارث زمینشان خوانده و آنان را دارای عاقبة الدار معرفی می‌کند.^۵

شاهد این مطلب روایتی است که سلیمان بن هارون عجللی از امام صادق نقل می‌کند؛ بر اساس این روایت امام می‌فرماید: «صاحب این امر، هم خودش محفوظ است و هم این امر برایش محفوظ می‌ماند؛ اگر تمامی مردم از بین بروند خدای تعالی اصحاب او را خواهد آورد و آنان هم کسانی هستند که خدای تعالی درباره آنان فرموده: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۶.

۱. «خداوند توکل کنندگان را دوست دارد». (آل عمران: ۱۵۹).

۲. «خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را نیز دوست دارد». (بقره: ۲۲۲).

۳. المیزان، ج ۵، ص ۳۸۳.

۴. البته مفسرین مصادیق دیگری را نیز برای این آیه مطرح کرده‌اند و روایاتی نیز در رابطه با این مصادیق نقل شده است. علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان به بررسی و نقد این دیدگاه‌ها پرداخته است. المیزان، ج ۵، ص ۳۷۹؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن، ج ۳، ص ۲۷۱.

۵. المیزان، ج ۵، ص ۳۸۴.

۶. المیزان، ج ۵، ص ۳۹۰؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن، ج ۳، ص ۲۷۳، به نقل از نعمانی؛ الغیة للنعمانی، ص ۳۱۶. به علاوه این روایت در منابع دیگر نیز نقل شده است، از جمله: تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲۶؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷؛ تفسیر البرهان،

با توجه با مطالب فوق روشن می شود که این آیه رسیدن دوران شکوفایی دین حق را نوید می دهد؛ دورانی که با ظهور حضرت مهدی علیه السلام اسلام در سراسر جهان به طور کامل غلبه خواهد کرد، و بر سراسر گیتی حکومت خواهد نمود.^۱

آیه پنجم

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾، در زبور بعد از ذکر (تورات) چنین نوشتیم که بندگان شایسته ام وارثان زمین خواهند شد.^۲

آیه فوق، از جمله آیاتی است که به نظر بسیاری از مفسران و از جمله علامه طباطبایی، مربوط به دوران ظهور امام عصر علیه السلام می باشد. علامه در تفسیر این آیه پس از بیان اینکه مراد از وراثت زمین این است که سلطنت بر منافع، از دیگران به صالحان منتقل شود و برکات زندگی در زمین مختص ایشان شود؛ نسبت به مقصود آیه دو احتمال مطرح می کند.

الف- این برکات یا دنیایی است که برمی گردد به بهره برداری صالحان از حیات دنیوی که در این صورت خلاصه مفاد آیه این می شود که: به زودی زمین از لوث شرک و گناه پاک گشته جامعه بشری صالح که خدای را بندگی کنند و به وی شرک نورزند در آن

→ ج ۳، ص ۵۵؛ المحجة فيما نزل في الحجّة، ص ۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰؛ منتخب الأثر، ص ۴۷۵؛ ينابيع المودة، ج ۳، ص ۲۳۷.

۱. روابط اجتماعی در اسلام، ص ۱۴۰.

۲. انبیاء: ۱۰۵.

زندگی کنند هم چنان که آیه ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ... يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۱ از آن خبر می‌دهد.

ب- یا این برکات اخروی است که عبارت است از مقامات قربی که در دنیا برای خود کسب کردند؛ چون این مقامات نیز از برکات حیات زمینی است، هر چند که خودش از نعیم آخرت است. هم چنان که آیه ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْزَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ﴾^۲ که حکایت کلام اهل بهشت است و آیه ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ﴾^۳ بدان اشاره می‌کنند.

با توجه به دو احتمال مذکور به نظر می‌رسد که آیه مورد بحث، اختصاص به یکی از دو وراثت‌های دنیایی و آخرتی ندارد و هر دو مورد را شامل می‌شود. البته بعضی از مفسرین فقط احتمال اول و بعضی دیگر فقط احتمال دوم را صحیح می‌دانند، که علامه این دو دیدگاه را به صورت استدلالی رد می‌کند؛ و در پایان می‌گوید: در هر صورت مقصود از وراثت دنیایی یا دوره ظهور اسلام است، و یا دوران مهدی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اخبار متواتره و مسلم از آن خبر داده و شیعه و سنی آنها را نقل کرده‌اند.^۴

۱. «خدا به آن عده از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که به زودی ایشان را جانشین دیگران در زمین کند ... مرا بپرستند، و چیزی شریکم نسازند». (نور: ۵۵).

۲. «و گفتند حمد خدای را که زمین را به ما ارث داد تا هر جا از بهشت را که بخواهیم برای خود انتخاب کنیم». (زمر: ۷۴).

۳. «ایشانند وارثان، همان‌هایی که فردوس برین را ارث می‌برند». (مؤمنون: ۱۱).

۴. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۰.

گر چه ایشان در اینجا نسبت به دلالت آیه بر دوران ظهور با تردید و با تعبیر «یا دوره ظهور اسلام، یا دوران مهدی علیه السلام» سخن می گوید، ولی با توجه به اینکه ایشان روایات فراوان و متواتری که در زمینه ظهور حضرت مهدی علیه السلام در ذیل این آیه نقل شده - که بعضی از آنها در پایان بحث می آید - را به عنوان شاهد مطرح و به آنها اعتماد می کند، می توان نتیجه گرفت که ایشان یکی از مصادیق مورد نظر آیه را همان دوران ظهور می داند؛ و به همین علت است که در چند جای دیگر تفسیر المیزان و نیز در بعضی از دیگر آثار خود از این آیه و دیگر آیاتی که در آن سخن از رسیدن زمین به صالحین و متقین آمده است^۱، به عنوان آیاتی که دلالت بر ظهور امام زمان علیه السلام می کند، یاد می کند.^۲

ایشان در تأیید مطب بالا از تفسیر قمی نقل می کند که معصومین در رابطه با آیه ﴿إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ فرموده اند: این آیه در باره قائم و اصحاب او است.^۳

علامه پس از نقل این روایت می گوید: روایات در باب مهدی علیه السلام و ظهور او، و پر شدن زمین از عدل به دست او، بعد از پر شدنش از ظلم و جور - چه از طرق عامه و چه از طرق خاصه و چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و چه از ائمه هدی علیهم السلام - آن قدر زیاد است که به حد

۱. مانند آیه ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾، زمین از آن خدا است، به هر کس از بندگانش بخواهد آن را ارث می دهد، و سرانجام از آن پرهیزگاران است. (اعراف: ۱۲۸). مراجعه شود به: المیزان، ج ۴، ص ۱۳۱ و ج ۸، ص ۲۲۴.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۶۷؛ ج ۴، ص ۱۰۰ و ۱۳۲؛ ج ۱۲، ص ۸۳ و ۱۶۱؛ روابط اجتماعی در اسلام، ص ۶۸ و ۱۴۰؛ بررسی های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷.

تواتر رسیده است.^۱

آیه ششم

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقَدْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾، آیا انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه‌هایی از ابرها به سوی آنان بیایند! و همه چیز انجام شده، و همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد.^۲

در بعضی از روایات در تفسیر این آیه آمده است که مقصود زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد.^۳ علامه نیز در تفسیر این آیه به نقل از تفسیر عیاشی، به این روایات اشاره کرده است.^۴

روایتی که عیاشی ذکر می‌کند و مورد نظر علامه است، روایتی است که در آن امام باقر علیه السلام خطاب به یکی از یاران خود، می‌فرماید: «یا أبا حمزة كَأَنِّي بِقَائِمِ أَهْلِ بَيْتِي قَدْ عَلَانَجْفَكُمْ، فَإِذَا عَلَا فَوْقَ نَجْفِكُمْ نَشْرَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَإِذَا نَشَرَهَا انْحَطَّتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ بَدْرٍ». ای ابا حمزه! مانند این است که قائم علیه السلام که از اهل بیتم است را می‌بینم در حالی که در بالای شهر شما نجف است. در حالی که پرچم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به اهتزاز در آورده است. پس در آن هنگام ملائکه بدر که

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

۲. بقره: ۲۱۰.

۳. البته در روایات تفاسیر دیگری نیز نسبت به این آیه، ذکر شده است؛ از جمله در احادیث آمده است که مقصود روز قیامت، یا رجعت است. علامه طباطبایی درباره اختلاف روایات نسبت به این آیه بیان مفصلی دارد که در فصل سیزدهم و در بحث رجعت خواهد آمد.

۴. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۶.

به نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بودند - بر او وارد می شوند.^۱

آیه هفتم

﴿وَذَكَّرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾، و روزهای خدا را به آنان یاد آوری کن؛ که در این یاد آوری، نشانه‌هایی برای هر صبورِ شکرگزاری است.^۲

در روایات متعددی که در صدد بیان «ایام الله» می‌باشد، روزگار ظهور حضرت مهدی علیه السلام به عنوان یکی از مصادیق این آیه و «ایام الله» شمرده شده است.

مراد از «ایام الله»

علامه در توضیح «ایام الله» بیان می‌کند که شکی نیست مراد از «ایام» ایام مخصوصی است، و نسبت دادن ایام مخصوص به خدا با اینکه همه ایام و همه موجودات از خداست، حتماً به خاطر حوادثی است که در آن ایام مخصوص به وجود آمده و امر خدای تعالی را ظاهر ساخته است، که در دیگر ایام چنین ظهوری رخ نداده است؛ پس به طور مسلم مقصود از ایام خدا، آن زمان‌هایی است که امر خدا و آیات وحدانیت و سلطنت او ظاهر شده و یا ظاهر می‌شود؛ مانند روز مرگ، که در آن روز سلطنت آخرتی خدا هویدا می‌گردد و اسباب

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳. این روایت در دیگر منابع نیز آمده است؛ از جمله: تفسیر

البرهان، ج ۱، ص ۲۰۸؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۹۵.

۲. ابراهیم: ۵.

دنیوی از سببیت و تاثیر می‌افتند. و نیز مانند روز قیامت که هیچ کس برای دیگری مالک چیزی نیست و برای کسی کاری نمی‌تواند بکند، و همه امور، تنها به دست خدا است. همچنین مانند ایامی که قوم نوح و عاد و ثمود در آن ایام به هلاکت رسیدند، چون این گونه ایام ایامی هستند که قهر و غلبه الهی در آن ظاهر گشته و عزت خدایی خودنمایی کرده است.

البته ممکن است مقصود، ایام ظهور رحمت و نعمت الهی باشد، البته آن ایامی که نعمت‌های الهی آن چنان ظهوری یافته که در دیگر ایام به آن روشنی نبوده است، مانند روزی که حضرت نوح علیه السلام و یارانش از کشتی بیرون آمدند و مشمول سلام و برکات خدا شدند، و روزی که ابراهیم علیه السلام از آتش نجات یافت، و امثال اینها؛ زیرا اینگونه ایام در حقیقت نسبتی به غیر خدا نداشته، بلکه ایام خدا و منسوب به اویند، هم چنان که ایام امت‌ها و اقوام را به آنها نسبت داده، که از آن جمله است ایام عرب، مانند: روز ذی قار، و روز فجار، و روز بعثت، و امثال اینها.^۱

نقد و بررسی دیدگاه دیگر مفسرین درباره «ایام الله»

بعضی از مفسرین^۲ «أَيَّامِ اللَّهِ» را به ایام ظهور نعمت‌های خدا اختصاص داده، و آیات بعدی سوره را که درباره نعمت‌های خدا

۱. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸.

۲. تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۱۲۳.

است، دلیل خود گرفته‌اند؛ عده دیگری از مفسرین^۱ نیز ایام مذکور را به ایام عذاب‌های خدا اختصاص داده‌اند. ولی این مفسرین راه درستی نرفته‌اند؛ چون هیچ وجهی برای این دو اختصاص نیست، و همانطور که گفته شد، سیاق کلام، سیاق بیانی است که عزت خدا اقتضا دارد و مقتضای عزت خدا، هم نعمت دادن و هم عذاب کردن است.^۲

تطبیق «ایام الله» بر دوران ظهور

چنانچه در ابتدای بحث گفته شد، بر اساس احادیث، یکی از مصادیق «ایام الله» دوران ظهور می‌باشد. علامه نیز در تفسیر المیزان به این روایات پرداخته و بعضی از آنها را نقل می‌کند؛^۳ از جمله از تفسیر قمی نقل می‌کند که امام علیه السلام فرمود: ایام الله سه روز است: روز ظهور قائم علیه السلام و روز مرگ و روز قیامت.^۴

همچنین از معانی الاخبار نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: ایام الله سه روز است: روزی که قائم ظهور می‌کند و روز رجعت و روز قیامت.^۵

علامه پس از ذکر این احادیث می‌گوید: مراد در این روایات بیان بعضی از مصادیق روشن ایام الله است، نه اینکه ایام منحصر به همان

۱. تفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۸۴؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۰۴.

۲. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸.

۳. همان، ج ۱۲، ص ۱۹.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

۵. معانی الاخبار، ص ۳۶۵، باب معنی ایام الله، روایت اول.

سه روز باشد؛ با این بیان، علت اختلاف دو روایت روشن می‌شود، زیرا هر یک از این روزها یکی از مصداق‌های ایام الله است و هر روایت در صدد بیان بخشی از آنها است.^۱

در هر صورت یکی از روزهای خداوند که در این آیه، خداوند نسبت به یاد آوری آن سفارش می‌کند، روزگار ظهور حق و آمدن امام غائب علیه السلام می‌باشد.

آیه هشتم

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾، بزودی آیات خود را هم در آفاق و هم در نفوسشان به آنها نشان خواهیم داد تا آشکار شود که قرآن حق است، آیا این شهادت برای پروردگار تو کافی نیست که او ناظر و گواه بر هر چیز است؟^۲

علامه طباطبایی نسبت به این آیه معتقد است که مراد از این آیات که خدا به زودی به آنان نشان می‌دهد غیر آیات آسمانی و زمینی است، که همواره دیده می‌شوند، بلکه مراد بعضی از آیاتی است که جنبه خارق عادت داشته باشد؛ ایشان در تفسیر این آیه، با توجه به روایاتی که درباره آن صادر شده است، آیه را مربوط به زمان سیطره اسلام در آخر الزمان و دوران ظهور می‌داند.^۳

۱. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۹.

۲. فصلت: ۵۳.

۳. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۵؛ ج ۱۷، ص ۴۰۴.

چند احتمال درباره مراد از آیات در آیه ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ﴾

۱. آیات و نشانه‌هایی که در قرآن آمده و خداوند وقوع آنها را در آینده و زمان بعد از نزول این آیات، خبر داده است؛ مانند: نصرت دادن پیامبر، غلبه دین او بر کفار، انتقام از قریش و غیره، که همگی همانطور که قرآن خبر داده بود واقع شد.

۲. مراد از آیات و روشن شدن حق به وسیله آن، مطلبی باشد که از آیات دیگر استفاده می‌شود، و آن اینکه خدای تعالی به زودی دین خود را به تمام معنای کلمه، ظاهر و بر همه ادیان غالب می‌سازد، به طوری که دیگر در روی زمین غیر از خدای یگانه هیچ چیزی پرستش نشود، و همای سعادت بر سر تمامی افراد نوع بشر بال بگستراند، که رسیدن چنین روزی غایت و هدف از خلقت بشر بود. فرق این وجه با وجه قبلی این است که بنا بر وجه اول روی سخن در آیه مورد بحث تنها به مشرکین مکه و پیروان ایشان است، ولی بنا بر وجه دوم، خطاب به عموم مشرکین است.

۳. مراد آن حالاتی باشد که انسان در لحظات آخر عمر پیدا می‌کند، که همه پندارهایش نقش بر آب شده، و ادعاهایی که داشت از بین رفته، و دیگر دستش از همه جا بریده، به غیر از خدای عز و جل چیزی برایش نمانده است.^۱

البته مفسرین در معنای آیه اقوالی دیگر دارند که از نقل

آنها صرف نظر می‌کنیم.^۱

روایات، مؤید احتمال دوم

علامه بعد از ذکر این سه احتمال و بررسی آنها، به ذکر احادیثی می‌پردازد که مؤید احتمال دوم است و اثبات می‌کند مقصود از آیات، سیطره نهایی و کامل اسلام در زمان ظهور حضرت حجت‌العلیّه، یا آیاتی که در آن دروان اتفاق می‌افتد، می‌باشد. در این جا روایاتی که ایشان ذکر کرده است را نقل می‌کنیم.^۲

شخصی به نام طیار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در ذیل آیه «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» فرموده: منظور فرو رفتن در زمین، و مسخ شدن، و هدف سنگ‌های آسمانی قرار گرفتن است. راوی می‌گوید پرسیدم: «حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» یعنی چه؟ فرمود: این را فعلا رها کن، این مربوط به قیام قائم علیه السلام است.^۳

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: آیات در انفس، مسخ می‌باشد و آیات در آفاق ناسازگاری روزگار است، تا قدرت خدای عز و جل را هم در نفس خود ببینند و هم در آفاق. عرضه داشتیم: «حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» چه معنا دارد؟ فرمود: منظور خروج قائم است، چون آن حقی که نزد خدا است و روزی برای خلق

۱. همان، ج ۱۷، ص ۴۰۵.

۲. همان، ج ۱۷، ص ۴۰۶.

۳. روضه کافی، ج ۸، ص ۱۶۶.

هویدا می شود و خلق او رامی بینند، او همان قائم علیه السلام است.^۱

آیه نهم

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾، و مردم را بیم ده از روزی که عذاب بر سرشان می آید.^۲

نگاه ژرف و عمیق علامه در المیزان، باعث روشنگری های ویژه و نویی نسبت به آیات الهی شده و طالبان حقیقت را متوجه زوایای جدیدی کرده است.

یکی از این موارد، توضیحاتی است که در رابطه با این آیه مطرح می کند ایشان با چند دلیل اثبات می کند که مراد از روز عذاب در آیه مذکور، روز قیامت یا روز مرگ نیست، بلکه مقصود عذاب فراگیری است که در آخر الزمان و در زمان ظهور، پیروان شرک و کفر را در بر می گیرد و تمام کسانی که مسیر خدا را طی نمی کنند ریشه کن می کند، و زمین را پُر از نور خداپرستی و یکتاپرستی می کند.^۳

مقصود از عذاب چیست؟

خداوند در آیات قبل از این آیه می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمَ تَشْخِصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ مُقْنَعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً﴾، گمان مبر که خدا، از آنچه ظالمان انجام می دهند، غافل است! بلکه آنها را برای روزی

۱. همان، ج ۸، ص ۳۸۱.

۲. ابراهیم: ۴۴.

۳. المیزان، ج ۱۲، ص ۸۲.

تأخیر انداخته است که چشم‌ها در آن از حرکت باز می‌ایستد؛ گردن‌ها را کشیده، سرها را به آسمان بلند کرده، حتی پلک چشم‌هایشان از حرکت باز می‌ماند، زیرا به هر طرف نگاه کنند، آثار عذاب آشکار است! و دل‌هایشان (از امید) خالی می‌گردد.^۱

پس از این آیات خداوند می‌فرماید: ﴿وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ...﴾؛ لذا این آیه انذار و ترساندن بعد از انذار است و میان این دو انذار از دو جهت تفاوت است:

جهت اول: اینکه انذار در آیات قبلی، انذار به عذابی است که خداوند برای روز قیامت آماده کرده است، و اما انذار در این آیه و ما بعد آن، انذار به عذاب استیصال^۲ دنیوی است. به همین علت است که عده‌ای امید نجات دارند و خداوند درباره آنها می‌گوید: ﴿فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ...﴾^۳ است.

جهت دوم: اینکه انذار اول، انذار به عذاب قطعی است که هیچ قدرتی آن را از ستمکاران و حتی از یک فرد ستمکار بر نمی‌گرداند، به خلاف انذار دوم که هر چند از امت ستمکار بر نمی‌گردد ولی از یک یا چند فرد قابل برگشت است، و لذا می‌بینیم که خدای تعالی در انذار اولی تعبیر به «و انذر الناس» کرده که کلمه «ناس» را آورده و گویای عذابی است که همه را در بردارد، ولی در انذار دوم فرموده ﴿فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ و فرموده «فَيَقُولُونَ»؛ و این خود شاهد بر این

۱. ابراهیم: ۴۲-۴۳.

۲. عذاب استیصال یعنی عذابی که اصل و ریشه را نابود می‌کند.

۳. «آن روز که ظالمان می‌گویند: «پروردگارا! مدت کوتاهی ما را مهلت ده، تا دعوت تو را بپذیریم و از پیامبران پیروی کنیم». (ابراهیم: ۴۴).

است که افرادی از عذاب دوم که همان عذاب استیصال است، استثناء می‌شوند. آری، مؤمنین هیچ وقت به چنین عذابی که به کلی منقرضشان کند مبتلا نمی‌گردند، و این عذاب مخصوص امت‌هایی است که بخاطر ظلمشان بدان دچار می‌گردند، نه تمام افراد امت؛ و لذا می‌بینیم خدای تعالی می‌فرماید: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.

از همین جا معلوم می‌شود، اینکه بعضی گفته‌اند: منظور از این روز، روز قیامت است،^۲ و یا اینکه بعضی دیگر گفته‌اند: منظور از آن، روز مرگ است،^۳ و جهی ندارد؛ بعلاوه اگر آیه مورد بحث را حمل بر عذاب قیامت کنیم، ناگزیر می‌شویم از ظاهر آیات صرف نظر نموده، دلالت سیاق را هم نادیده بگیریم، در حالی که هیچ یک جایز نیست.^۴ با توجه به این توضیحات، روشن می‌شود که جمله ﴿وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾ انذار مردم به عذاب استیصال است که نسل ستمکاران را قطع می‌کند، و این سنت الهی است که خداوند آن را در امت‌های گذشته و حتی در امت محمدی^۵ مقدر کرده که در صورت ارتکاب کفر و ستم، آنها را دچار انقراض کند.^۶

۱. «ما رسولان خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم چنان که ما بر خود فرض کردیم که اهل ایمان را نجات بخشیم». (یونس: ۱۰۳).
۲. تفسیر روح المعانی، ج ۱۳، ص ۲۴۸.
۳. تفسیر فخر رازی، ج ۱۹، ص ۱۴۲.
۴. المیزان، ج ۱۲، ص ۸۴.
۵. برای مطالعه درباره عذاب استیصال در باره امت پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه شود به تفسیر آیه ۳۳ سوره انفال در المیزان، ج ۹، ص ۶۸، مراجعه شود.
۶. المیزان، ج ۱۲، ص ۸۲.

دوران ظهور، زمان تحقق عذاب بر ستمکاران

علامه معتقد است روزی که خداوند چنین عذاب‌هایی را برای نابودی ستمکاران نازل می‌کند، همان روزی است که زمین را از آلودگی و پلیدی شرک و ظلم پاک می‌کند، و دیگر به غیر از خدا کسی در روی زمین عبادت نمی‌شود. زیرا بر اساس آیه، همه مردم زمین مورد انذار هستند و لذا دعوت عمومی است، و مقصود تمامی ساکنین عالمند، و وقتی به وسیله عذاب انقراض، شرک ریشه کن شود، دیگر جز مؤمنین و یکتا پرستان حقیقی کسی باقی نمی‌ماند، آن دوران زمان تحقق «و یکون الدین کله لله»^۱ می‌باشد؛ و همان روزگاری است که خداوند وعده آن را داده است، ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^{۲/۳}.

این تعبیر و به خصوص به قرینه آیاتی که به عنوان شاهد مطرح شده است، نشان می‌دهد که مقصود از زمان مذکور، دوره ظهور حق و فراگیری حکومت اسلام بر کره زمین است؛ دوره‌ای که با ظهور حضرت مهدی علیه السلام محقق می‌شود.

شاهد دیگری که برای این مطلب می‌توان ارائه نمود، این است که در جای دیگری از قرآن نیز کلمه عذاب برای مستکبران آمده و ظرف تحقق آن دوران ظهور می‌باشد؛ زیرا در بسیاری از روایات که

۱. «و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد». (انفال: ۳۹).

۲. «و به تحقیق در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من ارث می‌برند». (انبیاء: ۱۰۵).

۳. المیزان، ج ۱۲، ص ۸۳.

در تبیین مقصود آیه «لَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»^۱ نقل شده، آمده است: منظور از «عذاب» خروج مهدی علیه السلام و مراد از «امة معدودة» یاران آن حضرت می باشد.^۲ مرحوم علامه نیز این روایت را در تفسیر خود در ذیل همین آیه ذکر کرده است.^۳

آیه دهم

«وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشْرٌ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و سود دیگر این تجارت که مورد علاقه شماست، نصرتی از جانب خدا و فتحی نزدیک است و توای پیامبر، مؤمنان را بشارت بده.^۴ از جمله آیاتی که بر اساس روایات ناظر به ظهور امام زمان علیه السلام می باشد، آیه فوق می باشد.

علامه نیز در المیزان یکی از این روایات را ذکر می کند^۵ ایشان از علی بن ابراهیم قمی نقل می کند که امام معصوم علیه السلام درباره «وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ» فرموده است: «یعنی فی الدنيا بفتح القائم علیه السلام»؛ مقصود فتح امام قائم علیه السلام است.^۶

آیه یازدهم

«...وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

۱. هود: ۸

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۸.

۳. المیزان، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

۴. صف: ۱۳.

۵. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۱.

۶. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۶.

الصُّدُورِ؛ و خدا باطل را از بین برده و حق را به وسیله کلماتش احقاق می‌کند، همانا او دانا به نهفته‌های در سینه‌ها می‌باشد.^۱

بر اساس تفسیر علامه از این آیه، تعبیر به مضارع (ی‌محو: محو می‌کند، و ی‌حق: ثابت می‌کند) برای این است که بر استمرار دلالت کند و بفهماند مساله محو باطل و احقاق حق سنتی است که خدای تعالی آن را با کلمات خود جاری می‌سازد. و منظور از «کلمات» همان وحی است که خدای تعالی به انبیایش می‌کند، و کلام ربوبی او است که مقاصد را به انبیایش تفهیم می‌کند. ممکن هم هست مراد از کلمات خدا، نفوس انبیاء باشد، چون این نفوس شریفه خاصیت کلام را دارند، کلام از منویات پرده برمی‌دارد، نفوس انبیاء هم رازهای غیبی را هویدا می‌سازد.^۲

ایشان در ادامه با بیان دیدگاه بعضی از مفسرین^۳ که این آیه را وعده‌ای از طرف خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند، این دیدگاه را قابل قبول می‌داند.^۴

ایشان پس از بحث تفسیری به نقل روایاتی در رابطه با آیه می‌پردازد،^۵ و از جمله از تفسیر قمی روایتی از امام باقر علیه السلام می‌آورد که در قسمت پایانی آن آمده است: «وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ» یعنی خدا باطل را هر چه هم صورت حق به جانبی داشته باشد باطل نشان

۱. شوری: ۲۴.

۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۵۰.

۳. روح المعانی، ج ۲۵، ص ۳۴.

۴. المیزان، ج ۱۸، ص ۵۰.

۵. همان، ج ۱۸، ص ۵۲.

می دهد، و حق را با کلماتش احقاق و اثبات می کند؛ و منظور از «کلماته» ائمه علیهم السلام و قائم آل محمد علیه السلام هستند.^۱

با توجه به اینکه آیه، گویای سنت دائمی الهی برای احقاق حق می باشد، و از طرفی بر اساس روایت ذکر شده، این موضوع به دست ائمه اطهار علیهم السلام و از جمله امام زمان علیه السلام انجام می گیرد؛ لذا آیه شریفه وعده ای است که خبر از اثبات حق و احقاق آن، در زمان حضرت حجت علیه السلام می دهد.

آیه دوازدهم

﴿وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾؛ سوگند به عصر؛ که انسان ها همه در خسران و زیانند؛ مگر افرادی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به صبر توصیه نموده اند.^۲

علامه در تفسیر این آیات، در تبیین مقصود از «العصر»، پس از اینکه بیان می کند با توجه به مضمون دو آیه بعد، مناسب تر آن است که منظور از عصر، عصر ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، که عصر طلوع اسلام بر افق مجتمع بشری، و ظهور و غلبه حق بر باطل است؛ به ذکر دیگر دیدگاه ها می پردازد. یکی از آنها قولی است که مقصود از «عصر» را زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام و سیطره اسلام در آخر الزمان می داند. ایشان در این باره می گوید: «در بعضی از روایات

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲. عصر: ۱-۳.

آمده که منظور، عصر ظهور مهدی علیه السلام است که در آن عصر حق بر باطل به طور کامل غلبه کند.^۱ البته ایشان تنها به وجود این روایات اشاره می‌کند و به متن آنها نمی‌پردازد؛ در اینجا یکی از این روایت را ذکر می‌کنیم مفضل بن عمیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره قول خداوند که می‌فرماید: ﴿وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ سؤال کردم، امام پاسخ داد: «مقصود از عصر، عصر خروج قائم علیه السلام می‌باشد».^۲

گفتار سوم: منجی گرایی از نگاه ادیان و مکاتب

یکی از مباحث مهم در ادیان و به ویژه ادیان آسمانی، مسأله انتظار دوران ظهور نجات دهنده بشر، و موضوع منجی گرایی است. پیروان تمام آن ادیان بر اساس محتوای متون اعتقادی خود، منتظر ظهور فرد یا افرادی هستند که جایگاه رفیعی به آنها ببخشد و یا حداقل آنها را از مشکلاتی همچون جنگ‌ها و فقر و آوارگی نجات دهد.

مرحوم علامه پس از تبیین عقلی و نقلی انتظار و لزوم تحقق دوران ظهور، بر این نکته تأکید می‌ورزد که اعتقاد به دوران ظهور و انتظار آن، در میان همه امت‌ها و ملت‌های بشری سابقه داشته است؛ به گونه‌ای که در تمام دوران زندگی بشر، منجی گرایی وجود داشته و همه در انتظار ظهور منجی به سر می‌برده‌اند.

از نگاه ایشان این مسأله اختصاص به ادیان الهی و آسمانی نیز نداشته و در همه ادیان و مذاهب گوناگون که در جهان حکومت

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۶۶.

می‌کنند، مانند برهمنیسم، بودیسم، یهودیت، مسیحیت، مجوسیت و اسلام و دیگر ادیان، از کسی که نجات دهنده بشریت است، سخن به میان آمده و همه آنها ظهور کسی را که او را مصداق منجی می‌دانند، را نوید داده‌اند.^۱

ایشان در تفسیر آیه ۹۴ سوره اسراء^۲ در این رابطه بیان می‌کند که تمام وثنی‌ها اعم از برهمنی، بودایی و صابئی بنا بر آنچه در کتب مقدس آنها وجود دارد نبوت را قبول دارند؛ بدین معنا که بشری کامل، برای تکمیل مردم مبعوث می‌شود؛ و از آن به منجی یا مصلح تعبیر می‌کنند. از جمله می‌توان به «بوذه» یا «بوذاسف» و ... اشاره نمود که به عنوان مصادیق منجی مطرح می‌باشد؛^۳ از این رو وجود منجی‌گرایی حتی در منابع ادیان غیر ابراهیمی نیز مسلم است. در ادیان ابراهیمی و قبل از آن نیز این واقعیت به صورت روشن وجود دارد و علاوه بر آیات متعددی که به این مسأله اشاره کرده و بسیاری از مفسرین و از جمله علامه نیز به بیان آنها پرداخته‌اند،^۴ می‌توان به منابع ادیان مذکور که از ظهور منجی سخن گفته است اشاره نمود.

بر همین اساس می‌توان انتظار ظهور را در دو نگرش عمومی و

۱. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۳.

۲. «و مانع الناس ان يؤمنوا اذ جاءهم الهدى الا ان قالوا بعث الله بشراً رسولا»، هنگامی که هدایت به سوی مردم آمد، چیزی مانع ایمان آنان نشد، جز آن که گفتند: آیا خداوند، بشری (مثل خودمان) را رسول فرستاد؟

۳. «لا یتحاشون ذالک التحاشی عن النبوة بمعنی انبعث بشر کامل لتکمیل الناس و یعبرون عنه بظهور المنجی أو المصلح و نزول اله الی الارض و ظهوره علی اهلها فی صورة موجود ارضی و کان بوذه و بوذاسف علی ما یقال منهم». المیزان، ج ۱۳، ص ۲۰۱.

۴. در بحث بعدی به این آیات و بیانات علامه در رابطه با آنها می‌پردازیم.

خصوصی در نظر گرفت؛ چرا که از طرفی همه انسان‌ها بر اساس آموزه‌های دینی و مذهبی خود، در انتظار ظهور منجی هستند و در واقع یک نگاه فراگیر و عمومی در میان همه انسان‌ها نسبت به ظهور منجی وجود دارد؛ و از طرف دیگر یک نگاه اختصاصی و ویژه نیز نسبت به ظهور مهدی علیه السلام در جهان اسلام وجود دارد، که از آن به عنوان نگرش اختصاصی به مهدی موعود علیه السلام یاد می‌کنیم.

طبق نگاه عمومی و با توجه به اینکه تفسیر و تطبیق منجی از سوی هر یک از این مذاهب و ادیان، تحت تأثیر آموزه‌های معرفتی همان ادیان و مذاهب می‌باشد، لذا در شناسایی منجی، اختلاف نظر وجود دارد. ولی در حوزه اسلام بر اساس روایات نبوی و به خصوص روایت «المهدی من ولدی» در اینکه منجی کسی جز مهدی علیه السلام که از فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، اختلافی وجود ندارد. علاوه بر این حدیث و دیگر احادیث بی شماری که از طریق عامه و خاصه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام در ظهور مهدی علیه السلام و اینکه از نسل پیامبر می‌باشد و با ظهور خود جامعه بشری را به کمال واقعی خواهد رسانید و حیات معنوی خواهد بخشید، روایات بی شمار دیگری نیز وارد شده است،^۱ که مهدی علیه السلام فرزند بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد، و پس از تولد و غیبت طولانی، ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد؛ چنانکه با ظلم و جور پر شده باشد.^۲

۱. در فصل سوم به این احادیث پرداخته شد.

۲. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۲.

نشانه‌های ظهور

یکی از مسائلی که در بحث مهدویت دارای اهمیت ویژه و جایگاه مهمی می‌باشد، بحث «نشانه‌های ظهور» در آخر الزمان است. بر اساس روایات متعددی که از رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام به دست ما رسیده است ظهور امام زمان علیه السلام دارای علائم و نشانه‌هایی است که قبل از ظهور و یا هم زمان با ظهور اتفاق می‌افتد.

روایات و متون مربوط به این بخش از مسائلی مهدویت نیز مانند بسیاری از دیگر مسائل این موضوع، متفاوت و گاه متعارض است؛ از آنجا که اخبار مربوط به علائم ظهور، از جهت محتوا جنبه پیشگویی و خبر غیبی دارد، در نتیجه قبل از وقوع، نمی‌توان صدق و کذب آنها را اثبات نمود، و تنها از طریق علوم مربوط به روایت شناسی و به خصوص علم رجال و درایه، قابل ردّ یا اثبات می‌باشد. از آنجا که در این علوم نیز مبنای واحدی وجود ندارد، لذا در میان کسانی که در حوزه روایات و به خصوص در مباحث مهدویت کنکاش می‌کنند، در اینکه علائم ظهور چه چیزهایی است و چه تعداد می‌باشد، اختلاف دارند. از جمله کسانی که به این موضوع توجه نموده و با تلاش علمی

و نگاه عمیق خود سعی در ارائه تصویر درستی از بحث علائم ظهور نموده است، علامه طباطبایی می‌باشد. ایشان در آثار خود و به خصوص در مباحث تفسیری به بیان بخش‌هایی از این علائم پرداخته و بعضی از مسائل مربوط به علائم ظهور را مورد بررسی قرار داده است. در این گفتار به طرح این دیدگاه‌ها می‌پردازیم.

گفتار اول: تفاوت علائم ظهور با نشانه‌های قیامت

چنانچه گفته شد یکی از بحث‌های مهم در مباحث مهدویت بحث علائم ظهور می‌باشد. بحث مشابه دیگری که مربوط به آخرالزمان است و در رابطه با برپایی قیامت است، بحث «اشراط الساعة» یا نشانه‌های قیامت می‌باشد.

واژه اشراط الساعة^۱ از آیه «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ»^۲ استفاده شده و در علوم قرآنی و تفسیری، اصطلاحی رایج و فراگیر می‌باشد، و کاربرد زیادی نیز روایات و اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام دارد.

از آنجا که بر اساس آیات و روایات، زمان اتفاق علائم ظهور و قیامت در دوران آخرالزمان و پایان جهان می‌باشد، لذا بسیاری از مباحث و علامت‌های مطرح شده در هر یک از این دو، دچار خلط و

۱. اشراط جمع شرط، به معنای علامت است؛ بنابراین «اشراط الساعة» به معنای نشانه‌هایی نزدیک شدن قیامت است. این اصطلاح بر مجموع حوادثی اطلاق می‌شود که پیش از واقعه عظیم قیامت، اتفاق خواهد افتاد. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۳۶.

۲. «آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان بر پا شود؛ در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است، اما هنگامی که بیاید تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت». (محمد: ۱۷).

در هم آمیختگی شده است؛ و در نتیجه بعضی از علائم قیامت، علامت ظهور شمرده شده و یا بر عکس علامت‌هایی از ظهور به عنوان علامت قیامت مطرح شده است؛ در مواردی نیز علائم مشترک به یکی از آن دو نسبت داده شده است.

علامه معتقد است که اصطلاح «اشارات الساعة» اعم از علائم ظهور و قیامت می‌باشد، و در عین حال دامنه گسترده‌ای از زمان را در بر می‌گیرد.^۱ دامنه مفهومی اصطلاح «اشارات الساعة» از دوران بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود - بر اساس بعضی از روایات، یکی از نشانه‌های قیامت، بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد - و تا فروریختن نظام عالم و متلاشی شدن آسمان‌ها و زمین، استمرار می‌یابد.^۲

در میان این دامنه زمانی وسیع، بخشی نیز به عنوان دوران ظهور می‌باشد، که تنها به دورانی خاص، یعنی دوره پایانی هستی و پیش از فروریختن نظام عالم، محدود می‌باشد.

البته مرحوم علامه مسأله را عمیق‌تر از این می‌داند و دوران ظهور و قیامت را مراتبی از یک واقعیت می‌داند و در حقیقت این دو دوره را دارای نوعی وحدت و سنخیت می‌داند.^۳ ایشان در این زمینه می‌گویند: اگر بخواهی کتب حدیث را صفحه به صفحه ببینی، خواهی دید که روایات بسیار زیادی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در تفسیر بسیاری از آیات آمده، که یا فرموده‌اند: مربوط به قیامت است، ... و یا فرموده‌اند: مربوط به ظهور مهدی علیه السلام است؛ و این نیست مگر به خاطر وحدت و

۱. المیزان، ج ۷، ص ۳۹۰؛ ج ۱۳، ص ۳۷۷ و ج ۱۵، ص ۳۹۶.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۲۳۷ و ۲۴۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۰۶.

سنخیتی که در این معانی وجود دارد.^۱

لازم به ذکر است که مصادیق علائم ظهور و قیامت همواره یکسان نمی‌باشد، و از نظر مصداق میان آن دو، نسبت عموم و خصوص مطلق وجود برقرار است؛ زیرا همه مصادیق نشانه‌های ظهور، مصادیق نشانه‌های قیامت نیز می‌باشد، ولی برخی از نشانه‌های قیامت از نشانه‌های ظهور نخواهد بود، چرا که بعد از ظهور واقع می‌شود؛ بر این اساس مصادیقی همچون فساد و انحرافات فراگیر و عمومی، خروج سفیانی، خروج دجال، فرود آمدن عیسی علیه السلام و غیره ناظر به رخداد‌های آخر الزمان و دوران ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود،^۲ در حالی که حوادثی همچون متلاشی شدن کوه‌ها، شکافتن آسمان و... مربوط به اشراف الساعة می‌باشد؛ چنانکه خود «آخر الزمان» و رخداد‌های آن نیز به عنوان یکی از نشانه‌های قیامت می‌باشد؛ بنابراین یکی از حوادث مهمی که در آستانه قیامت رخ خواهد داد، ظهور حضرت مهدی علیه السلام و حوادث مرتبط با آن می‌باشد.

گفتار دوم: ویژگی‌های کلی آخر الزمان

روایات فراوانی که در رابطه با ملاحم^۳ و دوران آخر الزمان در متون و منابع روایی ذکر شده است، گویای به وجود آمدن فضای تیره

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۶. علامه این مطلب را درباره رجعت نیز مطرح می‌کند و در حقیقت، ظهور، رجعت و قیامت را سه مرتبه از یک حقیقت می‌داند. توضیح بیشتر این مطلب فصل سیزدهم و در بحث رجعت خواهد آمد.

۲. بحث‌های مربوط به این علامت‌ها در گفتار سوم از همین فصل خواهد آمد.

۳. ملاحم: به فتح میم و کسر حاء، جمع ملحمة: حوادث بزرگ و وقایع مهم آینده. مجمع‌البحرین، ج ۶، ص ۱۶۱.

و تاریخ در آخرالزمان و قبل از ظهور حضرت مهدی است. بر اساس این روایات در زمان نزدیک به ظهور، بسیاری از ارزش‌ها و خوبی‌ها نابود، و بدی‌ها و انحراف‌ها جای آنها را می‌گیرد و حتی لباس ارزش به خود می‌گیرد. به عبارت دیگر در آن زمان معروف تبدیل به منکر، و منکر تبدیل به معروف می‌شود، و فضای بسیار نابودکننده‌ای نسبت به دین و معارف الهی ایجاد می‌شود.

علامه طباطبایی نیز در ذیل بعضی از آیات و در ضمن تفسیر آنها، به برخی از این روایات پرداخته و معتقد است که در میان این اخبار، روایات قطعی و صحیح و قابل استناد نیز وجود دارد. ایشان در ضمن مباحث مربوط به اوصاف انسان‌های صالحی که در دوره آخرالزمان برای اصلاح جهان می‌آیند، به نقد شرایط فعلی جامعه اسلامی می‌پردازد و از گستردگی رذائل و انحرافات در میان مسلمانان و جامعه اسلامی، ابراز ناراحتی و تعجب می‌کند؛ و پس از آن می‌گوید: اگر ما رذائل موجود در جامعه کنونی را آمارگیری کنیم، خواهیم دید که همان رذائلی است که اخبار غیبی امامان علیهم‌السلام و پیشگویی‌هایشان از آخرالزمان از آن رذائل خبر داده‌اند، و آن روایاتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده، هر چند مجموع آنها از آفت دسیسه و تحریف سالم نمانده، اما جریان حوادث چهارده قرن گذشته و وقایعی که تا کنون رخ داده، آن اخبار را تصدیق کرده است، اخباری که از منابع هزار و چند سال قبل گرفته شده و نویسندگان آنها بیش از هزار سال قبل و یا نزدیک به هزار سال قبل می‌زیسته‌اند. علاوه بر اینکه آن اخبار از حوادث و وقایعی خبر

می‌دهد که هنوز واقع نشده و انسان‌های قرون گذشته هم انتظار زنده بودن و دیدن آن وقایع رانداشته‌اند پس چاره‌ای جز این نداریم که به صحت آن اخبار و صدورش از منبع وحی اعتراف کنیم.^۱

لذا علامه با وجود پذیرش تحریف و دس در این روایات، برای استحکام بخشیدن به بحث و رد این مطلب که روایات ملاحم قابل استناد نیست، به کثرت آن روایات و وقوع خارجی بعضی از آن حوادث و صحت نسبت کتب ملاحم به مؤلفان و قدمت آن‌ها و کثرت نقل از کتب اشاره می‌کند.

علامه پس از بیان مطلب فوق، به ذکر دو نمونه از این روایات می‌پردازد، و با اینکه متن آنها طولانی می‌باشد، ولی آنها را به صورت کامل در تفسیر المیزان ذکر می‌کند؛ که حاکی از اهمیت موضوع از نگاه ایشان می‌باشد.^۲ این دو حدیث، یکی روایت علی بن ابراهیم قمی از ابن عباس است که حاکی از گفتگوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلمان رضی الله عنه درباره علائم آخرالزمان و قیامت^۳ می‌باشد؛^۴ و دیگری روایتی است که مرحوم کلینی با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در بخشی از سخن خود، به تبیین احوال

۱. المیزان، ج ۵، ص ۳۹۴.

۲. همان.

۳. گرچه در این روایات سخن از علائم قیامت است ولی چنانچه در گفتار اول همین فصل آمد، و علامه نیز قبل از ذکر روایت تصریح می‌کند، مقصود علائمی است که در دوران آخرالزمان و قبل از ظهور و مدت زمانی قبل از قیامت اتفاق می‌افتد.

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۳ تا ۳۰۷؛ علامه این روایت را در المیزان، ج ۵، ص ۳۹۴ به بعد ذکر کرده است.

آخرالزمان می‌پردازد.^۱ در این جا برای رعایت اختصار، به نقل عناوین کلی مطرح شده در این دو روایت می‌پردازیم:

ضایع شدن نماز، حج و دیگر عبادات، توجه به ظواهر مساجد و معابد، بر پا نشدن عبادات حقیقی، کهنه شدن قرآن و تفسیر و توجیه شدن آن بر اساس هوا و هوس‌ها، جمع شدن مردم در مساجد برای غیبت و سخنان باطل.

از بین رفتن حق و اهل آن، فراگیری جور و ستم، سلطه و سروری اهل باطل بر اهل حق و رونق نفاق.

وارونه شدن دین و تعطیل شدن احکامش، کهنه و از بین رفتن شعائر دین، حرام شدن حلال الهی و حلال شدن حرام الهی.

تسلط امرای جور و وزیرای فاسق و ستمگر، و امارت زنان و کودکان و اشرار امت بر مردم.

بسته شدن راه خیر و باز شدن راه شر، تعطیل شدن امر به معروف و نهی از منکر، معروف شدن منکرات و زشت شمردن معروف‌ها.

گسترش معصیت و فسق به صورت علنی، رواج بی بند باری و فراگیری گناهانی چون: دروغ، غیبت، زنا، همجنسگرایی، قطع رحم، همسایه آزاری، شرب خمر، ربا، ریا، بدعت گذاری، قمار، قسم دروغ، لهو و لعب و رقص و آواز خوانی، خونریزی و قتل و غارت، پرداخت نشدن زکات و خورده شدن اموال اقربای رسول خدا ﷺ (خمس)، دزدی، کم‌فروشی و خیانت، احتکار، درمان کردن امراض با شراب و سفارش به آن، خوردن بیت‌المال، جفا به والدین، و ...

۱. روضه کافی، ج ۸، ص ۴۲ تا ۴۶؛ علامه این روایت را در المیزان، ج ۵، ص ۳۹۶ ذکر کرده است.

پیروی مردم از شهوات و تمایل به هوا و هوس‌ها، ورود زنان به کارهای مردانه و تمایل مردان به رفتارهای زنانه، انحرافات شدید جنسی و معضلات فراوان اخلاقی، کم شدن ازدواج و رواج طلاق. مشکلات اقتصادی و معیشتی، رواج ربا و رشوه در بازار مسلمین، و بی‌اعتنایی اغنیاء و توانمندان به فقراء و مساکین. خونریزی و رعب و وحشت فراوان در جامعه و سلطه شرق و غرب بر امت اسلامی.

مسلط شدن زنان بر شوهرانشان و بر خلاف میل آنها کار کردن. بی‌اثر شدن نصیحت و مسخره شدن مؤمنین و صالحین و اجراء نشدن حدود.

و ...

علامه پس از نقل این دو روایت می‌گوید: در این زمینه اخبار بسیار دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت آن جناب علیهم السلام به یادگار مانده، که این دو حدیث که ما نقل کردیم از نظر معنا جامع‌ترین آنها است و احادیث آخر الزمان در حقیقت شکفته و تفصیل کلیاتی است که آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱ بر آن دلالت می‌کند.^۲

گفتار سوم: علانم و حوادث خاص قبل از ظهور

علاوه بر روایاتی که از معصومین علیهم السلام درباره ویژگی‌های کلی و

۱. (مانده: ۵۴). مباحث مربوط به این آیه، در فصل نهم گذشت.

۲. المیزان، ج ۵، ص ۴۰۰.

عمومی آخرالزمان نقل شده است، روایات زیادی نیز درباره شرایط و علائم خاصی که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام اتفاق می‌افتد، در منابع روایی شیعه و سنی وجود دارد.

از آنجا که علائم مطرح شده در این روایات در عین فراوانی، متفاوت می‌باشد، لذا علمایی که به این علامت‌ها پرداخته‌اند، تقسیمات و دسته‌بندی‌هایی مختلفی را برای این علائم تنظیم کرده‌اند.^۱

گرچه در آثار مرحوم علامه بحث منسجم و منظمی در رابطه با این نوع از علائم وجود ندارد، و در نتیجه بحثی از انواع و اقسام آن نیز بیان نکرده است؛ ولی در ضمن مباحث تفسیری و به مناسبت‌های مختلف به بعضی از علائم ظهور توجه نموده و بحث‌هایی را در رابطه با آنها مطرح نموده است. گرچه دامنه این مباحث گسترده نیست و تمام جوانب بحث را شامل نمی‌شود، ولی به علائم اصلی و مهمی که در روایات قطعی و مسلم نقل شده است، پرداخته شده است. ما نیز در این مباحث، علامت‌های ذکر شده از طرف ایشان را بیان می‌کنیم.

۱ و ۲. خروج سفیانی و خسف بیداء

بر اساس روایات و اخبار ملاحم، یکی از علامت‌های ظهور، شورش و خروج فردی معروف به سفیانی است. وی اندکی قبل از

۱. عمده کتاب‌هایی که به مباحث مهدیت پرداخته‌اند، این علائم و اقسام آن را نیز مورد بررسی قرار داده‌اند. در این زمینه می‌توان به: کتاب الغیة طوسی، کتاب الغیة نعمانی و بحار الانوار، ج ۵۲ مراجعه نمود.

ظهور امام زمان علیه السلام، در سرزمین شام شورش می‌کند و لشکری را برای خود فراهم می‌کند و جنایات فراوانی نیز مرتکب می‌شود. او پس از تسلط بر منطقه شام، به طرف عراق و حجاز حرکت می‌کند و به کشتار گسترده‌ای دست می‌زند. از روایات استفاده می‌شود که ورود سفیانی به عراق و حجاز مصادف با ظهور حضرت مهدی است و لذا لشکری از طرف آن حضرت برای مقابله با سفیانی حرکت می‌کند هنگامی که لشکر سفیانی به منطقه بین مدینه و مکه به نام «بیداء»^۱ می‌رسد، به امر الهی تمامی لشکر او به استثناء چند نفر محدود، در زمین فرو رفته و نابود می‌شوند. از این واقعه در روایت به نام «خسف بیداء» نام برده شده است.^۲

علامه در چند جا از جمله در تفسیر آیات ﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنْتَ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ﴾^۳ متعرض موضوع سفیانی می‌شود و بعد از بیان معنای آیات مذکور، می‌گوید: آنچه در معنا و تفسیر این چهار آیه گذشت ظاهر آیات

۱. بیداء در لغت به معنای بیابان وسیع می‌باشد، و نام منطقه‌ای میان مکه و مدینه است.

لسان العرب، ج ۳، ص ۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۴۶.

۲. غیبة نعمانی، ص ۲۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۴۶.

۳. «و اگر ببینی، هنگامی که کفار به فزع می‌افتند، پس هیچ راه فراری ندارند و هیچ چیز از خدا فوت نمی‌شود، بلکه از مکانی نزدیک گرفتار می‌شوند. و گفتند: به قرآن ایمان آوردیم، ولی چگونه از مکانی دور به ایمان توانستند رسید؟ با اینکه قبلاً به آن کفر ورزیدند و از مکانی دور آن را نادیده رها می‌کردند. میان ایشان و آرزوهایشان مانعی افکند، چنان که با نظایر ایشان از پیش همین رفتار را نمود، همانا آنها در شکی سخت بودند». (سبأ: ۵۱ تا ۵۴)

مزبور بود و روایات بسیار از طرق شیعه و سنی رسیده، که آیات مورد بحث ناظر به فرو رفتن لشکر سفیانی در بیابان بیداء که یکی از علامت‌های ظهور مهدی علیه السلام و متصل به آن است، می‌باشد.^۱

ایشان پس از اتمام مباحث تفسیری، به نقل روایات مربوط به سفیانی و سرانجام او و لشکر ستمکارش می‌پردازد؛^۲ این روایات عبارتند از:

در الدر المنثور است که حاکم -وی حدیث را صحیح دانسته - از ابی هریره روایت کرده که در ذیل آیه ﴿وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا...﴾ گفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در آینده مردی در عمق دمشق خروج می‌کند که او را سفیانی می‌گویند، و عموم پیروانش از قبیله کلب هستند، دست به کشتار می‌زند، و حتی شکم زنان را پاره می‌کند، و کودکان را به قتل می‌رساند، تا آنکه قبیله قیس علیه او قیام کند و او قیس را بکشد، و جایی را از ستم خود خالی نگذارد و در این هنگام مردی از اهل بیت من خروج می‌کند، تا به سفیانی می‌رسد، و ستونی از لشکر خود را به سرکوبی وی می‌فرستد، و ایشان را منهزم نموده شکست می‌دهند، سفیانی با همراهان خود راه می‌افتد تا به بیداء می‌رسد، در آن سرزمین دچار خسف می‌شوند، و در زمین فرو می‌روند، و احدی از ایشان باقی نمی‌ماند، مگر کسی که سرگذشت آنان را برای مردم خبر دهد».^۳

علامه پس از نقل این حدیث می‌گوید: این روایت از طرق

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۹۱.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۳۹۲.

۳. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۴۱.

اهل سنت بسیار زیاد نقل شده است، بعضی مختصر و بعضی مفصل؛ و آن را از طرق مختلفه از ابن عباس، ابن مسعود، حذیفه، ابی هریره، جد عمرو بن شعیب، ام سلمه، صفیه، عائشه، و حفصه، همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و نفیره، همسر قعقاع، و نیز از سعید بن جبیر روایت کرده‌اند.^۱

همچنین روایتی را از تفسیر قمی از امام باقر نقل می‌کند که در بخشی از آن آمده است: «وقتی قائم علیه السلام به سر زمین بیداء برسد، لشکر سفیان در برابرش صف آرای می‌کند، پس خدای عز و جل زمین را دستور می‌دهد، تا پاهای ایشان را در خود فروبرد، و بگیرد، و در باره همین مورد است، که خدای عز و جل می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ﴾ یعنی می‌گویند: اینک ما به قائم آل محمد علیه السلام ایمان آورده‌ایم؛ «وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ... وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾ یعنی بین آنان و عذاب نشدن، حائل ایجاد می‌شود، «كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ﴾ یعنی آنهایی که قبل از ایشان مکذبین بودند، و هلاک شدند، «مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ»^۲.

در جای دیگری^۳ نیز روایتی را از تفسیر برهان نقل می‌کند که جابر از امام باقر علیه السلام روایت آورده که در ضمن حدیثی طولانی در وصف خروج سفیانی فرموده است: در آخر الزمان وقتی سفیانی خروج می‌کند با لشکرش در بیداء - بیابانی گسترده - لشکرگاه

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۹۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۳. المیزان، ج ۴، ص ۳۷۹.

می‌سازد؛ پس صدایی از آسمان ندا می‌دهد: ای بیداء این مردم را با خسف (فرو بردن در زمین) نابود کن! پس زمین می‌شکافد و به جز سه نفر که خدا صورت‌هایشان را به پشت برگردانده باقی نمی‌ماند، و این سه نفر از کلابند، و آیه زیر درباره آنان نازل شده که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهَ فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا ...﴾^۱

ایشان در ذیل آیه ۵۳ سوره مبارکه فصلت^۲ نیز به روایتی درباره آیاتی که خداوند در زمان قیام به مردم نشان می‌دهد، اشاره می‌کند، که در آن نیز از خسف و فرو رفتن در زمین سخن گفته شده و به نظر می‌رسد، منظور همین خسف بیداء و فرورفتن لشکر سفیانی باشد.^۳

روایت مذکور از شخصی به نام طیار است که از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که درباره ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ می‌فرماید: «خسف و مسخ و قذف. قال: قلت: ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ﴾ قال: دع ذا ذاك قيام القائم»؛ امام فرمود: منظور فرو رفتن در زمین، و مسخ شدن، و هدف سنگ‌های آسمانی قرار گرفتن است. راوی می‌گوید: پرسیدم ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ﴾ یعنی چه؟ فرمود: این را فعلا رها کن، این مربوط به قیام قائم علیه السلام است.^۴

۱. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۲ و ۳.

۲. ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾. بزودی آیات خود را هم در آفاق و هم در نفوسشان به آنها نشان خواهیم داد تا آشکار شود که قرآن حق است، آیا این شهادت برای پروردگار تو کافی نیست که او ناظر و گواه بر هر چیز است؟

۳. المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۶.

۴. کافی، ج ۸، ص ۱۶۶، ح ۱۱۸.

۳. خروج دجال

یکی دیگر از مواردی که از علایم ظهور شمرده شده و علامه نیز به آن اشاره کرده است، خروج دجال است.

علامه در پاسخ به سؤالی درباره دجال می‌گوید: راجع به اصل دجال یعنی شخص دروغ‌گو و دروغ‌پرداز، روایات بسیاری وارد است که قبل از ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه خروج می‌کند، و مردم را گمراه می‌نماید؛ و اما درباره خصوصیاتش روایاتی وارد است که قابل اعتماد نیست؛ مثل اینکه دجال شخصی است که به الاغی سوار می‌شود و حرکت می‌کند؛ و یمینا و یسارا جنت و نار با او حرکت می‌کنند. در روایات اهل تسنن نیز دجال آمده است، و تولد دجال هم روایت شده است، و حتی روایت است که به رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دادند و حضرت تشریف بردند، یا او آمد، و یک حرف‌هایی زده شده است، که البته قابل اعتماد نیست؛ مثل اینکه مثلاً طول الاغش یک فرسخ است؛ الاغ یک فرسخی؟!^۱

گرچه بر اساس پاسخ فوق ایشان روایات مربوط به تشریح خصوصیات دجال را غیر قابل اعتماد می‌داند، ولی در تفسیر المیزان بعضی از روایات که به اصل وجود دجال و عملکرد کلی او و نیز سرانجام او مرتبط می‌شود، را نقل کرده است؛ که این روایات را ذکر می‌کنیم.

۱. مهر تابان (طبع جدید)، متن، ص ۳۶۰؛ رساله لب اللباب (طبع جدید)، ص ۲۹۶.

خروج دجال یکی از نشانه‌های آخر الزمان

علامه در ضمن برشمردن نشانه‌های آخر الزمان، از خروج دجال نیز نام می‌برد؛^۱ و روایتی را ذکر می‌کند که او را یکی از عذاب‌های دوران آخر الزمان معرفی می‌کند^۲ بر اساس روایتی، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره آیه ﴿وَلَنذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾^۳ فرموده‌اند: عذاب ادنی دابه و دجال است.^۴

یهود، دجال را از نژاد خود می‌دانند!

در الدر المنثور است که ابی‌عالیه می‌گوید: یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده، عرضه داشتند: دجال که در آخر الزمان ظهور می‌کند از ماست و از خصائصش این و آن است؛ و خیلی درباره او غلو کردند و امر او را بزرگ جلوه دادند و گفتند که چنین و چنان می‌کند. خدای تعالی در پاسخ آنان این آیات را فرستاد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۵ و به رسول گرامی صلی الله علیه و آله خود دستور داد تا از فتنه دجال به خدا پناه ببرد، و فرمود: ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ

۱. المیزان، ج ۷، ص ۳۹۱.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۷۱.

۳. «و هر آینه ما عذاب نزدیک را زودتر از عذاب بزرگ به آنها می‌چشانیم، شاید باز گردن». (سجده: ۲۱).

۴. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۳۲.

۵. «همانا کسانی که در آیات خدا بدون هیچ دلیلی که از ناحیه خدا برایشان آمده باشد، مجادله می‌کنند جز این نیست که کبر و نخوت درونی دارند و جدالشان به جایی نمی‌رسد، پس تو، به خدا پناه ببر، همانا او شنوا و بیناست». (غافر: ۵۶).

مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱ یعنی از خلقت دجال.^۲ همچنین در همان کتاب آمده که: ابن ابی حاتم از کعب الاحبار روایت کرده که در ذیل آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ» گفت: این آیه در باره یهودیان نازل شد، البته در باره این عقیده آنها که منتظر امر دجال هستند.^۳

سیوطی در جای دیگری نیز از ابن جریر نقل کرده که در تفسیر آیه «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ» گفته است: می‌گویند یهودیان معتقد بودند که در آخر الزمان پادشاهی خواهند داشت که دریا تا زانویش، و ابرها تا فرق سرش می‌رسند، آن قدر بلند بالا است که مرغان را از بین آسمان و زمین با دست می‌گیرد، و با او کوهی از نان و نهری از آب است.^۴

البته مرحوم علامه در تطبیق آیات مذکور با این روایات مناقشاتی دارند، که در جای خود آمده است.^۵

تکذیب دجال به وسیله حضرت خضر علیه السلام

در المیزان^۶ در ضمن توضیح درباره زندگی حضرت خضر علیه السلام آمده است: از اخبار متفرقه‌ای که از امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده،

۱. «سوگند می‌خورم، آفرینش آسمانها و زمین بزرگتر و مهمتر از آفرینش مردم است، اما بیشتر آنها این مطلب را نمی‌دانند». (غافر: ۶۷).

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۵۳.

۳. همان.

۴. همان.

۵. المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴۸.

۶. همان، ج ۱۳، ص ۳۵۳.

برمی آید که حضرت علیه السلام تاکنون زنده است و هنوز از دنیا نرفته است؛ و از قدرت خدای سبحان هیچ دور نیست که بعضی از بندگان خود را عمری طولانی دهد و تا زمانی طولانی زنده نگهدارد. برهانی عقلی هم بر محال بودن آن نداریم و به همین جهت نمی توانیم انکارش کنیم. علاوه بر اینکه در بعضی روایات از طرق عامه سبب این طول عمر هم ذکر شده است؛ در روایتی که الدر المنثور از دارقطنی و ابن عساکر از ابن عباس نقل کرده اند، چنین آمده که: او فرزند بلا فصل آدم علیه السلام است، و خدا بدین جهت زنده اش نگه داشته تا دجال را تکذیب کند.^۱

کشته شدن دجال به دست حضرت عیسی علیه السلام

علامه از کتاب الدر المنثور نقل می کند که ابن مردویه از ابی هریره روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی نمانده که پسر مریم به عنوان حکم عدل در بین شما نازل شود و دجال را به قتل برساند.^۲

۴. طلوع خورشید از مغرب

یکی دیگر از علائم آخرالزمان، طلوع خورشید از مغرب است. این موضوع در روایات متعدد و در منابع شیعی و سنی آمده است، و به نظر می رسد با توجه به کثرت و شهرت این روایات، نمی توان اصل

۱. الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۳۴.

۲. المیزان، ج ۵، ص ۱۴۴؛ به نقل از: الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۴۲.

آن را رد نمود؛ گر چه ممکن است در معنا و مقصود آن و نیز زمان وقوع آن، اختلاف دیدگاه وجود داشته باشد.

علامه این حادثه را از علائم آخرالزمان شمرده و بعضی از روایات مربوط به آن را نیز ذکر کرده است؛^۱ اما مشخص نکرده که این اتفاق، از علائم ظهور می‌باشد یا علائم قیامت. البته با توجه به دیگر روایات و منابعی که این علامت را ذکر کرده‌اند، و آن را از نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام دانسته‌اند، به نظر می‌رسد دیدگاه علامه نیز این باشد که حادثه مذکور از علائم ظهور می‌باشد.^۲

نکته‌ای که باید به آن توجه نمود، این است که اگر در بعضی از روایات نیز این حادثه از نشانه‌های قیامت شمرده شده، نباید آن را معارض علامت بودن ظهور گرفت؛ زیرا در مبحث اول همین گفتار گذشت که علائم قیامت شامل علائم ظهور نیز می‌باشد و لذا در بسیاری از روایات به علائم ظهور، اشراف الساعة نیز گفته شده است. در هر صورت احادیثی که در این رابطه در آثار علامه آمده

۱. المیزان، ج ۷، ص ۳۹۱.

۲. مرحوم صدوق این روایات را در بابی با عنوان «باب حدیث الدجال و ما يتصل به من أمر القائم علیه السلام» ذکر نموده است؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۲۵. همچنین مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در باب «ذکر طرف من العلامات الکائنة قبل خروجه علیه السلام» و باب «باب ذکر علامات قیام القائم علیه السلام و مدة أيام ظهوره و شرح سیرته و طريقة أحكامه و طرف مما یظهر فی دولته» آورده است؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۳۵. اینها نشان می‌دهد این علماء این علامت را از علائم ظهور می‌دانند. بعلاوه بعضی از روایات صراحت دارد که تحقق طلوع خورشید از مغرب، مربوط به قبل دران ظهور است؛ مراجعه شود به: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱؛ تحف العقول، ص ۲۸۸؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۸۵؛ تاویل الآیات الظاهرة، ص ۱۷۳.

است،^۱ به شرح زیر می‌باشد:

عیاشی در تفسیر خود نقل می‌کند که زراره و حمران و محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که در ذیل جمله «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا...»^۲ فرمودند: مقصود از این آیات طلوع آفتاب از مغرب و خروج جنبنده زمین و پدید آمدن دود است. که انسان اگر به گناه اصرار ورزد و عمل ایمانی بجا نیاورد و این آیه‌ها ظاهر شود، ایمانش سودی نخواهد داشت.^۳

علی بن ابراهیم قمی نیز در تفسیر خود می‌گوید: پدرم از صفوان از ابن مسکان از ابی بصیر از امام باقر علیه السلام برایم چنین روایت کرد که آن جناب در تفسیر جمله «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ...» فرموده: این آیت الهی عبارت است از طلوع آفتاب از مغرب، کسانی که در چنین روزی ایمان بیاورند ایمانشان بی‌فایده است.^۴

و در الدر المنثور است که ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که در تفسیر جمله «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» فرموده است: این آیات عبارت است از طلوع آفتاب از مغربش.^۵ علامه پس از ذکر این احادیث می‌گوید: مسأله طلوع آفتاب از

۱. المیزان، ج ۷، ص ۳۹۰؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۴، ص ۱۶۵.
 ۲. «روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید در آنروز، ایمان کسی که از قبل ایمان نیاورده یا در مدت ایمانش کسب خیری نکرده است، نفعی به حالش نخواهد داشت». (انعام: ۱۵۸).

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۱۲۸.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۵. الدر المنثور، ج ۳، ص ۵۷.

مغرب در روایات بسیاری از طرق شیعه از امامان اهل بیت علیهم السلام و از طرق اهل سنت از جمعی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبیل ابی سعید خدری، ابن مسعود، ابی هریره، عبد الله بن عمر، حذیفه، ابی ذر، عبد الله بن عباس، عبد الله بن ابی اوفی، صفوان بن عسال، انس، عبد الرحمن بن عوف، معاویه، ابی امامه و عایشه و غیر ایشان وارد شده و البته در مضمون آنها اختلاف فاحشی وجود دارد.^۱

امکان طلوع خورشید از مغرب

از آنجا که طلوع خورشید از مغرب بر خلاف روند عادی و قانون طبیعی موجود است، لذا در نگاه بسیاری از دانشمندان و حتی افراد معمولی، این مسأله امری غیر ممکن و غیر قابل تحقق به نظر رسیده، در نتیجه برخی این روایات را جعلی و دروغ دانسته و بسیاری نیز آن را نوعی بیان سمبلیک و رمز گونه از یک حقیقت غیر قابل فهم می‌دانند.^۲

ولی علامه در تبیین امکان طلوع خورشید از مغرب، می‌گوید: نظریه‌های علمی امروز انکار ندارد که ممکن است روزی کره زمین بر خلاف حرکتی که تا آن روز شرقی بوده حرکت غربی کند، و یا دو قطب آن تغییر یافته، و جای قطب شمال و جنوب عوض شود؛ حال یا به طور تدریج، هم چنان که رصدخانه‌ها آن را پیش بینی نموده‌اند و یا آنکه یک حادثه جهانی و عمومی جوّی این تحول را یک مرتبه به وجود بیاورد. البته همه این سخنان در جایی است که کلمه طلوع

۱. المیزان، ج ۷، ص ۳۹۱.

۲. دادگستر جهان، ص ۲۲۰؛ حکومت جهانی مهدی (عج)، ص ۱۷۶.

خورشید از مغرب در روایات رمزی درباره سرّی از اسرار حقایق نبوده باشد.^۱

۵. صیحه آسمانی

از دیگر علائمی که در روایات آمده است، صیحه آسمانی که به معنای صدای بسیار بلندی که در فضای زمین و آسمان به گوش می‌رسد، می‌باشد. علامه در چند موضع از کتاب المیزان، از این صیحه که در زمان ظهور به گوش می‌رسد، سخن گفته و روایاتی را ذکر کرده است.^۲

از جمله در تفسیر سوره شعراء، از علی بن ابراهیم قمی نقل می‌کند که در ذیل آیه «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^۳ می‌گوید: پدرم از ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: گردن‌هایشان - یعنی گردن‌های بنی امیه - با آمدن صیحه‌ای آسمانی به نام صاحب الامر، نرم و خاضع می‌شود.^۴ علامه پس از نقل این حدیث، به وجود روایات مشابه آن، در کتاب‌هایی مثل: روضه کافی، کمال الدین، ارشاد مفید و غیبت طوسی، اشاره می‌کند^۵ با توجه به عنایت ایشان به روایات نقل شده در این کتاب‌ها، آنها را ذکر می‌کنیم

۱. المیزان، ج ۷، ص ۳۹۱.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۴۹ و ۱۵۰ و ج ۱۵، ص ۲۵۴.

۳. «اگر می‌خواستیم از آسمان آیه‌ای به ایشان نازل می‌کردیم که گردن‌هایشان در مقابل آن خاضع شود». (شعراء: ۴).

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۲۸.

۵. المیزان، ج ۱۵، ص ۲۵۴.

مرحوم مفید از ابو بصیر روایت می‌کند که می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم درباره آیه ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ فرمود: خداوند این را در آینده انجام خواهد داد. پرسیدم: درباره چه کسانی؟ فرمود: بنی امیه و پیروان آنها. گفتم: آیه و علامتی که اتفاق می‌افتد چیست؟ فرمود: خورشید از ظهر تا بعد از ظهر ثابت می‌ماند، و صورت و سینه‌ای در آن پدیدار می‌شود...^۱

شیخ صدوق، کلینی و شیخ طوسی از عمر بن حنظله نقل می‌کند که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: پنج علامت قبل از قیام قائم علیه السلام اتفاق می‌افتد: صیحه آسمانی و خروج سفیانی و فرو رفتن در زمین، قتل نفس زکیه و خروج یمانی... راوی می‌گوید: من آیه ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ را قرائت کردم و پرسیدم: آیا مقصود از آن صیحه است؟ امام فرمود: اگر چنین شود گردن‌های دشمنان خدا خاضع می‌شود...^۲

البته در دیگر روایات، و نیز در کتاب‌های مربوط به مهدویت، درباره ماهیت این صیحه و چگونگی آن، و نیز کسی که این فریاد را سر می‌دهد، بیان‌های گوناگون و بحث‌های مفصلی مطرح شده است؛ که به علت عدم تعرض علامه به این بخش از مباحث، از ذکر آن خودداری می‌کنیم.^۳

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۰؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰؛ الفیة للطوسی، ص ۴۳۶. چنانچه ملاحظه می‌شود، در این احادیث علاوه بر صیحه آسمانی، علائم دیگری مانند: پیدا شدن صورت و سینه در خورشید، قتل نفس زکیه، خروج یمانی و غیره نیز آمده است؛ که به علت پرداخته نشدن به آنها در آثار علامه، از توضیح آنها خودداری می‌کنیم.

۳. مراجعه شود به منابع مربوطه و به خصوص به منابع مذکور در پاورقی قبل.

ع. زمینه سازان ظهور

در کنار حوادثی که گفته شد، قیام‌ها و حرکت‌هایی، از طرف بعضی از شیعیان و پیروان امام زمان علیه السلام نیز در زمان نزدیک به ظهور صورت می‌گیرد، که به نظر می‌رسد این تلاش‌های جهادی و نظامی نوعی فراهم نمودن زمینه برای ظهور آن حضرت می‌باشد. در روایات نیز به بعضی از این جریانات اشاره شده است؛ از جمله علامه در تفسیر سوره اسراء،^۱ روایتی را از تفسیر برهان ذکر می‌کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ»^۲ می‌فرماید: «قوم یبعثهم الله قبل قیام القائم - لا یدعون لآل محمد و ترا الا أخذوه و کان وَعْدًا مَفْعُولًا»، قبل از قیام قائم علیه السلام قومی برانگیخته شود که هیچ خونی از آل محمد علیهم السلام را بدون انتقام نگذارند و انتقام همه خون‌های ریخته شده از اهل بیت علیهم السلام را بگیرند، و این وعده‌ای است که محقق خواهد شد.^۳

البته قیام‌های مهم و گسترده‌ای مانند: قیام سید یمانی، خروج سید حسنی، قیام سید خراسانی و غیره نیز در احادیث مطرح شده است،^۴ که مرحوم علامه به هیچ یک از این قیام‌ها اشاره نکرده است.

۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۴۳.

۲. «پس زمانیکه موعد انتقام اول فرا رسید بندگان جنگجو و نیرومند خود را بر شما برمی‌انگیزیم تا آنجا که درون خانه‌ها را نیز جستجو کنند». (اسراء: ۵).

۳. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۳.

۴. الغیبة للطوسی، ص ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۴۶ و ۴۵۲؛ الغیبة للنعمانی، ص ۲۵۳، ۲۵۹ و ۲۸۹؛ کمال الدین، ص ۳۲۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۴۲ و ۳۰۴؛ ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۵ و ...

فصل یازدهم

قیام مهدوی

نقطه اوج در بحث مهدویت، طلوع خورشید هدایت و قیام امام خوبی‌ها برای روشن کردن فضای زمین و معطر نمودن عالم هستی است؛ امری که تمام انبیاء و اولیاء در طول تاریخ در انتظار آن بوده و نوید رسیدن چنین روزی را داده‌اند.

بر اساس روایات، پس از بروز سلسله‌ای از اتفاقات خاص و مهم، که نقش علائم ظهور و نشانه‌های آمدن منجی را ایفاء می‌کند و در گفتار پیشین به بعضی از آنها پرداختیم هنگامه قیام و حرکت امام زمان علیه السلام و اصحاب ایشان، برای اقامه حق و از بین بردن باطل از پهنه زمین فرا می‌رسد. چگونگی این قیام حضرت و یاران ایشان، و اتفاقاتی که در آن زمان رخ می‌دهد، موضوعی است که در این فصل به آن می‌پردازیم.

گفتار اول: چگونگی قیام

الف. آغاز قیام

علامه در تفسیر المیزان، روایاتی را نقل می‌کند که فضای اولین

مراحل ظهور را ترسیم می‌نماید.^۱

ایشان از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل می‌کند که وی در ذیل آیه «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ»^۲ گفته است: پدرم از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابی خالد کابلی، برایم حدیث کرد که امام ابی جعفر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، گویا همین الآن می‌بینم قائم علیه السلام را که به حجر تکیه داده است، آن گاه مردم را در رعایت حقش به خدا سوگند می‌دهد، و می‌فرماید: ایها الناس! هر کس با من در باره خدا محاجه کند، من اولی به خدا هستم. ایها الناس! هر کس با من درباره آدم علیه السلام محاجه کند، من اولی و نزدیکتر از سایرین به آدم علیه السلام هستم. ایها الناس! هر کس با من درباره نوح علیه السلام محاجه کند، من از هر کس دیگر اولی به نوح علیه السلام می‌باشم. ایها الناس! هر کس با من در باره ابراهیم علیه السلام سخن گوید و احتجاج کند، من خود از هر کس دیگر نزدیک‌تر به ابراهیم علیه السلام هستم. ایها الناس! هر کس با من درباره موسی علیه السلام محاجه کند، من خود اولای به موسی علیه السلام هستم. ایها الناس! هر کس با من در خصوص عیسی علیه السلام محاجه کند و آن جناب را به رخ من بکشد، من خود از هر کس دیگر نزدیک‌تر به عیسی علیه السلام هستم. ایها الناس! هر کس با من در خصوص محمد صلی الله علیه و آله محاجه کند، من خود از هر کس دیگر به محمد صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر و اولایم. ایها الناس! هر کس با من در خصوص کتاب خدا محاجه کند، من از هر کس دیگر به کتاب خدا نزدیک‌ترم. آن گاه به مقام ابراهیم علیه السلام می‌آید، و دو رکعت نماز

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۹۳.

۲. «و اگر ببینی، هنگامی که کفار به فزع می‌افتند، پس هیچ راه فراری ندارند.» (سبأ: ۵۱).

می خواند، و با سوگند به خدا حق خود را بیان می کند. امام ابی جعفر علیه السلام سپس فرمود: به خدا سوگند او مضطری است که در آیه شریفه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾^۱ آمده است. اولین کسی که با او بیعت کند، جبرئیل و سپس سیصد و سیزده نفر از یاران او می باشند.

امام علیه السلام در ادامه، اصحاب حضرت را توصیف، و سپس روبرو شدن سپاه امام و لشکر سفیانی و فرو رفتن سفیانی و یارانش - که در علائم ظهور توضیح داده شد - و پیروزی های بعدی را بیان می کند.^۲

همچنین در جای دیگری از تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آیه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ...﴾ درباره قائم آل محمد علیه السلام نازل شده، به خدا سوگند مضطر او است، که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می خواند و خدای عز و جل را می خواند، پس او اجابتش می فرماید و وی را خلیفه در زمینش می سازد.^۳

ایشان در جای دیگری درباره شروع قیام امام زمان علیه السلام می گوید: در روایت است که چون حضرت قائم علیه السلام ظهور کنند اول دعوت خود را از مکه آغاز می کنند؛ به این طریق که بین رکن و مقام پشت به کعبه نموده، و اعلان می فرمایند؛ و از خواص آن حضرت سیصد و

۱. «یا آنکه درمانده را وقتی که او را بخواند، اجابت کند و محنت از او بردارد و شما را جانشینان این سرزمین کند، چگونه با این خدا، خدایی هست؟ چه کم متذکر می شوید». (نمل: ۶۲).

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵ و ۲۰۴. مرحوم علامه به بخش های مربوط به بعد از نابودی سفیانی اشاره نکرده است.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۹؛ المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۱.

شخصت نفر در حضور آن حضرت مجتمع می‌گردند.^۱

ب. ابزار و شیوه‌های قیام

یکی از پرسش‌های رایج در بحث‌های مهدویت درباره ابزاری است که در زمان قیام امام زمان علیه السلام مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ ابزاری که امام علیه السلام به وسیله آنها، تمام انسان‌ها را به دین اسلام هدایت می‌کند، و حق و عدالت را در تمام زمین گسترش می‌دهد. سؤالات مهمی که در این زمینه مطرح می‌شود، این است که آیا امام علیه السلام از طریق جنگ بر جهان تسلط پیدا می‌کند، یا راه دیگری انتخاب می‌کند؟ در صورت بروز جنگ، آیا ایشان از شمشیر و ابزار جنگی دوران گذشته استفاده می‌کنند؟ و یا از وسائل جنگی مدرن و پیشرفته بهره می‌برند؟ در هر صورت آیا صحیح است که در این جنگ، کشتارها و خونریزی‌های گسترده رخ می‌دهد؟!

از آنجا که در روایات مهدویت، تعبیر «قیام بالسیف»^۲ و مانند آن وجود دارد، طبعاً مطرح شدن پرسش‌های بالا امری طبیعی و عادی است. ولی آنچه باعث اهمیت و حساسیت بیشتر موضوع شده است، سیاه‌نمایی‌ها و تبلیغات منفی مخالفین مهدویت در این رابطه است. از دیر زمان تا کنون، و به خصوص در فضای رسانه‌ای کنونی، دو حرکت تبلیغاتی منفی درباره قیام حضرت مهدی علیه السلام وجود داشته است.

۱. مهر تابان (طبع قدیم)، ص ۲۲۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۶ به بعد؛ کتاب الغیبة للطوسی، ص ۴۶۷؛ الغیبة النعمانی، ص ۲۳۲.

از طرفی، در کتاب‌ها و مقالات به ظاهر علمی، بر استفاده امام علیه السلام از شمشیر و اسب تأکید می‌شود، و به ویژه در فضای رسانه و در قالب فیلم، تصویری قرون وسطایی از امام به نمایش گذاشته می‌شود و چنین القاء می‌کند که منجی مورد نظر اسلام در عصر تمدن و پیشرفت، با شیوه‌های جنگی هزار و چهارصد سال پیش، و با گرز و شمشیر و اسب، با دشمنان خود می‌جنگد و با این شیوه می‌خواهد بر تمام زمین نیز تسلط پیدا کند!

از سوی دیگر چنین القاء می‌کنند که قیام امام علیه السلام با جنگ‌های گسترده و خانمان سوز همراه است، و در نتیجه بسیاری از انسان‌ها جان خود را از دست می‌دهند و جوی خون به راه می‌افتد! و فقط تعداد اندکی از یاران و پیروان حقیقی او از این خونریزی‌ها و فضای وحشتناک نجات پیدا کرده و در زمین باقی می‌مانند!^۱

۱. در دهه ۱۹۸۰ کنفرانس شناخت حضرت مهدی علیه السلام در فلسطین اشغالی و شهر تل آویو برگزار شد، تا به تاثیر اعتقاد به مهدویت میان مسلمان به ویژه شیعیان پردازد. در این کنفرانس، به این نتیجه رسیدند که هویت سیاسی شیعه و عامل کامیابی آنها، اعتقاد به مهدی عجل الله فرجه است و چنین نتیجه گرفتند که تشیع به اسم امام حسین علیه السلام قیام می‌کنند و به اسم امام زمان علیه السلام قیامشان را حفظ می‌کنند. از آن پس بود که هالیوود به عنوان بزرگترین کمپانی فیلم سازی در آمریکا، توجه بیشتری به موضوع منجی کرد و اهمیت آن را درک نمود، و تاثیر مهدویت را در تعارض با خواسته‌های خود دید و سعی کرد تا ضد آن فیلم بسازد و ماجرا را به گونه‌ای دیگر جلوه دهد.

هالیوود که به تاثیر تصویر در فرهنگ سازی و تغییر مبانی فکری و اعتقادی جوامع ایمان آورده بود، به سرعت به ساخت و تهیه فیلم‌هایی دست زد که به نوعی به آخرالزمان و ظهور منجی می‌پرداخت.

موضوع مهمی که همواره دست مایه هالیوود بوده، ایجاد جو ناامنی و اضطراب و وحشت و ترور است که مقدمه‌ای برای پذیرش قدرت برتر و حاکمیت خشن و

با توجه به این فضای تهاجمی و خطرناک، لازم است به صورت علمی به این موضوع پرداخته شود، تا تصویر حقیقی و صحیحی از قیام حضرت مهدی علیه السلام ارائه گردد.

گرچه مرحوم علامه در هیچ کجا به صورت مستقیم به بررسی این موضوع نپرداخته و بحثی با این عنوان را مطرح نکرده است، ولی مباحث و مبانی ارائه شده از طرف ایشان درباره دوره آخرالزمان، کمک شایانی در فهم درست و دقیق این موضوع می‌کند. اینک، با توجه به این مبانی - که در فصل‌های مختلف این نوشته مورد بررسی قرار گرفته است - به تبیین ابزار قیام و پاسخ‌گویی به پرسش‌های مطرح شده می‌پردازیم.

علامه معتقد است اصل جهاد به عنوان یک اصل اسلامی و تاکتیک اساسی در پیشبرد اهداف الهی و هدایت جامعه بشری، قابل انکار نیست؛ و آیات قرآن و جوب جهاد و مبارزه عملی با مستکبرین

بی‌رحمانه به شمار می‌رود.

بر اساس یکی از سرفصل‌های راهبردی غرب، که در بعضی از این فیلم‌ها نیز به تصویر کشیده می‌شود، در زمان آخرالزمان، دنیا به پایان خود می‌رسد و چیزی جز انهدام گسترده و نابودی نسل بشر باقی نمی‌ماند.

فیلم «نوستر آداموس»، «مردی که می‌آید» و «روز بعد» نمونه‌هایی از این فیلم‌ها هستند؛ در حالی که در بعضی دیگر، افرادی باقی می‌مانند که در زندگی دوباره به تجدید تلاش و ایجاد حکومت صیهونیست می‌پردازند، مانند فیلم «حکومت آتش»، «نبرد آخر»، «روز استقلال» و «آرماگدون».

هالیوود با ساخت این فیلم‌ها قصد دارد ترس و وحشت ناشناخته و در عین حال هولناک و عظیمی را در دیدگان مخاطب ساده و بی‌دفاع خود ماندگار سازد، تا تعبیر اصلی آخرالزمان ناشی از کتب غیر آسمانی مانند تلمود را به خورد مخاطب دهد، و نگاه جامعه انسانی را نسبت به منجی حقیقی منفی کند. برگرفته از کتاب پیشگویی و آخرالزمان (با اضافات)، به نقل از سایت تبیان.

و سرکشان را در هر زمان واجب و لازم می‌داند. روشن است که روی آوردن اسلام به جهاد به عنوان اصل دومی و از روی ناچاری است، و قبل از هر چیز تلاش می‌کند تا با ارائه راهکارهای علمی و فرهنگی، موانع هدایت انسان‌ها را برطرف کند و همگان را به راه راست هدایت نماید؛ ولی در صورت مقاوت و ممانعت افراد سرکش و لجوج - که علاوه بر خود، دیگران را نیز از معارف الهی و دست یابی به کمالات انسانی محروم می‌کنند - به عنوان ضرورت و با وجود شرایط مناسب، دستور واکنش عملی و جنگ و جهاد را صادر می‌کند.^۱

جهاد به عنوان واجبی الهی، از احکام اسلامی و مربوط به همه زمان‌ها، از جمله زمان ظهور و قیام حضرت حجت علیه السلام است؛^۲ پس بدیهی است که آن حضرت نیز در مسیر پیشبرد اهداف الهی خود از این وسیله استفاده نموده و با رعایت موازین شرعی و اخلاقی آن،^۳ با ستمکاران به مبارزه پردازد.

۱. المیزان، ج ۲، ص ۶۶ و ج ۴، ص ۱۶۴.

۲. در رابطه با دیدگاه مرحوم علامه درباره جهاد و تبیین ایشان نسبت به این حکم اسلامی، ر.ک: المیزان، ج ۲، ص ۶۷؛ ج ۴، ص ۱۶۴ و ج ۹، ص ۱۱۵؛ تعالیم اسلام، ص ۳۵۰؛ ترجمه سنن النبی، ص ۸۵.

۳. از نگاه اسلام، مقصود از جهاد، آدم کشی و ظلم نیست؛ بلکه این امور را ناپسند و حرام می‌داند؛ و لشکریان مسلمان را موظف به رعایت موازین شرعی و اخلاقی می‌کند. و به همین جهت دستور می‌دهد تا مسلمانان، نه تنها در شرایط معمولی بلکه حتی در حال جنگ نیز شریف‌ترین روش را طی کنند، و هرگز آب را به روی دشمن نیندازند، آتش سوزی به راه نیاندازند، به دشمن شیبخون نزنند، زنان و کودکان و پیران ناتوان و کسانی را که قوه دفاع ندارند را نکشند، و دستور اکید داده که با اسرای جنگی به نرمی و ملاحظت رفتار کنند و به ایشان احسان نمایند؛ و در مجموع اسلام از هر کاری که از قساوت و پستی و وحشی‌گری سرچشمه گرفته باشد و شرف انسانیت و جوانمردی آن را نپذیرد منع نموده است.

علاوه بر این، مرحوم علامه ضمن اشاره به وعده‌های مکرر الهی در قرآن مبنی بر سیطره اسلام به عنوان دین حق بر سراسر زمین در آینده، تصریح می‌کند که تحقق این وعده جز در پرتوی جهاد فراگیر و گسترده ممکن نیست؛ جهادی که شالوده شرک و نفاق را برمی‌چیند.^۱ ایشان پس از بیان این مطلب، به اشکال عده‌ای که پیروزی نهایی اسلام را در قالب جهاد نمی‌دانند، اشاره و بیان می‌کند که بعضی توهم کرده‌اند که این وعده الهی مستلزم تشریح حکم جهاد نیست؛ چون ممکن است این وعده خداوند به وسیله مصلحتی غیبی، و بدون توسل به جهاد و دیگر اسباب ظاهری، محقق و غرض حاصل گردد.^۲ علامه در پاسخ به کلام مذکور می‌گوید: این حرف با جمله «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» در آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ، كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَ لَيُمْكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ، وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي، لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»^۳ منافات دارد، زیرا استخلاف وقتی تحقق می‌یابد که عده‌ای از بین بروند و عده‌ای دیگر جای آنان را بگیرند؛ پس در این جمله مساله قتال نهفته است. علاوه بر اینکه آیه

۱. «القرآن يبوح بالوعد بيوم للمؤمنين على أعدائهم لا يتم أمره الا بانجاز الأمر بهذه المرتبة من القتال، و هو القتال قامة اخلاص في التوحيد». الميزان، ج ۲، ص ۶۶.

۲. الميزان، ج ۲، ص ۶۷.

۳. «خدا به کسانی که از شما ایمان آورده و عمل‌های صالح کرده‌اند وعده داده است، که بطور قطع ایشان را خلیفه در زمین می‌کند، همانطور که نیاکان ایشان را کرد، و بطور قطع دینی را که برایشان پسندیده در دسترسشان قرار می‌دهد، تا کسی جلوگیرشان نباشد و بطور یقین بدانند که بعد از دوران وحشت دوران امنیتی برایشان پدید می‌آورد، تا مرا بپرستند و چیزی شریکم نسازند». (نور: ۵۵).

۵۴ سوره مائده که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱ به وضوح اشاره دارد، که به زودی به امر خدا، دعوتی حق و نهضتی دینی به پا خواهد شد؛ و معلوم است که چنین دعوت و نهضتی بدون جهاد و خونریزی تصور ندارد، به خصوص که در آن از تعبیر ﴿أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ استفاده شده است که ظهور در جنگ و جهاد دارد.^۲

با توجه به این مطالب^۳ روشن می شود که اصل جنگ و جهاد در قیام مهدوی امری قطعی و مسلم می باشد؛ و بدیهی است که وقتی جهاد بر اساس آرمان های الهی و انسانی، و در چارچوب ضرورت و با رعایت اصول اخلاقی باشد، نمی تواند مورد اعتراض و اشکال قرار بگیرد؛ و از سوی دیگر از آنجا که این جهاد مقدس نیز مانند هر حرکت جنگی دیگر، ابزار و تکنیک های مناسب و نیز پیامدهای طبیعی خود را در پی دارد، لذا هیچ انسان عاقلی نمی تواند استفاده از سلاح و وسائل جنگی متعارف در جهاد، و بروز پیامدها و نتایج آن

۱. «هان ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما مرتد از دین خود شود، بداند که خدای تعالی به زودی قومی را جایگزین ایشان می کند، که دوستشان دارد و آنان نیز خدا را دوست می دارند، نسبت به مؤمنین متواضع و افتاده حال، و نسبت به کفار متکبر و قاهرند در راه خدا جهاد می کنند، بدون اینکه از ملامت سرزنش کنندگان باکی داشته باشند».

۲. المیزان، ج ۲، ص ۶۷ و ج ۵، ص ۳۸۴ و ۳۸۱.

۳. البته روایات و احادیث فراوانی نیز به جهاد مسلحانه در زمان قیام امام مهدی علیه السلام تصریح می کند، که در بیانات علامه نیامده است. مراجعه شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۶ به بعد؛ کتاب الغیبة للطوسی، ص ۴۶۷؛ الغیبة النعمانی، ص ۲۳۲.

که کشته و مجروح شدن بعضی از انسان‌ها، آوارگی و غیره است - را زیر سؤال ببرد.

از دیدگاه این مفسر بزرگ، در کنار لزوم رعایت موازین شرعی و اخلاقی در جنگ و جهاد، براساس قرآن و به حکم فطرت، بر جامعه اسلامی واجب است که همیشه و در هر حال تا آنجا که می‌تواند و به همان مقداری که احتمال می‌دهد دشمنش مجهز باشد، مجتمع صالحش را به انواع ابزار آلات جنگی مناسب مجهز کند.^۱

با توجه به این مسأله، بدیهی است که در زمان ظهور نیز از همین حکم الهی و فطری پیروی خواهد شد، و در عین استفاده از تکنیک‌ها و سلاح‌های مناسب و بروز، در راستای رعایت قوانین دینی و اخلاقی بیان شده، از هیچ یک از سلاح‌های کشتار جمعی و غیر مجاز، بهره برداری نخواهد شد.

در پایان این قسمت ذکر دوباره این مطلب لازم است که در هر صورت در زمان قیام امام زمان علیه السلام در آخرالزمان، جنگ و جهاد خواهد بود، و به صورت طبیعی عده زیادی نیز جان خود را از دست خواهند داد؛ ولی این مسأله ناشی از سرکشی و طغیانی کسانی است که زیر بار حق نمی‌روند، و امام علیه السلام از روی ناچاری و برای نجات بشر و پاک سازی زمین از شرک و ضلالت، و پس از اتمام حجت‌های مکرر، به مقابله با آنها می‌پردازد.

۱. این وجوب، از عمومیت امر در آیه ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ﴾، (انفال: ۶۰) که ناظر به امری طبیعی و فطری که همان قانون دفاع می‌باشد، نشأت گرفته است. المیزان، ج ۹، ص ۱۱۴.

گفتار دوم: علل گرایش عمومی به امام زمان علیه السلام

از مجموع ادله و نیز کنکاش در بسترها و زمینه‌های ظهور و حوادث بعد از آن به دست می‌آید که قیام امام علیه السلام با گرایش و مقبولیت عمومی در میان توده‌های مردم مواجه می‌شود، و در نتیجه مردم با علاقه و اشتیاق و با اختیار و آزادی تمام، حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام را پذیرا می‌شوند و به ایشان می‌پیوندند.

این گرایش و پذیرش فراگیر، عوامل و علت‌های متعددی دارد، که از میان بیانات مرحوم علامه می‌توان به چند مورد از آنها دست یافت؛ از جمله:

۱. مطابقت حرکت امام زمان علیه السلام با فطرت و انتظار انسانی

از نگاه علامه، محتوای اعتقادی و رفتاری و به صورت کلی ایدئولوژی مهدویت، صد در صد با فطرت خدادای که در نهاد انسان‌ها قرار داده شده است، و باعث شده است در طول تاریخ به دنبال رسیدن به دوران تحقق و بُروز حق و حقیقت و در نتیجه دست یابی به کمال انسانی باشد، انطباق دارد؛ و به همین علت، بشر این حرکت خالص اسلامی را همان گمشده فطری خود می‌یابند و در مقابل آن تسلیم و آن را با جان و دل می‌پذیرند.^۱

ایشان در پاسخ به سؤالی از دکتر کُربن، پس از تبیین ضرورت عقلی و فطری تحقق دوران ظهور می‌گویند: در آن روز عموم افراد در

۱. رسالت تشیع در دنیای امروز، ص ۱۰۹. همچنین ر.ک: المیزان، ج ۴، ص ۹۸.

سایه واقع‌بینی و حق‌پرستی، خوش‌بختی واقعی خود را به دست آورده، و در مهد امن و امان مطلق و بی‌مزاحمت هرگونه ناملازمات فکری به سر خواهند برد.^۱

طبق این بیان علامه، واقع‌بینی و حق‌پرستی که در نهاد انسان‌ها وجود دارد باعث دست‌یابی به امنیت و آسایش در دوران ظهور می‌شود. ایشان در جای دیگر تحقق این دوران را به دست خود مردم دانسته و می‌گوید: به حکم ضرورت آینده جهان روزی را در برخواهد داشت که در آن روز جامعه بشری پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا همزیستی نماید، و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال شوند. و البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان خواهد بود، و رهبر چنین جامعه‌ای، منجی جهان بشری و به لسان روایات، مهدی علیه السلام خواهد بود.^۲

از مجموع این سخنان روشن می‌شود که عموم مردم در زمان قیام امام زمان علیه السلام و اطلاع از انگیزه‌ها و آرمان‌های آن حضرت، نه تنها در برابر ایشان مقابله و ایستادگی نمی‌کنند، بلکه با رغبت و اشتیاق به سوی گم‌شده دیرین خود می‌روند و آن را می‌پذیرند.

۲. مرعوب شدن دشمنان

از جمله عواملی که می‌تواند باعث جنگ و شدت آن شود، دلگرمی دشمن به پیروزی و در پی آن مقاومت بیشتر است؛ اما اگر

۱. شیعه (خسروشاهی)، ص ۹۱.

۲. شیعه در اسلام، ص ۲۳۲.

کسی در جبهه نبرد احساس ترس و شکست کند و امیدی به فرجام کار خود نداشته باشد، به زودی شکست خورده و نابود می شود و یا در مقابل دشمن خود، تسلیم می شود، و جنگ به پایان می رسد. لذا «ترس» عاملی تعیین کننده‌ای در جنگ بوده و نقش مؤثری در مشغول کردن مردم به جنگ و درگیری دارد.

بر اساس روایات، در زمان قیام امام مهدی علیه السلام، ترس و رعب در دل دشمنان ایشان می افتد و خداوند او را با رعب نصرت می دهد. مرحوم علامه نیز ذیل آیه اول سوره نحل^۱ نقل می کند که از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرت درباره آیه مذکور، می فرماید: «هو أمرنا أمر الله عز و جل فلا يستعجل به يؤيده بثلاثة أجناد: الملائكة و المؤمنون و الرعب...»؛ این امر خدا همان امر ما است که نباید در آن عجله شود، و خداوند امر ما را با سه لشکر کمک می کند: به وسیله ملائکه، مؤمنین و ترس.^۲

۱. ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛ امر خدا آمدنی است، پس درباره آن شتاب نکنید، او منزّه و برتر است از آنچه آنها شرک می ورزند.

۲. مرحوم علامه این حدیث را به این صورت در المیزان نقل می کند: و فی کتاب الغیبة، للنعمانی باسناده عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابي عبد الله عليه السلام: فی قوله عز و جل: ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ قال: هو أمرنا أمر الله عز و جل فلا يستعجل به يؤيده بثلاثة أجناد: الملائكة و المؤمنون و الرعب... المیزان، ج ۱۲، ص ۲۲۳.

ولی چنین حدیثی با واژه «و الرعب» در کتاب نعمانی نیامده است؛ بلکه این روایت در دو جای کتاب مذکور و با تعبیر «و الرعب» آمده است. این دو موضع عبارتند از:

علی بن أحمد عن عبید الله بن موسی العلوی قال حدثنا علی بن الحسن عن علی بن حسان عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابي عبد الله عليه السلام فی قول الله عز و جل أتی أمر الله فلا تستعجلوه قال هو أمرنا أمر الله عز و جل أن لا تستعجل به حتی يؤيده الله بثلاثة أجناد الملائكة و المؤمنین و الرعب و خروجه عليه السلام كخروج رسول الله صلى الله عليه وآله و ذلك قوله تعالى كما أخرجك ربك من بيتك بالحق. الغيبة للنعمانی، ص ۱۹۸.

با توجه با نکته فوق، روشن می‌شود که یکی از عوامل پیشرفت قیام حضرت، ترسی است که سراسر وجود دشمنان را احاطه می‌کند و باعث می‌شود که با وجود همه امکاناتی که در اختیار دارند، مقاومت چندانی نکنند و همین امر باعث کمتر شدن جنگ‌ها و تسلیم شدن مردم در مقابل امام مهدی علیه السلام می‌شود.

۳. همراهی انسان‌های شاخص با امام علیه السلام

به نظر می‌رسد یکی دیگر از اموری که در بالا بردن مقبولیت امام زمان علیه السلام و سرعت بخشیدن در پذیرش رهبری آن حضرت مؤثر است، همراهی بعضی از انسان‌های شاخص، مانند حضرت

→ حدثنا علي بن أحمد عن عبيد الله بن موسى العلوي عن علي بن الحسن عن علي بن حسان عن عبد الرحمن بن كثير عن أبي عبد الله ع في قول الله عز وجل أتى أمر الله فلا تستعجلوه فقال هو أمرنا أمر الله عز وجل ألا تستعجل به حتى يؤيده الله بثلاثة أجناد الملائكة والمؤمنين والرعب وخروجه كخروج رسول الله صلى الله عليه وآله وذلك قوله عز وجل ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ﴾. الغيبة للنعماني، ص ۲۴۳.

مرحوم مجلسی نیز همین را روایت را از کتاب نعمانی نقل می‌کند و در آن نیز تعبیر (الرعب) آمده است. [الغیبة للنعمانی] عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ قَالَ هُوَ أَمْرُنَا أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَا نَسْتَعْجِلُ بِهِ يُؤَيِّدُهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادٍ بِالمَلَائِكَةِ وَالمُؤْمِنِينَ وَالرُّعْبِ وَخُرُوجِهِ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۶.

علاوه بر این در هیچ منبع روایی دیگری نیز، این حدیث با تعبیر «الركب» نیامده است. لذا به صورت قطع می‌توان به خطا لفظی و وجود اشتباه نوشتاری از سوی مرحوم علامه و یا اشتباه چاپی در نشر کتاب، پی برد.

البته علامه منبع دیگر این حدیث را کتاب الغیبة مفید می‌داند که این نیز خطا می‌باشد و چنین چیزی صحیح نیست. «مؤلف»

عیسی علیه السلام،^۱ و حضرت خضر^۲ نیز بعضی از اصحاب رجعت^۳ باشد. از آنجا که بر اساس ادله قطعی - که مورد پذیرش مرحوم علامه نیز می باشد - این عده از انسان های الهی در قیام امام مهدی علیه السلام ایشان را همراهی و بر اساس رهبری آن حضرت عمل می کنند، لذا بسیاری از پیروان این دسته از انسان ها مانند مسیحیان جهان - که پیامبر و یا بزرگان خود را در صف یاران امام زمان علیه السلام مشاهده می کنند، نه تنها مقاومت نمی کنند، بلکه خود نیز به آن حضرت می پیوندند.

۴. نابودی ریشه انحراف و گمراه کردن مردم

از جمله کارهایی که در زمان قیام امام مهدی علیه السلام انجام می گیرد، از بین رفتن شیطان می باشد. علامه در تفسیر آیات **«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»**^۴ و در بیان مقصود از وقت معلوم می گوید: ادله این دلالت را دارد که روز «وقت معلوم» که سرآمد مهلت ابلیس است، روز اصلاح آسمانی بشر است که ریشه فساد به کلی کنده می شود و جز خدا کسی پرستش نمی گردد.^۵

۱. بحث نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان و همراهی با امام زمان علیه السلام و اقتدای وی به امام در گفتار پنجم همین فصل خواهد آمد.

۲. در گفتار سوم از فصل پنجم، و در ذکر علامت ظهور گذشت که حضرت خضر علیه السلام در زمان ظهور امام زمان علیه السلام حضور دارد و دجال را تکذیب و حضرت را در قیامت یاری می کند.

۳. مباحث مربوط به رجعت و نیز اسامی بعضی از رجعت کنندگان، در فصل سیزدهم می آید.

۴. «شیطان گفت: پروردگارا پس مرا تا روزی که خلیق مبعوث می شوند مهلت بده! پروردگارت گفت: تو از مهلت داده شدگانی؛ تا روز وقت معلوم». (حجر: ۳۶ الی ۳۸)

۵. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۱.

ایشان پس از این مطلب، روایاتی را نقل می‌کند که حاکی از کشته شدن و نابودی ابلیس در زمان ظهور است.^۱

بدیهی است با ریشه کن شدن ریشه فساد و وسوسه و انحراف، درگیری‌ها و نبردها کمتر، و مسیر هدایت شدن انسان‌ها و گرایش آنها به حق هموارتر می‌شود.

گفتار سوم: مواجهه با مخالفین و سرنوشت آنها در هنگامه قیام

حضرت مهدی علیه السلام بر اساس اسلام و آموزه‌های حقیقی آن قیام می‌کند، و بر همین اساس برای تحقق معارف اسلام حقیقی و در رأس آن حاکمیت امامت به عنوان اساسی‌ترین اصل در اسلام، تلاش می‌کند،^۲ و در این راستا به مبارزه با مخالفین و معاندین می‌پردازد. این مبارزه را می‌توان در دو جبهه مبارزه با منحرفان، و مبارزه با کفار و مشرکان، در نظر گرفت.

الف. سرنوشت دشمنان اهل بیت علیهم السلام

از اولین اقدامات امام علیه السلام مقابله با مخالفین و دشمنان

۱. همان، ج ۱۲، ص ۱۷۵. تفصیل بحث نابودی شیطان در زمان ظهور در گفتار پنجم از همین فصل خواهد آمد.

۲. بر اساس روایات فراوانی که به دست ما رسیده است، هیچ چیز در اسلام مهمتر از ولایت اهل بیت علیهم السلام نیست. از جمله امام باقر علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»، اسلام بر پنج چیز بنا شده است: بر نماز، زکات، روزه، حج و ولایت؛ و هیچ کدام به اهمیت ولایت نیست. الکافی، ج ۲، ص ۱۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۳۲۹.

اهل بیت علیهم السلام می باشد. البته واضح است که مقابله حضرت با آنها، بعد از اتمام حجت و پذیرفته نشدن حق از سوی آنها می باشد.

علامه در ذیل آیه ۱۰۷ سوره هود،^۱ روایتی را از حمران نقل می کند که می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آنها (مخالفان) ما را مسخره می کنند و به یکدیگر می گویند تعجب نمی کنید از مردمی که معتقدند خداوند قومی را از جهنم بیرون می آورد و با اولیای خودش در بهشت قرارشان می دهد؟! امام صادق علیه السلام فرمود: مگر نخوانده اند کلام خدا را که می فرماید: ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾^۲ مقصود از بیرون آمدن از آتش و رفتن در بهشت آتشی است غیر از جهنم و بهشتی است غیر از آن بهشت؛ و این عده که از آتش بیرون می آیند، با اولیای خدا همنشین نخواهند شد. آن گاه اضافه فرمود: آری، به خدا سوگند میان اولیای خدا و این عده از مردم منزلتی فاصله است، چیزی که هست من نمی توانم حرف بزنم (و از روی این اسرار پرده بردارم)، آری کار اینان از یک حلقه تنگ تر است، قائم علیه السلام هم که ظهور کند اول به این عده می پردازد.^۳

ایشان پس از ذکر این حدیث، درباره اینکه امام علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام هم که ظهور کند اول به این عده می پردازد، توضیح می دهد که این مطلب یعنی هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور کند،

۱. ﴿وَخَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾؛ و ایشان تا زمانی که آسمانها و زمین هست در آن (جهنم) جاودانه خواهند بود، جز آنچه پروردگارت بخواهد، بدرستی که پروردگارت هر چه بخواهد می کند.

۲. «و قبل از آندو بهشت، دو بهشت دیگر دارند». (الرحمان: ۶۲).

۳. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۵.

اول به کار این عده که اهل حق را استهزاء می‌کنند، می‌پردازد و از آنان انتقام می‌گیرد.^۱

ب. سرنوشت کافران و مشرکان

از مجموع آیات و روایاتی که فضای قیام حضرت مهدی علیه السلام را تبیین می‌کند و با ضمیمه احکام اسلام مبنی بر وجوب جهاد و مقاتله با کفار و مشرکین،^۲ چگونگی برخورد و سرانجام کسانی که اسلام را به عنوان دین حق نپذیرند و به دین باطل خود پافشاری کنند، روشن است؛ زیرا توجه به این ادله که دلالت بر وجوب مبارزه با کافران و مشرکان می‌کند، و حاکی از مبارزه نهایی با این گروه که منجر به سیطره کامل اسلام در زمین می‌شود، می‌باشد، به دست می‌آید که با آغاز قیام صالحان در آخرالزمان، مبارزه با کافران و منکران وجود خداوند، وارد مرحله جدیدی می‌شود و این عده از انسان‌های گمراه در صورت عدم پذیرش اسلام، به طور کلی نابود شده و بساط کفر و الحاد برای همیشه از زمین جمع می‌شود.^۳

گرچه نسبت به پایان دوره زندگی کافران و مشرکان در عصر ظهور جای اختلاف و تردیدی نیست؛ ولی نسبت به اهل کتاب و برخورد امام علیه السلام با آنها، روایات متفاوت و در نتیجه دیدگاه‌های

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۴۰.

۲. برای اطلاع از بیانات علامه در رابطه با احکام اسلام در خصوص جهاد و مبارزه با کفار و مشرکان، ر.ک: المیزان، ج ۲، ص ۶۵ و ج ۱۸، ص ۲۸۱؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۵، ص ۱۱۱؛ تعالیم اسلام، ص ۳۵۲.

۳. مراجعه شود به آیات و روایاتی که در گفتار دوم از فصل نهم، مورد بررسی قرار گرفته است؛ به خصوص ذیل آیه دوم و سوم.

مختلفی وجود دارد.

مرحوم علامه نیز در چند موضع به این موضوع پرداخته و آن را مورد بررسی قرار داده است. از جمله در ذیل آیات ۱۴ و ۶۴ سوره مائده ابراز می‌کند که از تعبیر ﴿وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۱ برداشت می‌شود که یهود و نصاری و به طور کلی اهل کتاب تا قیامت باقی هستند.^۲

البته ایشان در کنار این وجه، احتمال دیگری نیز مطرح می‌کنند بیان می‌کند که شاید منظر تداوم نفرت و دشمنی و نبود محبت و مودت بین آنها باشد، که قرآن برای بیان این مطلب، از تعبیر «الی یوم القیامة» استفاده کرده است.^۳

همچنین در جای دیگر و در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه آیا روایاتی که می‌گویند: «همه در زمان حضرت مهدی علیه السلام مسلمان می‌شوند» درست است؟ می‌گویند: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ سُبِّحْتَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَخَذُكُمْ بَيْنِكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾^۴ ظاهراً روایت فوق،

۱. «... تا قیامت بینشان دشمنی و کینه را تحریک کردیم».

۲. المیزان، ج ۶، ص ۳۶ و ج ۹، ص ۲۵۶.

۳. «الآیات ... لا تخلو من ظهور ما فی بقائهم الی یوم القیامة ان لم تکن کنایة عن ارتفاع المودة بینهم ارتفاعاً أبدياً». المیزان، ج ۹، ص ۲۵۶.

۴. «(یاد کن) هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی، من تو را بر گرفته، و به سوی خویش بالا می‌برم، و تو را از (آلایش) کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم، و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی که کافر شده‌اند قرار خواهم داد. آنگاه فرجام شما به سوی من است، پس در آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردید میان شما داوری خواهم نمود». (آل عمران: ۵۵).

مخالف با این قسمت از آیه است که می‌فرماید: ﴿وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، زیرا این جمله می‌رساند که کفار^۱ تا روز قیامت وجود دارند. در روایتی نیز آمده است که: «حضرت از آنها جزیه می‌گیرد».^۲

البته ایشان در المیزان درباره همین آیه می‌گویند: لکن انصاف قضیه این است که آیه (وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) دلالت ندارد بر اینکه یهودیان به عنوان اهل کتاب تا روز قیامت باقی هستند.^۳

از سیوطی نیز نقل می‌کند که ابن مردویه از ابی هریره روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی نمانده که پسر مریم به عنوان حکم عدل در بین شما نازل شود و دجال را به قتل برساند و خوک را بکشد،^۴ و صلیب را که باز شعار مسیحیان است بشکند، و در بین اهل ذمه جزیه بر قرار کند، تا اهل ذمه به حکومت اسلام مالیات سرانه پردازند و در آن روز مال بسیار می‌شود و سجده برای خدای رب العالمین به تنهایی خواهد شد.^۵

در هر صورت این تعابیر نشان می‌دهد که باقی بودن اهل کتاب در زمان ظهور و دریافت جزیه از آنها به عنوان یک احتمال جدی از سوی مرحوم علامه مطرح بوده است.

۱. علامه در المیزان تصریح می‌کند که منظور از کفار در این جا یهود است. المیزان، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲. در محضر علامه طباطبایی، ص ۱۱۶، سؤال ۲۷۵.

۳. المیزان، ج ۵، ص ۱۳۶.

۴. شاید منظور این باشد که خوک را تحریم کند. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۳۵.

۵. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۴۲؛ المیزان، ج ۵، ص ۱۴۴.

در عین حال علامه در آثار خود ادله و روایات دیگری را نقل می‌کند که از آنها استفاده می‌شود که علاوه بر پایان کفر و شرک زمین در عصر ظهور، دوره ادیانی مثل یهودیت و مسیحیت نیز به پایان می‌رسد.

مهمترین نکته‌ای که از دیدگاه علامه دلالت بر پایان حیات ادیانی مثل یهودیت و مسیحیت می‌کند، مسأله نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان در دوره آخرالزمان و وفات آن حضرت پس از تمامی اهل کتاب می‌باشد.

ایشان از آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا»^۱ باضمیمه کردن آیات دیگر و نیز با توجه به روایات مربوطه، دو مطلب اساسی استفاده می‌کند

۱. زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام و بازگشت او به میان انسان‌ها در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام و ایمان همه یهود و نصاری موجود در آن روز به وی.

۲. حضرت عیسی علیه السلام به عنوان شاهد بر تمامی اهل کتاب لازم است تا پایان زندگی آخرین نفر از اهل کتاب زنده باشد تا بر اعمال او شاهد باشد؛ لذا وفات وی بعد از همه اهل کتاب می‌باشد.^۲

ایشان پس از پایان مباحث تفسیری و به عنوان تأیید دو مطلب فوق روایتی را نقل می‌کند که در بخشی از آن آمده است: «عیسی علیه السلام

۱. «هیچ فردی از اهل کتاب نیست، مگر آنکه حتماً به عیسی، قبل از مرگش ایمان می‌آورد؛ و عیسی در قیامت علیه آنان گواه خواهد بود». (نساء: ۱۵۹)

۲. دو مطلب مذکور پس از نقد و بررسی احتمالات و اقوال مختلف و به عنوان نتیجه و نظر نهایی از سوی علامه مطرح می‌شود. المیزان، ج ۵، ص ۱۳۴ تا ۱۳۷.

قبل از به پا شدن قیامت از آنجا که هست نازل می‌شود و هیچ اهل ملتی باقی نمی‌ماند، نه یهودی و نه غیر یهودی، مگر آنکه قبل از مرگ وی به وی ایمان می‌آورند و او دنبال مهدی علیه السلام به نماز می‌ایستند.^۱ علاوه بر این، روایات متعددی نیز بر باقی نماندن یهودیت و مسیحیت در عصر ظهور دلالت می‌کند، که علامه نیز بعضی از آنها را ذکر کرده است.^۲

ایشان از مجمع البیان نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام درباره آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...» فرموده است: تحقق این آیه در زمان خروج مهدی علیه السلام است؛ پس در آن زمان هیچ کس باقی نمی‌ماند مگر اینکه به نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقرار کند.^۳

همچنین از سیوطی نیز در الدر المنثور از جابر روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» گفته است: معنای این آیه صورت وقوع به خود نمی‌گیرد، مگر وقتی که هیچ یهودی و مسیحی و صاحب ملتی جز اسلام نماند، و نیز صورت نمی‌گیرد مگر وقتی که گاو و گوسفند، شیر و گاو و انسان و مار با هم زندگی کنند و از یکدیگر ایمن شوند، و نیز واقع نمی‌شود مگر وقتی که هیچ موشی انبانی را سوراخ نکند و واقع نمی‌شود مگر وقتی که جزیه بکلی لغو شود، و صلیب‌ها شکسته و خوک‌ها کشته شوند، و این وقتی است که

۱. المیزان، ج ۵، ص ۱۴۳ به نقل از: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. المیزان، ج ۹، ص ۸۷ و ۲۵۵؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۵، ص ۶۶ و ۱۱۸.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸.

عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود آید.^۱

علامه در ذیل این روایت می‌گوید: منظور از لغو جزیه به قرینه صدر روایت این است که موضوعی برای جزیه باقی نمی‌ماند، و همچنین روایات دیگری هست که آنها نیز دلالت دارند بر اینکه مهدی علیه السلام بعد از ظهورش جزیه را از اهل کتاب برمی‌دارد.^۲

از تفسیر عیاشی نیز حدیثی طولانی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند، که در بخشی از آن آمده است: «... و لا تبقى أرض الا نودی فیها شهادة أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أن محمدا رسول الله ... و لا یقبل صاحب هذا الأمر الجزية كما قبلها رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو قول الله ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾، یقاتلون و الله حتی یوحد الله و لا یشرک به شیئا»؛ هیچ سرزمینی نمی‌ماند مگر اینکه ندای توحید و اقرار به رسالت پیامبر در آن طنین افکن می‌شود. در آن زمان امام جزیه قبول نمی‌کند، در حالی که در زمان رسول خدا صلى الله عليه وسلم گرفته می‌شد، و این تأویل قول خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ مهدی علیه السلام و اصحابش آن قدر جهاد می‌کنند تا همه موحد شوند و هیچ کس به خدا شرک نرزد.^۳

در این حدیث سخن از نگرفتن جزیه آمده است، لذا معلوم می‌شود که در آن زمان، اهل کتاب نیز به اسلام روی می‌آورند، و در نتیجه دریافت جزیه در آن زمان مورد ندارد.

چنانچه ملاحظه می‌شود این روایات و به خصوص تبیین سقوط

۱. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۱.

۲. المیزان، ج ۹، ص ۲۵۶.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶.

جزیه به علت نبودن اهل کتاب در زمان حضرت حجت علیه السلام، در حالی مطرح می‌شود که در بخش‌های دیگر عکس آن گفته شد.

جمع بین بیانات علامه

با اینکه در بیانات علامه هم سخن از تداوم بقاء اهل کتاب در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام و احکام مربوط به آن مانند دریافت جزیه و هم سخن از پایان این ادیان و برداشته شدن جزیه است؛ ولی چه بسا بتوان بین این دو دیدگاه جمع نمود و سخن واحدی را استفاده نمود.

شاید بتوان گفت مقصود ایشان از سلطه اسلام بر این ادیان و پایان آنها، اتمام استقلال و تسلط این ادیان است؛ و لذا منافاتی ندارد که افرادی که متدین به این ادیان هستند باقی باشند و به عنوان اهل ذمه و تحت سیطره اسلام، به بقاء خود ادامه دهند.

شاهد این سخن اینکه علامه در تفسیر آیه شریفه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»^۱ که دلالت بر مبارزه با همه کفار تا برپایی دین اسلام در سراسر جهان می‌کند، می‌گوید: این آیه به وسیله آیه: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ

۱. «و با ایشان کارزار کنید تا به کلی فتنه ریشه کن شود و دین تنها برای خدا شود و اگر به کلی دست از جنگ برداشتند دیگر هیچ دشمنی و خصومتی نیست مگر علیه ستمکاران». (بقره: ۱۹۳).

صاغِرُونَ^۱ نسخ نشده است، چنانکه بعضی چنین گمان کرده‌اند که چون آیه مورد بحث می‌فرماید تا محو آخرین اثر فتنه و نابودی آخرین فرد مشرک و اهل کتاب با ایشان قتال کنید، و آیه سوره توبه می‌فرماید اگر تن به ذلت دادند و جزیه پرداختند دست از قتالشان بردارید، پس این آیه ناسخ آیه مورد بحث است. ولی این سخن باطل است؛ زیرا آیه مورد بحث اصلاً ربطی به اهل کتاب ندارد تنها مشرکین را در نظر دارد و مراد از اینکه فرمود: «تا آنکه دین برای خدا شود» این است که مردم اقرار به توحید کنند و خدا را بپرستند و اهل کتاب اقرار به توحید دارند هر چند که توحیدشان توحید نیست و این اقرارشان در حقیقت کفر به خدا است هم چنان که خدای تعالی در این باره فرموده: «انهم لا یؤمنون بالله و الیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق»؛^۲ ولی اسلام به همین توحید اسمی از ایشان قناعت کرده، و به مسلمین دستور داده با ایشان قتال کنند تا حاضر به جزیه شوند و در نتیجه کلمه حق بر کلمه آنان مسلط گشته، دین اسلام بر همه ادیان قاهر شود.^۳

همچنین در تفسیر آیه ﴿وَ یَكُونُ الدِّینُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۴ می‌گوید: این آیه منافاتی با باقی گذاردن اهل کتاب به دین خود در صورتی که به ذمه

۱. «با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند و حرام‌های خدا را حرام نشمرده و به دین حق نمی‌گروند، از اهل کتاب، بجنگید. تا با دست خواری و ذلت جزیه دهند».
(توبه: ۲۹).

۲. «ایشان ایمان به خدا و روز جزا ندارند و آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام نمی‌دانند و به دین حق متدین نمی‌شوند».

۳. المیزان، ج ۲، ص ۶۲.

۴. انفال: ۳۹.

اسلام درآمد و جزیه دهند، ندارد؛ پس بین این آیه و آیه ﴿حَتَّى يُغْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۱ نسبت ناسخیت و منسوخیت در کار نیست.^۲

اما نسبت به موضوع جزیه نیز، گرچه حکم اسلام تغییر نمی‌کند و در زمان ظهور همچنان دریافت جزیه واجب است، ولی اشکالی ندارد که با توجه به استغنائی جهان اسلام و عدم احتیاج به چنین درآمدهایی، امام علیه السلام آن را بخشیده و اسقاط نماید؛ البته باید توجه داشت که حکمت پرداخت جزیه از سوی اهل کتاب، صرفاً بعد از اقتصادی آن نیست، و علاوه بر آن، با توجه به تعبیر «وَهُمْ صَاغِرُونَ» تحقیر شدن آنها نیز مد نظر می‌باشد؛ ولی در هر صورت اسقاط آن از سوی امام علیه السلام اشکالی ندارد.

گفتار چهارم: یاران حضرت مهدی علیه السلام و ویژگی‌های آنها

طبق روایات، حلقه اصلی یاران امام مهدی علیه السلام را افرادی ویژه و خاص تشکیل می‌دهند، که در خدمت آن حضرت می‌باشند و در پیشبرد قیام و حکومت امام، آن حضرت را یاری می‌کنند. اکنون به بررسی تعداد و ویژگی‌های بینشی و گرایشی این افراد می‌پردازیم.

الف. تعداد و کیستی اصحاب امام زمان علیه السلام

در این قسمت، تعداد یاران امام زمان علیه السلام و اسامی بعضی از آنان که در آثار علامه مورد توجه قرار گرفته است، را ذکر می‌کنیم.

۱. «تا آنکه جزیه رای نقد پردازند در حالی که خوار و ذلیلند». (توبه: ۲۹).

۲. المیزان، ج ۹، ص ۷۶.

تعداد یاران

مطابق روایات فراوان، عدد اصحاب امام زمان علیه السلام به تعداد لشکریان اسلام در جنگ بدر، یعنی ۳۱۳ نفر می باشد.
 علامه در تفسیر آیه «لَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» ضمن اینکه این آیه را مربوط به کسانی می داند که در آخرالزمان برای یاری دین می آیند،^۱ به روایاتی اشاره می کند که منظور از «أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» را اصحاب امام زمان علیه السلام و تعداد آنها را سیصد و چند نفر می داند.^۲

همچنین از مجمع البیان نقل می کند که گفته شده است منظور از امت معدوده اصحاب مهدی علیه السلام است که عددشان سیصد و اندی نفر است به مقدار عدد اصحاب بدر که در روز ظهورش در یک ساعت دور آن جناب جمع می شوند، همان طور که قطعات ابرهای پائیزی دور هم جمع می شوند.^۳ طبرسی بعد از ذکر این قول، به روایاتی از امام باقر و امام صادق علیه السلام اشاره می کند که همین مطلب را بیان می کند.^۴

گرچه در این روایات و تعابیر، سخن از سیصد و چند نفر آمده است، ولی در جای دیگری از بیانات علامه، عدد سیصد و سیزده نفر نیز ذکر شده است. آن مرحوم در ذیل تفسیر آیه «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

۲. المیزان، ج ۱۰، ص ۱۸۱، به نقل از: الغیة للنعمانی، ص ۲۴۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۲۳، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶ و ۱۴۰؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۱۳.

۳. المیزان، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۱۸.

فَلَا قُوَّةَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ^۱ حدیثی را از تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که در قسمتی از آن آمده است: «اولین کسی که با او بیعت کند، جبرئیل، و سپس سیصد و سیزده نفر از یاران او می‌باشند»^۲.

البته ایشان در پاسخ به پرسشی درباره چگونگی قیام امام زمان علیه السلام تعداد یاران حضرت را بیشتر از سیصد و سیزده نفر می‌داند و می‌گوید: در روایت است که چون حضرت قائم ظهور کنند اول دعوت خود را از مکه آغاز می‌کنند؛ بدین طریق که بین رکن و مقام پشت به کعبه نموده، و اعلان می‌فرمایند؛ و از خواص آن حضرت سیصد و شصت نفر در حضور آن حضرت مجتمع می‌گردند.^۳

ذکر این نکته در این جا لازم است که در هیچ روایتی به صورت صریح عدد ۳۶۰ نفر برای اصحاب امام علیه السلام ذکر نشده است؛ ولی در بعضی از روایات آمده است که «و یجیء و الله ثلاثمائة و بضعة عشر رجلا فیهم خمسون امرأة یجتمعون بمكة علی غیر میعاد»؛ و سیصد و چند مرد که در میان آنها پنجاه زن نیز هستند، خواهند آمد و بدون قرار قبلی در مکه جمع می‌شوند.^۴ بر اساس این روایت، مجموع مردان و زنانی که حلقه اصلی یاران حضرت را تشکیل می‌دهند، در حدود سیصد و شصت نفر می‌باشند، و به احتمال قوی نظر مرحوم علامه

۱. «و اگر بینی، هنگامی که کفار به فزع می‌افتند، پس هیچ راه فراری ندارند و هیچ چیز از خدا فوت نمی‌شود، بلکه از مکانی نزدیک گرفتار می‌شوند». (سبأ: ۵۱).

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۹۳ به نقل از: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۴.

۳. مهر تابان (طبع قدیم)، ص ۲۲۶؛ رساله لب اللباب (طبع جدید)، ص ۲۷۷.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۳.

نیز به همین مطلب می‌باشد؛ لذا ذکر این عدد با ۳۱۳ نفر بودن اصحاب که در بسیاری از احادیث آمده است، مغایرتی ندارد.^۱

کیستی یاران

در بعضی از اخبار اسامی بعضی از اصحاب حضرت ضبط شده است؛ که مرحوم علامه نیز در ضمن مباحث تفسیری خود، بعضی از این احادیث را نقل کرده است.^۲

از جمله در تفسیر سوره کهف از سیوطی نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «اصحاب کهف، یاران مهدی‌اند».^۳

همچنین از تفسیر برهان نقل می‌کند که ابن الفارسی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام از پشت کوفه خروج می‌کند، با هفده نفر از قوم موسی علیه السلام که به حق راه یافته و با حق عدالت می‌کردند، و هفت نفر از اهل کهف و یوشع بن نون و ابو دجانة انصاری و مقداد بن اسود و مالک اشتر که اینان نزد آن جناب از انصار و حکام او هستند».^۴

در این روایت بیست و هشت نفر از یاران امام علیه السلام مشخص شده‌اند،^۵ که به غیر از هفده نفری که از قوم حضرت موسی علیه السلام هستند

۱. البته بعضی بر خلاف بیان فوق، معتقدند که از تعبیر «فیهم» که در روایت آمده است، استفاده می‌شود که پنجاه زن مذکور در روایت، جزء ۳۱۳ نفر می‌باشند، و تعبیر رجل در «ثلاثمائة و بضعة عشر رجلا» از باب تغلیب می‌باشد. موعودشناسی، ص ۵۹۴.

۲. المیزان، ج ۱۳، ص ۲۹۰.

۳. الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۱۵.

۴. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۶۰.

۵. تمامی این افراد از رجعت کنندگان می‌باشند و بحث رجعت در فصل سیزدهم

و نامشان مشخص نیست، اسامی بقیه از این قرار است:

اسامی اصحاب کهف:

۱. مکسلمینا.

۲. یلمینخا.

۳. مرطولس.

۴. ثبیونس.

۵. دردونس.

۶. کفاشیطوس.

۷. منطنواسیس.^۱

اسامی دیگر افراد:

۸. یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام.

۹. ابودجانه انصاری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله.

۱۰. مقداد بن اسود از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران امام علی علیه السلام.

۱۱. مالک اشتر نخعی از یاران امام علی علیه السلام.

ب. ویژگی‌های ایمانی و اخلاقی یاران

از آیات و روایاتی که ناظر به اصحاب امام زمان علیه السلام هست، ویژگی‌های و خصوصیات ایمانی و اخلاقی ویژه‌ای برای آنها استفاده می‌شود؛ این اوصاف را می‌توان در موارد زیر برشمرد.

→ خواهد آمد.

۱. مرحوم علامه اسامی مذکور را از روایتی از ابن عباس ذکر می‌کند. البته روایات دیگری نیز ذکر می‌کند که چندان مورد پذیرش ایشان نیست. المیزان، ج ۱۳، ص ۲۸۸.
۲. نام افراد دیگری نیز در روایات آمده است که به علت ذکر نشدن این روایات در آثار علامه از ذکر آنها پرهیز می‌کنیم. ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۱۲۲.

۱. بندگان صالح خدا

بر اساس روایات مقصود از ﴿عِبَادِي الصَّالِحُونَ﴾ در آیه ﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱ امام زمان و یاران آن حضرت می باشد؛^۲ لذا بندگی خداوند و از صالحین بودن از خصوصیات یاران حضرت می باشد.^۳

در توصیف این بندگان خداوند همین کافی که قرآن درباره آنها می فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۴ و نیز فرموده: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَا يُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ... يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾^۵.

بر اساس این آیات شریفه خدای سبحان وعده داده که روزی، این دین را به دست قومی صالح تایید می کند، قومی که هیچ چیزی را

۱. «و به تحقیق در زبور، بعد از ذکر چنین نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به میراث می برند». (انبیاء: ۱۰۵).

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷.

۳. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

۴. «پس خدای تعالی بزودی قومی را خواهد آورد که دوستشان دارد، و آنان نیز او را دوست دارند، قومی که در برابر مؤمنین خوار و علیه کفار شکست ناپذیرند، در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی ترسند». (مائده: ۵۴).

۵. «خدا به کسانی از شما که ایمان آوردند و اعمال صالح کردند وعده داده که بزودی آنان را جانشین کفار در زمین خواهد کرد، همانطور که مؤمنین قبل از ایشان را جایگزین کفار نمود، و بزودی آنان را در عمل به دینی که خدا برایشان پسندیده متمکن خواهد ساخت ... تا مرا بپرستند، و چیزی را شریک من در پرستش نگیرند». (نور: ۵۵).

و اندی نفر می‌باشد به تعداد اصحاب بدر - که در روز ظهور امام، در یک ساعت دور آن جناب جمع می‌شوند، همانطور که قطعات ابرهای پائیزی دور هم جمع می‌شوند.^۱

ایشان در پاسخ سؤالی درباره ظهور امام زمان علیه السلام می‌گویند: «از خواص آن حضرت سیصد و شصت نفر در حضور آن حضرت مجتمع می‌گردند. مرحوم استاد ما قاضی رحمته الله می‌فرمود: که در این حال حضرت به آنها مطلبی می‌گویند که همه آنها در اقطار عالم متفرق و منتشر می‌گردند؛ و چون همه آنها دارای طئی الارض هستند، تمام عالم را تفحص می‌کنند، و می‌فهمند که غیر از آن حضرت کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهیه و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همه گنجینه‌های اسرار الهی و صاحب الامر نیست. در این حال همه به مکه مراجعت می‌کنند، و به آن حضرت تسلیم می‌شوند و بیعت می‌نمایند».^۲

گفتار پنجم: برخی از حوادث ویژه در دوران قیام

متون دینی، در کنار بیان دورنمایی از قیام و چگونگی آن، حاکی از وقوع حوادث خاص و بی سابقه در آن عصر می‌باشد. از آنجا که این حوادث صبغه طبیعی نداشته و به صورت خارق العاده و اعجاز

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۱۸۱؛ به نقل از: مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۴۴.

۲. علامه پس از ذکر مطلب فوق ادامه می‌دهد که مرحوم قاضی رضوان الله علیه می‌فرمود: من می‌دانم آن کلمه‌ای را که حضرت به آنها فرمود و همه از دور آن حضرت متفرق شدند چه بود. و من در روایت دیده‌ام که حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: من آن کلمه را می‌دانم. مهر تابان (طبع قدیم)، ص ۲۲۶؛ رساله لب اللباب (طبع جدید)، ص ۲۷۷.

گونه واقع می شود، لذا هم گویای اهمیت بسیار زیاد حرکت مهدوی و تأیید آن از طرف خداوند می باشد، و هم باعث گرایش بیشتر انسان ها به حضرت حجت علیه السلام می شود.

در میان این اتفاقات، مرحوم علامه به نزول حضرت عیسی علیه السلام و نیز کشته شدن شیطان پرداخته است، که در این مبحث مورد بررسی قرار می دهیم.^۱

الف. نزول حضرت عیسی علیه السلام

یکی از آموزه های قرآنی موضوع کشته نشدن و به صلیب کشیده نشدن حضرت عیسی علیه السلام و زنده بودن او می باشد. خداوند در این باره می فرماید: ﴿وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِيناً - بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً﴾؛ و این گفتارشان که ما مسیح عیسی بن مریم فرستاده خدا را کشتیم (دروغی بیش نیست)، ولی نه او را کشتند و نه به دار آویختند، بلکه از ناحیه خدا امر بر آنان مشتبه شد و آنها که درباره وی اختلاف کردند، هنوز هم درباره عیسی در شکند، اگر ادعای علم می کنند دروغ می گویند، مدرکی جز پیروی ظن ندارند و به یقین او را نکشته اند؛ بلکه خدا وی را به سوی خویش بالا برد و

۱. یکی از مهمترین و بحث برانگیزترین حوادث خارق العاده در دوران ظهور، مسأله رجعت می باشد، که به جهت اهمیت و گستردگی مباحث، آن را به صورت مستقل در فصل سیزدهم مطرح می کنیم.

خداوند با عزت و حکیم است.^۱

از این آیات علاوه بر دلالت بر بالا بردن حضرت عیسی علیه السلام و نجات از دست دشمنان، دلالت می‌کند که آن ایشان هنوز زنده است و از دنیا نرفته است.^۲

در کنار زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام و زندگی در آسمان‌ها، موضوع دیگری که از بعضی از آیات استفاده می‌شود و مورد توجه بسیاری از مفسرین و از جمله علامه طباطبایی قرار گرفته است، موضوع بازگشت این پیامبر به زمین و حضور او در میان انسان‌های آخر الزمان است.

از نگاه مفسرین، این مطلب از آیه: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا﴾^۳ استفاده می‌شود. در این قسمت به تبیین این بحث می‌پردازیم.

دیدگاه‌های مختلف درباره آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا...﴾.

در آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا﴾ کلمه «ان» نافی و به معنای «نیست» است؛ و در جمله ﴿مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ مبتدا حذف شده، تقدیر آن «احد من اهل

۱. (نساء: ۵۷ و ۵۸). در سوره آل عمران آیه ۵۵ نیز به موضوع بالا بردن حضرت عیسی علیه السلام پرداخته شده است.

۲. «و بعد ذلك كله فالآية التالية لا تخلو عن اشعار أو دلالة على حياته عليه السلام و عدم توفيه بعد». الميزان، ج ۵، ص ۱۳۴.

۳. «هیچ فردی از اهل کتاب نیست، مگر آنکه حتماً به عیسی قبل از مرگش ایمان می‌آورد، و عیسی در قیامت علیه آنان گواه خواهد بود». (نساء: ۱۵۹).

الکتاب» است و ضمیر در کلمه «به» و در کلمه «یکون» به عیسی علیه السلام برمی گردد. ولی در اینکه ضمیر در «قبل موته» به چه چیزی برمی گردد، اختلاف شده است.

دیدگاه اول: بعضی از مفسرین معتقدند مرجع آن مبتدا تقدیری یعنی همان کلمه «احد» است و معنای آیه این است که هر یک از اهل کتاب، قبل از مردنش به عیسی علیه السلام ایمان می آورد، یعنی لحظه ای قبل از مردن برایش روشن می شود که عیسی رسول خدا و بنده حقیقی او بوده است. چیزی که هست ایمان آوردن به وی در این لحظه - یعنی در دم جان دادن - سودی به حال او ندارد و عیسی علیه السلام در روز قیامت علیه همه اهل کتاب شهادت خواهد داد، چه اینکه به وی ایمانی سودمند آورده باشند و چه ایمانی بی فائده؛ به عبارت دیگر چه اینکه در طول زندگی به وی ایمان داشته باشند و چه در دم مرگ ایمان آورده باشند.

دیدگاه دوم: بعضی دیگر گفته اند: ضمیر مذکور به عیسی علیه السلام برمی گردد و منظور از ایمان آوردن اهل کتاب به عیسی علیه السلام قبل از مرگ عیسی علیه السلام، ایمان آوردنشان در هنگام نزول آن جناب از آسمان است. این مفسرین نیز دلیل نظریه خود را این می دانند که در بعضی از روایات آمده که عیسی علیه السلام هنوز زنده است و از دنیا نرفته و در آخر الزمان از آسمان می آید و همه یهود و نصاریی موجود در آن روز به وی ایمان می آورند.^۱

۱. در کنار این دو دیدگاه، اقوال دیگری نیز وجود دارد که همگی آنها از طرف علامه رد

نقد و بررسی دو دیدگاه

علامه معتقد است که دیدگاه اول بر خلاف روایاتی است که در باره نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخرالزمان آمده است؛ و اشکال دیدگاه دوم هم این است که قرآن در این آیه خبر داده است که تک تک اهل کتاب به حضرت عیسی علیه السلام ایمان می‌آورند، در حالی که بر اساس این نظریه، یهود و نصاریی که بین دو مقطع تاریخی به آسمان رفتن عیسی علیه السلام و نازل شدنش از آسمان، بوده‌اند، به آن حضرت ایمان نمی‌آورند و این صحیح نیست؛ زیرا در این صورت بدون هیچ دلیلی، مرتکب تخصیص شده ایم.^۱

تقویت دیدگاه دوم

گرچه هر دو دیدگاه مطرح شده با مشکل روبرو است، ولی از نظر صاحب‌المیزان قول دوم قابل پذیرش است؛ زیرا در ادامه آیه سخن از شاهد بودن حضرت عیسی علیه السلام نسبت به تمام اهل کتاب به میان آمده است، از طرفی در آیه ۱۱۷ سوره مائده، آن حضرت می‌گوید: «پروردگارا من ما دام که در بین آنان بودم شاهد بر اعمالشان بودم، بعد از آنکه مرا میراندی من نمی‌دانم چه کردند، تو خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیزی شاهدی»^۲ و شهادت را منحصر

→ شده و از نگاه ایشان اهمیت چندانی ندارد؛ ما نیز از ذکر آنها پرهیز می‌کنیم. مراجعه شود به: المیزان، ج ۵، ص ۱۳۴ تا ۱۳۷.

۱. همان، ج ۵، ص ۱۳۴.

۲. ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ

نقد و بررسی دو دیدگاه

علامه معتقد است که دیدگاه اول بر خلاف روایاتی است که در باره نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخرالزمان آمده است؛ و اشکال دیدگاه دوم هم این است که قرآن در این آیه خبر داده است که تک تک اهل کتاب به حضرت عیسی علیه السلام ایمان می‌آورند، در حالی که بر اساس این نظریه، یهود و نصاریی که بین دو مقطع تاریخی به آسمان رفتن عیسی علیه السلام و نازل شدنش از آسمان، بوده‌اند، به آن حضرت ایمان نمی‌آورند و این صحیح نیست؛ زیرا در این صورت بدون هیچ دلیلی، مرتکب تخصیص شده ایم.^۱

تقویت دیدگاه دوم

گرچه هر دو دیدگاه مطرح شده با مشکل روبرو است، ولی از نظر صاحب‌المیزان قول دوم قابل‌پذیرش است؛ زیرا در ادامه آیه سخن از شاهد بودن حضرت عیسی علیه السلام نسبت به تمام اهل کتاب به میان آمده است، از طرفی در آیه ۱۱۷ سوره مائده، آن حضرت می‌گوید: «پروردگارا من مادام که در بین آنان بودم شاهد بر اعمالشان بودم، بعد از آنکه مرا میراندی من نمی‌دانم چه کردند، تو خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیزی شاهدی»^۲ و شهادت را منحصر

→ شده و از نگاه ایشان اهمیت چندانی ندارد؛ ما نیز از ذکر آنها پرهیز می‌کنیم. مراجعه شود به: المیزان، ج ۵، ص ۱۳۴ تا ۱۳۷.

۱. همان، ج ۵، ص ۱۳۴.

۲. ﴿وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ

کرده به ایامی که زنده بوده است. از این موضوع معلوم می شود که آن حضرت از دنیا نمی رود مگر بعد از همه اهل کتاب؛ چون آیه مورد بحث دلالت دارد بر اینکه عیسی علیه السلام شاهد بر جمیع اهل کتاب است، پس اگر مؤمن به عیسی علیه السلام هم همه آنها باشند، لازمه اش این است که حضرت بعد از همه اهل کتاب از دنیا برود، و این قهرا نظریه دوم را نتیجه می دهد که می گفت ضمیر به عیسی علیه السلام برمی گردد و می فهماند که او هنوز زنده است و دوباره به سوی اهل کتاب برمی گردد تا به او ایمان آورند.

نهایت امر این است که آنهایی که این پیامبر خدا را درک نمی کنند و بین مقطع تاریخی عروج تا نزول ایشان زندگی می کنند، در هنگام مرگشان به وی ایمان می آورند، و آنهایی که بازگشت او را درک می کنند، در همان زمان - با اضطرار و یا با اختیار - به وی ایمان می آورند.

علاوه بر این از آنجا که آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...﴾ بعد از آیه ﴿وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...﴾ واقع شده است، به نظر می رسد که آیه مورد بحث در مقام بیان نمردن حضرت عیسی علیه السلام و اینکه او هنوز زنده است، می باشد؛ چون اگر این غرض در بین نمی بود، هیچ غرض دیگری به ذهن نمی رسد که احتمال دهیم به خاطر آن غرض، مساله ایمان اضطراری آنان و شهادت آن جناب بر آنان را ذکر کند.

همین نکته مؤید این است که مراد از ایمان آوردن اهل کتاب به

عیسی علیه السلام قبل از موت، ایمان آوردن همه آنان به وی قبل از موت وی می‌باشد.^۱

یک اشکال و پاسخ آن

از بعضی از آیات مانند: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ سُبِّحْتَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۲ و ﴿وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ، بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ، فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۳ استفاده می‌شود که بسیاری از یهودیان و اهل کتاب که به عیسی علیه السلام کفر ورزیدند، به او ایمان نمی‌آورند و تا روز قیامت به همان صورت، باقی خواهند بود. همچنین آیه: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾^۴ ظاهر در این است که تا روز قیامت یهودیان باقی هستند، و حتی بعد از مرگ عیسی علیه السلام هم زنده‌اند؛ برای اینکه حضرت در پاسخ خدای تعالی عرضه می‌دارد: من تا زنده بودم شاهد بر اعمال آنان بودم، ولی بعد از آنکه از دنیا رفتم دیگر اطلاع ندارم که چه کردند.

۱. المیزان، ج ۵، ص ۱۳۵ و ج ۳، ص ۲۰۷؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۳، ص ۱۷۵.

۲. «زمانی که خدای تعالی به عیسی فرمود من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند پاک خواهم کرد و پیروان تو را تا روز قیامت، فوق کفار قرار می‌دهم». (آل عمران: ۵۵).

۳. «و اینکه گفتند: دل‌های ما پوشیده است، نه چنین نیست بلکه خدا بر دل‌هایشان و به خاطر کفرشان مهر زده و در نتیجه دیگر ایمان نخواهند آوردند مگر اندکی». (نساء: ۱۵۵).

۴. «و تا در میان ایشان بودم شاهد اعمالشان بودم و پس از اینکه مرا بسوی خود فرا خواندی تو خودت مراقب و شاهد بر آنان بودی و تو بر هر چیز شاهد هستی». (مائده: ۱۱۷).

در نتیجه اینکه می‌گویید حضرت باز می‌گردد و همه اهل کتاب به او ایمان می‌آورند، نادرست است، و آیه شریفه در صدد بیان چنین چیزی نیست.^۱

پاسخ: از نظر علامه اگر با دید انصاف به این موضوع نگاه شود، روشن می‌شود که این آیات منافاتی با مطالب گذشته ندارد، زیرا اینکه فرمود: ﴿وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ دلالت بر اینکه یهودیان به عنوان اهل کتاب تا روز قیامت باقی هستند، ندارد؛ بلکه مقصود برتری ابدی ایمان آورندگان به حضرت است.

و اما اینکه فرموده: ﴿بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ...﴾ تنها دلالت بر این دارد که ایمان، همه یهودیان را به صورت دسته جمعی فرا نمی‌گیرد، و صرفاً ممکن است گروه اندکی از آنها در بعضی از مقاطع تاریخی ایمان بیاورند؛ و اصلاً ناظر به مسأله ما نیست.

همچنین جمله: ﴿فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ...﴾ دلالت ندارد بر اینکه اهل کتاب بعد از مرگ عیسی نیز هستند؛ برای اینکه ضمیر در کلمه: «علیهم» به کلمه «ناس» در جمله: ﴿أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ...﴾^۲ برمی‌گردد نه به اهل کتاب یا نصاری. دلیل این مطلب این است که حضرت عیسی علیه السلام از پیغمبران اولوالعزم و صاحب شریعت است و برای تمام بشر مبعوث شده و شاهد بر اعمال کل انسانها است، چه بنی اسرائیل و گروندگان به او و چه غیر آنان.^۳

۱. المیزان، ج ۵، ص: ۱۳۵.

۲. مائده: ۱۱۶.

۳. شاید بتوان پاسخ دیگری نیز نسبت به آیه اخیر داد و آن اینکه چه بسا مقصود از

در نتیجه، آنچه از تدبّر و دقت در سیاق آیات مورد بحث - با
ضمیمه شدن به آیات دیگر - به دست می‌آید، این است که عیسی نه
در عصری که روی زمین بود کشته و به دار آویخته شد و نه به مرگ
طبیعی از دنیا رفته است، بلکه تا به امروز زنده است، و بر اساس
روایات در آینده باز می‌گردد و اهل کتاب به او ایمان می‌آورند.^۱

مقصود از ایمان به حضرت عیسی علیه السلام

ذکر این نکته لازم است که مقصود از ایمان به حضرت عیسی علیه السلام
ایمان به وی به عنوان پیامبر و بشارت دهنده نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
می‌باشد؛ لذا این ایمان در حقیقت ایمان به اسلام و اعتقاد به حضرت
رسول صلی الله علیه و آله می‌باشد.

علامه در این باره می‌گوید: «بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث
شد و کتاب و شریعتی آورد که ناسخ شریعت عیسی علیه السلام بود، قهراً بر
اهل کتاب واجب است که هم به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند و هم
در ضمن ایمان به آن جناب، به عیسی و انبیای قبل از عیسی علیه السلام،
ایمان داشته باشند. حال اگر یک نفر از اهل کتاب که بعد از بعثت
رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی می‌کند، در هنگام مرگ که هنگام کشف حقایق

→ توفی در این آیه همان توفی در آیه ۵۵ آل عمران یعنی ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ فِي يَمِينِكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ باشد؛ و از آنجا که توفی در آنجا به معنای مرگ نیست و به معنای گرفتن و کنایه از نجات آن حضرت از دست یهود است، بر اساس این احتمال حضرت عیسی علیه السلام به خداوند می‌گوید: تا زمانی که بین آنها بودم خود شاهد بر آنها بودم و زمانی که مرا به آسمان بردی تو بر آنها شاهد بودی. لذا در این آیه سخن از مرگ حضرت عیسی علیه السلام نیست تا اشکال مذکور مطرح شود. «مؤلف»

۱. المیزان، ج ۵، ص ۱۳۶. همچنین مراجعه شود به: ج ۵، ص ۱۳۲.

است، برایش کشف شود که عیسی علیه السلام حق بوده، قهرا در ضمن انکشاف، حق بودن رسالت رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود، پس ایمان هر کتابی به عیسی علیه السلام وقتی ایمان شمرده می شود که به محمد صلی الله علیه و آله نیز ایمان آورده باشد، بلکه ایمانش به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اصلی و ایمانش به عیسی علیه السلام تبعی باشد. پس آن پیامبری که اهل کتاب حقیقتاً به او ایمان می آورند، رسول اسلام صلی الله علیه و آله است، که برای انسان های موجود بعد از بعثتش حجت بالغه حق است، هر چند که عیسی علیه السلام هم همین وضع را داشته و بین این دو پیامبر منافاتی نیست.^۱

با توجه به نکته، روشن می شود که در زمان نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخرالزمان، اهل کتاب به آن حضرت ایمانی می آورند که در حقیقت ایمان به اسلام و تسلیم در مقابل حاکمیت اسلام می باشد.

نزول عیسی علیه السلام در هنگامه ظهور

علامه پس از اثبات این مطلب که حضرت عیسی علیه السلام زنده است و دوران آخرالزمان به زمین باز می گردد، به تعیین زمان نزول وی بر اساس روایات می پردازد.^۲

از جمله از تفسیر قمی نقل می کند که در ذیل آیه شریفه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ گفته است: پدرم از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقروی از ابی حمزه از شهر بن حوشب

۱. همان، ج ۵، ص ۱۴۴؛ همچنین مراجعه شود به: ج ۳، ص ۲۰۸.

۲. همان، ج ۵، ص ۱۴۳؛ همچنین مراجعه شود به: ج ۷، ص ۳۹۱.

روایت کرده که گفت: حجاج به من گفت: ای شهر! یک آیه از قرآن مرا گیج کرده و نمی‌فهمم معنایش چیست؟ پرسیدم: ای امیر! آن کدام آیه است؟ گفت: آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ است؛ به خدا سوگند با اینکه دستور می‌دهم گردن یک یهودی و یا مسیحی را بزنند و خودم تا آخرین رمقش می‌ایستم و به دقت نگاه می‌کنم بینم لب‌ها را تکان می‌دهد و به حقانیت عیسای مسیح شهادت می‌دهد یا نه، چیزی نمی‌بینم، بلکه لب‌ها هم چنان بسته است تا بدن سرد شود. با این حال چطور آیه قرآن خبر می‌دهد که هر یهودی در دم مرگش به عیسی علیه السلام ایمان می‌آورد؟! من به او گفتم: خدا امیر را اصلاح کند، معنای آیه شریفه آن طور که تو فهمیدی نیست. پرسید: پس به چه معنا است؟ گفتم: عیسی علیه السلام قبل از به پا شدن قیامت از آنجا که هست نازل می‌شود و هیچ اهل ملتی باقی نمی‌ماند، نه یهودی و نه غیر یهودی، مگر آنکه قبل از مرگ وی به وی ایمان می‌آورند و او دنبال مهدی علیه السلام به نماز می‌ایستد. حجاج چون این بشنید از در تعجب گفت: وای بر تو! این سخن از که آموختی و از چه کسی نقل می‌کنی؟ گفتم: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب آن را برایم نقل کرد. در پاسخم گفتم: به خدا سوگند که از سر چشمه‌ای زلال گرفته‌ای.^۱

مشابه این حدیث نیز سیوطی در تفسیر الدر المنثور ذکر می‌کند^۲ علامه اضافه می‌کند که سیوطی در تفسیر خود از احمد، بخاری،

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۴۱.

مسلم و بیهقی روایتی آورده است، که در آن، رسول خدا ﷺ فرموده است: «چه حال و روزی دارید وقتی که پسر مریم در بین شما نازل شود و امامتان از خودتان باشد؟»^۱

باز در تفسیر سیوطی است که ابن مردویه از ابی هریره روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «چیزی نمانده که پسر مریم ﷺ به عنوان حکم عدل در بین شما نازل شود...». ابو هریره سپس گفت: و اگر خواستید بخوانید: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» یعنی موت عیسی؛ و جمله «یعنی موت عیسی» را سه بار تکرار می‌کرد.^۲

مرحوم علامه پس از ذکر این احادیث می‌گوید: «روایات درباره نازل شدن عیسی ﷺ در هنگام ظهور مهدی ﷺ بسیار زیاد است و به اصطلاح، مستفیض است؛ هم از طرق اهل سنت و هم از طرق شیعه، هم از رسول خدا ﷺ و هم از ائمه اهل بیت ﷺ»^۳.

ب. گشته شدن ابلیس

قرآن مجید، زمانی که از شیطان و آغاز سرکشی و نافرمانی او در مقابل خداوند، سخن می‌گوید، بیان می‌کند که او به علت طرد شدن از درگاه خداوند به علت تخلف از امر خداوند مبنی بر سجده در برابر حضرت آدم ﷺ - کمر همت برای گمراه نمودن انسان بست و اعلام

۱. همان، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. همان.

۳. المیزان، ج ۵، ص ۱۴۴.

کرد که تمام تلاش خود را برای نابودی انسان به کار می‌برد.^۱ او برای اینکه بتواند تمام نسل‌های انسانی را با وسوسه‌های خود از مسیر هدایت و سعادت دور کند، از خداوند تقاضا نمود که به او عمر طولانی دهد و تا قیامت به او فرصت زندگی دهد و خطاب به خداوند گفت: ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۲ شیطان گفت: پروردگارا پس مرا تا روزی که خلائق مبعوث می‌شوند مهلت بده! خدا نیز در مقابل این درخواست فرمود: ﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾، پروردگارت گفت: تو از مهلت داده شدگانی؛ تا روز وقت معلوم.^۳

چنانچه ملاحظه می‌شود خداوند در این آیه، فرصت ابلیس را تا «وقت معلوم» می‌داند و پرسشی که در این جا مطرح می‌باشد این است که مقصود از این وقت معلوم، چه زمانی است؟ آیا مراد همان قیامت است که شیطان درخواست نمود؟ و یا مقصود زمانی قبل از قیامت می‌باشد؟

زمان پایان مهلت شیطان

مرحوم علامه در رابطه با ﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ﴾

۱. ﴿قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ؛ ثُمَّ لَأَنْبِتَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾، شیطان گفت: چون تو مرا گمراه کردی، من نیز بندگان را از راه راست گمراه می‌گردانم؛ آنگاه از جلو رو و پشت سر و از طرف راست و چپ به آنان می‌تازم و بیشتر آنها را سپاسگزار نمی‌یابی. (اعراف: ۱۶ و ۱۷)

۲. حجر: ۱۶.

۳. حجر: ۳۸، ۳۷.

الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» معتقد است که خداوند در این جمله اظهار داشته که قسمتی از خواسته شیطان را اجابت و قسمت دیگر را رد کرده است؛ اجابت نسبت به اصل عمر دادن، و رد نسبت به قیدی که او به کلام خود زد، و آن اینکه این مهلت تا قیامت باشد، و لذا فرمود مهلت می‌دهم اما تا روزی معلوم، نه تا قیامت.

بنابراین با در نظر گرفتن سیاق دو آیه مورد بحث، بسیار روشن است که «یوم الوقت المعلوم» غیر از «یوم یبعثون» است؛ و معلوم می‌شود که خدای تعالی از اینکه به او تا قیامت مهلت دهد، دریغ ورزیده و تا روز دیگری مهلت داده که قبل از روز قیامت است.^۱

دیدگاه فخر رازی و نقد آن

البته فخر رازی معتقد است مقصود از وقت معلوم همان روز بعث است؛ زیرا خداوند در سوره اعراف در پاسخ به شیطان که می‌گوید: «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»^۲ به صورت مطلق فرموده است: «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»^۳ و آن را مقید به زمانی غیر از قیامت نکرده است، در نتیجه خداوند تمام خواسته شیطان و از جمله مهلت داشتن تا قیامت را اجابت نموده است.^۴

علامه در پاسخ به این دیدگاه می‌گوید: اینکه این مفسر می‌گوید هر دو روز (یوم وقت معلوم، و یوم یبعثون) به یک معنا است، فاسد

۱. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۹؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۴، ص ۱۹۴.

۲. «شیطان گفت: مرا تا روز قیامت مهلت بده!» (اعراف: ۱۴).

۳. «خداوند فرمود: تو از منظرین هستی.» (اعراف: ۱۵).

۴. تفسیر فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۳۴.

است؛ زیرا بر خلاف سیاق و ظاهر آیات مورد بحث است. استدلالی که به آیات سوره اعراف نموده است نیز ناتمام می‌باشد، زیرا بر اساس منطق قرآن که بعضی از آن بعضی دیگر را معنا می‌کند، همواره مطلقات قرآن بر مقیداتش حمل می‌شود؛ لذا اگر چه مطلب در سوره اعراف مطلق آمده است، ولی آیه مورد بحث و همچنین آیات ۸۰ و ۸۱ سوره ص^۱ آن را قید می‌زند.^۲

دیدگاه اکثر مفسرین و نقد آن

بسیاری از مفسرین معتقدند که مراد از «وقت معلوم» زمان نفخ صور اول باشد.^۳ این نظریه در اصل برخاسته از کلامی منسوب به ابن عباس است که وی گفته است: منظور از یوم در «يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» آخرین روز تکلیف است، که همان روز نفخ اول است که تمامی خلایق می‌میرند.^۴

از نگاه مرحوم علامه علت اینکه ابن عباس چنین نظری دارد این است که شیطان نیز تا روزی به کار خود ادامه می‌دهد که تکلیف و در نتیجه مخالفت و معصیت وجود داشته باشد؛ و قهرا چنین روزی با روز نفخ اول منطبق می‌گردد. پس «یوم وقت معلوم» که خدا تا آن روز ابلیس را مهلت داده همان روز نفخ اول است، و میان نفخه اول و دوم

۱. «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ؛ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»، فرمود: همانا تو از مهلت داده شدگانی؛ تا روز وقت معلوم.

۲. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۹.

۳. علامه در المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۰ تصریح می‌کند که بسیاری از مفسرین این دیدگاه را پذیرفته‌اند.

۴. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۳۷.

که همه را زنده می‌کند، چهار صد و یا چهل سال (به اختلاف روایات) فاصله هست، و تفاوت میان آنچه که ابلیس خواسته و آنچه که خدا اجابت فرموده، همین چند سال است.

علامه پس از تبیین این دیدگاه، بیان می‌کند که این نظریه به خودی خود وجه خوبی است، اما عیبی که دارد این است که ادعای اینکه تا تکلیف هست مخالفت و معصیت تصور دارد، مقدمه‌ای است که نه در حد خود روشن است، و نه دلیلی برای آن وجود دارد؛ برای اینکه بیشتر اعتماد مفسرین در این ادعا به آیات و روایاتی است که هر کفر و فسق موجود در نوع آدمی را مستند به اغوای ابلیس و وسوسه او می‌داند، مانند آیه ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۱ و آیه ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ...﴾^۲ و آیات دیگری که مقتضای آنها این است که تا تکلیف باشد ابلیس هم هست، و تکلیف هم باقی است تا آدمی باقی باشد، و از اینجا نتیجه بالا را گرفته‌اند.

ایشان در ادامه توضیح می‌دهد که در اصل استناد معصیت آدمیان به اغوای شیطان، و استفاده شدن آن از آیات و روایات، حرفی نیست، چیزی که هست این آیات و روایات تنها اقتضاء دارند که تا معصیت و گمراهی در زمین باشد ابلیس هم هست، نه اینکه تا تکلیف هست ابلیس هم باشد، چون دلیلی نداریم که ملازمه میان وجود معصیت و

۱. «ای بنی آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید که او شما را دشمنی آشکار است؟». (یس: ۶۰)

۲. «و چون حکم به پایان رسد در آن حال شیطان گوید خدا به شما به حق و راستی وعده داد و من به خلاف حقیقت». (ابراهیم: ۲۲).

وجود تکلیف را اثبات کند؛ بلکه دلیل عقلی و نقلی قائم است بر اینکه بشر به سوی سعادت سیر نموده و این نوع به زودی به کمال سعادت خود می‌رسد و مجتمع انسانی از گناه و شررهایی یافته، به خیر و صلاح خالص می‌رسد، به طوری که در روی زمین جز خدا کسی پرستش نمی‌شود و بساط کفر و فسوق برچیده می‌گردد، و زندگی نیکوگشته، مرض‌های درونی و وساوس قلبی از میان می‌رود.

ایشان در ادامه نتیجه‌گیری نموده و می‌گویند: پس دلیلی که مفسرین به آن استناد جستند این دلالت را دارد که «روز وقت معلوم» که سرآمد مهلت ابلیس است، روز اصلاح آسمانی جامعه بشری است که ریشه فساد به کلی کنده می‌شود و جز خدا کسی پرستش نمی‌گردد؛ نه روز مرگ عمومی بشر با نفخه اول.^۱

عصر ظهور، زمان «وقت معلوم»

روشن شد که علامه سرآمد مهلت ابلیس را روز اصلاح آسمانی بشر می‌داند که ریشه فساد به کلی کنده می‌شود و جز خدا کسی پرستش نمی‌گردد.

ایشان پس از این مطلب، روایاتی را نقل می‌کند که حاکی از کشته شدن و نابودی در همان وقت معلوم است.^۲

گرچه در بعضی از این احادیث روز مرگ ابلیس زمانی ما بین نفخ اول و دوم بیان شده است؛^۳ ولی در روایات زیادی که از سوی

۱. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۲. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۷۵.

۳. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۱.

اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده است، زمان نابودی او زمان ظهور و قیام امام مهدی علیه السلام می باشد.

ایشان از تفسیر عیاشی و تفسیر برهان نقل می کند که شخصی به نام وهب بن جمیع می گوید: از امام صادق علیه السلام از ابلیس پرسش نمودم و اینکه منظور از «یوم وقت معلوم» در آیه «رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» چیست؟ حضرت فرمود: «ای وهب! آیا گمان کرده ای همان روز بعث است که مردم در آن زنده می شوند؟ نه، بلکه خدای عز و جل او را مهلت داد تا روزی که قائم ما ظهور کند، که در آن روز موی جلوی سر ابلیس را گرفته، گردنش را می زند، روز وقت معلوم آن روز است»^۱.

البته در حدیث دیگری که از تفسیر قمی نقل می کند، کسی که ابلیس را می کشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.^۲ علی بن ابراهیم به سند خود از محمد بن یونس از مردی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «فَأَنْظِرْنِي... إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» فرمود: «در روز وقت معلوم رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر روی سنگ بیت المقدس ذبح می کند».^۳ پس از نقل این روایات و با توجه به اختلاف روایات در تعیین زمان مرگ شیطان، علامه به جمع بین این احادیث می پردازد و توضیح می دهد که احادیثی که زمان پایان کار ابلیس را بین نفخ صور اول و دوم می داند، ممکن است تقیه ای باشد. بعلاوه ممکن است هر

۱. همان، ج ۲، ص ۳۴۳، ح ۷؛ عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۱۴.

۲. علامه توضیح می دهد که طبق این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله از رجعت کنندگان خواهد بود. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۷۵.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۵.

سه را مربوط به حقیقت واحدی بدانیم که دارای مراحل متعددی می‌باشد؛ این حقیقت همان تجلی کامل حق می‌باشد که در روایات، گاه از آن به دوران ظهور امام مهدی علیه السلام، گاه رجعت و گاهی قیامت یاد شده است، و این بدان جهت است که هر سه روز در اینکه روز بروز حقایقند، مشترک می‌باشند، هر چند که بروز حقایق در آنها مختلف و دارای شدت و ضعف است، و هر یک از این روزها در حقیقت مرتبه و مرحله از آن حقیقت می‌باشد.^۱

بنابراین، حکم هر یک از این روزها مربوط به روزهای دیگر نیز می‌باشد و چنانچه قبلاً در توضیح تفاوت علائم ظهور و علائم قیامت نیز گذشت، گاه مقصود از قیامت، مقدمات آن می‌باشد که می‌تواند همان زمان ظهور باشد؛ لذا بین احادیثی که مرگ شیطان را در زمان آغاز قیامت و نفخ صور می‌داند، با احادیث مربوط به تحقق این مسأله در زمان قیام امام زمان علیه السلام، منافاتی وجود ندارد.^۲

پنهان نماند که علامه در مطالب قبل، تصریح کرد که زمان پایان مهلت ابلیس همان زمان اصلاح آسمانی جامعه بشری و ریشه کن شدن فساد می‌باشد، روزی که در آن جز خدا کسی پرستش نمی‌گردد! قطعاً با در کنار هم قرار دادن این مطالب به دست می‌آید که از نظر مرحوم علامه، مراد از «وقت معلوم» زمان ظهور امام می‌باشد.

البته ایشان روشن نمی‌کند که چه کسی ابلیس را می‌کشد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا حضرت مهدی علیه السلام؟ ولی در هر صورت می‌توان نتیجه

۱. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۷۵.

۲. ر.ک به: مبحث اول از گفتار دوم در همین فصل.

گرفت که از جمله کارهایی که در زمان قیام امام مهدی علیه السلام انجام می‌گیرد، از بین رفتن شیطان به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امام زمان علیه السلام می‌باشد.^۱

گفتار ششم: پذیرش یا عدم پذیرش ایمان در هنگام قیام

برخی آیات قرآن از روزی خبر می‌دهد که اگر کسی تا آن روز ایمان نیاورده باشد، ایمان او پذیرفته نخواهد شد. مرحوم علامه این آیات را تبیین کرده است که در این گفتار به نقل آن می‌پردازیم.

آیه اول

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»؛ روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید در آن روز، ایمان کسی که از قبل ایمان نیاورده یا در مدت ایمانش کسب خیری نکرده است، نفعی به حالش نخواهد داشت، بگو منتظر باشید، ما نیز منتظر هستیم.^۲

این آیه از جمله آیاتی که گویای پذیرفته نشدن ایمان در برهه‌ای از زمان می‌باشد. علامه در کنار مباحث تفسیری، به نقل روایاتی روی می‌آورد که مربوط به این آیه شریفه می‌باشد. از جمله از مرحوم

۱. به نظر می‌رسد می‌توان بین این دو روایت نیز جمع نمود، با این بیان که حضرت مهدی علیه السلام بر اساس اسلام و به نمایندگی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و به عنوان جانشین آن حضرت، ابلیس را می‌کشد؛ بر این اساس می‌توان کشته شدن شیطان را در عین اسناد به امام به پیامبر نیز اسناد داد. «مؤلف»

۲. انعام: ۱۵۸.

صدوق نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام درباره این آیه می‌فرماید: «یعنی خروج القائم المنتظر منّا»؛ منظور خروج حضرت قائم منتظر علیه السلام می‌باشد، که از ماست.^۱ ایشان پس از ذکر این حدیث بیان می‌کند که در این زمینه از اهل بیت علیهم السلام روایات متعددی وجود دارد.^۲

در روایات فراوانی نیز مقصود از «بعض آیات ربک» طلوع خورشید از مغرب دانسته شده است؛^۳ و چنانچه در بحث‌های قبل گذشت، یکی از علائم ظهور، بر آمدن خورشید از مغرب است.^۴ از موارد دیگری که در روایات ذکر شده و از مصادیق «بعض آیات» شمرده شده، خروج مهدی علیه السلام، نزول عیسی بن مریم علیه السلام، خروج دجال و غیر آن می‌باشد.^۵

ظاهراً منظور ایشان از روایتی که در آن خروج حضرت مهدی علیه السلام از آیاتی شمرده شده که در آن ایمان پذیرفته نمی‌شود، حدیثی است که در آن امام صادق علیه السلام درباره همین آیه مورد بحث، می‌فرماید: آیات همان امامان علیهم السلام هستند، و آیه‌ای که انتظار او می‌رود امام قائم علیه السلام است؛ در آن روز ایمان کسانی که قبل از قیام حضرت با شمشیر بوده است، سودی نخواهد داشت؛ گرچه به پدران حضرت

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲. تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۴، ص ۱۶۵. برای مطالعه این روایات ر.ک: تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۱۳۰؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۵۰۰، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۹.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۱۲۸ و ص ۳۸۵، ح ۱۳۰؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۵۷.

۴. فصل دهم، گفتار سوم.

۵. المیزان، ج ۷، ص ۳۹۱.

ایمان داشته باشد.^۱

در هر صورت، از مجموع بیانات علامه چنین استفاده می شود که یکی از مصادیق زمانی بروز آیات الهی و عدم پذیرش ایمان، زمان ظهور و قیام امام مهدی علیه السلام می باشد.

آیه دوم

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ... قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ أَمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلَآنَ وَ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴾؛ و برای هر امتی رسولی است، همین که رسولشان آمد و رسالت خود را ابلاغ نمود (امت درباره او دو دسته شدند)، آن وقت خدا در بینشان به حق و عدالت قضاوت نمود، و در آخرت نیز ستم نخواهند شد. می گویند: اگر شما راست می گوئید این وعده کی انجام می شود... بگو به من خبر دهید که اگر شب که در خوابید یا روز که به کسب و کار مشغولید، عذاب خدا رسد (چه راه مفری دارید) چرا گناهکاران (به جای توبه) عذاب را به تعجیل می طلبند؟ و آیا بعد از آنکه واقع شد، شما که از در استهزاء عمری در باره آن عجله می کردید به آن ایمان می آورید؟ و آیا آن لحظه وقت ایمان آوردن است؟^۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۴۳۵؛ بصائر الدرجات، ص ۲۰۷؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۸ و ۳۰ و ج ۲، ص ۳۳۶. مرحوم علامه در تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۵، ص ۲۱۵، نیز به این حدیث اشاره کرده است.
۲. یونس: ۴۷ تا ۵۱.

در این آیات خداوند وعده می‌دهد که زمانی بین گروه حق و باطل قضاوت و داوری خواهد کرد؛ و در آن زمان که کفار نیز نسبت به آمدن آن به حالت مسخره کردن عجله می‌کنند، دیگر ایمان آوردن فائده‌ای ندارد.

از دیدگاه علامه این آیه شریفه از قضایی الهی خبر می‌دهد که دو نوع می‌باشد: یکی اینکه هر امتی از امت‌ها رسولی دارد، که حامل رسالت و پیام‌های خدای تعالی به سوی ایشان است، و مامور است آن پیام‌ها را به آنان ابلاغ نماید. و قضاء دوم این است که وقتی پیامبر هر امتی به سوی آن امت آمد و رسالت الهی را به آنان ابلاغ نمود، قهراً اختلاف راه افتاده، گروهی تصدیقش و گروه دیگر تکذیبش می‌کنند، در آن زمان خدای تعالی بین آنان قضاء به حق و عدل می‌کند، بدون اینکه به آنان ستم روا بدارد. دلیل اینکه آیه شریفه چنین معنایی دارد، جمله «قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ» است، چون قضاوت در جایی درست است که پای اختلافی در میان باشد.^۱

در حقیقت این آیات به مشرکان و همچنین کسانی که اهل قبله هستند و در عین حال مرتکب جرم می‌شوند و بر خلاف دین پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کنند،^۲ وعده آمدن روزی را می‌دهد که بین آنها و گروه حق حکم عادلانه می‌شود. در ادامه نیز با توجه به قطعی بودن این وعده، به بیان واکنش مشرکان و مجرمان در برابر این وعده و

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۷۱.

۲. خداوند در این آیات، ابتداء سخن خود را درباره خصوص مشرکین آغاز می‌کند؛ ولی در بین آن، مجرمین از امت پیامبر را نیز تهدید می‌کند؛ لذا این آیات، شامل مجرمین این امت نیز می‌شود. المیزان، ج ۱۰، ص ۷۳.

توبیخ و سرزنش آنها می‌پردازد، و آنها را به دو جهت توبیخ می‌کند.
 ۱. توبیخ اول از این جهت است که در آمدن آن عذاب درخواست تعجیل می‌کنند، ﴿مَا ذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ﴾؛ در حقیقت آنها با این درخواست خود می‌خواهند تهدید خدای تعالی را تحقیر و استهزاء کنید، و لذا خداوند آنها را سرزنش می‌کند

۲. توبیخ دوم از جهت این است که ایمان آوردن را برای روزی که دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد، تاخیر انداخته‌اند؛ و آن، روز نزول عذاب است. چون در روز پدیدار شدن نشانه‌های عذاب به طور قطع ناگزیرشان می‌کند به اینکه ایمان بیاورند، و چنین ایمانی مقبول نیست. آری، این معنا تجربه شده که آدمی وقتی مشرف به هلاکت می‌شود ایمان می‌آورد؛ از سوی دیگر ایمان، خود توبه‌ای است، و توبه در هنگام پدیدار شدن نشانه‌های عذاب و یا لحظه‌ای که آدمی مشرف به مرگ می‌شود قبول نمی‌شود، لذا فرمود: ﴿أَتُومِنُ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ الْآنَ﴾، آیا گذاشتید وقتی که عذاب واقع شد به خدا و پیامبر ایمان آوردید؟! آیا این لحظه، زمان ایمان آوردن است؟!^۱

ایشان در جایی دیگر درباره همین آیات می‌گویند: آیات قرآنی به خوبی دلالت می‌کند که امت اسلام هم مانند سایر امم، روزی دچار عذاب گشته و به زودی مشمول قضای به قسط و حکم فصل خداوند می‌شوند.^۲ در بحث اعجاز غیبی قرآن نیز این آیات را از جمله آیاتی معرفی می‌کند که ناظر به حادثه‌ای در آینده جهان می‌باشد.^۳

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۷۴.

۲. همان، ج ۷، ص ۳۸۸ و ج ۵، ص ۳۷۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۶۵.

بنابر این، روشن می‌شود که این آیات، وعده آمدن دورانی را در آینده می‌دهد که با تحقق آن، عذاب الهی بر مشرکان و منحرفان نازل می‌شود و در آن زمان ایمان آوردن فائده‌ای ندارد.

مرحوم علامه در ضمن تفسیر بعضی از آیات، به صورت صریح، تحقق وعده خداوند برای داوری بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امت ایشان را مربوط به آخرالزمان می‌داند؛^۱ ولی علاوه بر این، در بخش مباحث روایی نیز بعضی از احادیثی که حاکی از عملی شدن این وعده در آخرالزمان است، را ذکر می‌کند، و آنها را تأییدکننده مطالب مطرح شده در تفسیر این آیات می‌داند.^۲

از جمله از تفسیر قمی نقل می‌کند که ابی‌جارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که درباره آیه «مَا ذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ» فرمود: «هذا عذاب ينزل في آخر الزمان على فسقة أهل القبلة وهم يجحدون نزول العذاب عليهم»؛ این عذابی است که در آخرالزمان بر فاسقان اهل قبله که منکر نزول عذاب بر خود هستند، نازل خواهد شد.^۳

یک اشکال و پاسخ آن

البته ممکن است اشکال شود که بر اساس این روایت، تحقق وعده مذکور در آخرالزمان خواهد بود، در حالی که آخرالزمان الزاماً

۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۶۷، تفسیر سوره سجده، آیات: ۲۸ و ۲۹.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۷۸.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ مشابه این حدیث در مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۹۷ نیز آمده است، و علامه نیز در تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۵، ص ۲۴۸، به ذکر آن در تفسیر طبرسی اشاره کرده است.

به معنای دوران ظهور نیست، و چه بسا مقصود زمان پایان حیات در زمین و آغاز قیامت باشد.

ولی این اشکال نادرست است؛ زیرا مرحوم علامه در تفسیر آیه «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ»^۱ و در توضیح مقصود از «فتح» می‌گوید: اگر مراد از فتح روزگاری باشد که اسلام بساط کفر را از جهان برچیند و خدای تعالی بین رسول ﷺ و قومش حکم فصل و داوری نهایی کند، آیه شریفه از پیشگویی‌های قرآنی خواهد بود که از حوادث آینده امت اسلام خبر می‌دهد، و در این صورت آیه شریفه همان را می‌گوید که آیه «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ» در مقام افاده آن است.^۲

طبق این گفته، مفهوم آیه مورد بحث، داوری نهایی خداوند و در نتیجه، فتح نهایی اسلام و جمع شدن بساط کفر در آینده امت اسلامی می‌باشد. بدیهی است که جمع شدن بساط کفر و دیگر حوادث مربوط به امت اسلام، تناسبی با وقوع قیامت ندارد! زیرا با وقوع قیامت بساط همه چیز جمع می‌شود و حادثه‌ای است که مربوط به همه عالم است که خصوص امت اسلامی! لذا این زمان جز با زمان ظهور امام زمان علیه السلام و قیام ایشان، که منجر به جمع شدن بساط کفر و گسترش اسلام در سراسر جهان می‌شود، منطبق نمی‌باشد.

۱. «چه بسا که خدا از ناحیه خود فتوحی بیاورد یا امری دیگر که خودش می‌داند پیش بیاورد، پس آنگاه اینها نسبت به آنچه در دل پنهان می‌داشتند، پشیمان می‌شوند.» (مأئده: ۵۲).

۲. المیزان، ج ۵، ص ۳۷۶.

آیه سوم

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْتَظَرُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ﴾؛ می‌گویند پس این فتح چه وقت است؟ اگر راست می‌گویند بگو هر وقت که باشد در آن روز کسانی که امروز کافرند و آن روز ایمان می‌آورند، ایمانشان سودی به حالشان نخواهد داشت و در آن روز مهلتی به آنان داده نمی‌شود، پس ای پیامبر از آنان اعراض کن، منتظر باش که آنها نیز منتظرند.^۱

این آیه از زمانی خبر می‌دهد که در آن زمان ایمان کفار پذیرفته نمی‌شود. در این آیه خدای تعالی از روز فتحی سخن گفته است که با هیچ یک از فتوحات اسلامی از صدر اسلام تا کنون نمی‌سازد؛ زیرا در آن آمده است که در چنین روزی، هر کس قبلاً کافر بوده و آن روز ایمان بیاورد - که در حقیقت همان توبه کردن در آن روز است - سودی به حالش ندارد، و به او مهلت داده نمی‌شود. در حالی که در تمامی جنگ‌ها و فتح‌هایی که تا کنون بوده است، ایمان مشرکان مورد پذیرش واقع شده است. از طرفی نیز آیه بیان داشته است که کفار منتظر آن فتح هستند، و روشن است که این مطلب با فتوحاتی مانند فتح مکه و غیره، که مسلمانان تا آن روز داشته‌اند، منطبق نمی‌باشد.^۲

مرحوم علامه در تفسیر این آیه ضمن بیان احتمالات مختلف

۱. سجده: ۲۸-۲۹.

۲. المیزان، ج ۵، ص ۳۷۵.

می‌گوید: ممکن هست که مراد از فتح، قضای ما بین رسول خدا ﷺ و امت باشد، که در آخر الزمان عملی می‌شود؛^۱ و در قسمت قبل گذشت که داوری و قضای بین رسول خدا ﷺ و امت اسلامی مربوط به دوران ظهور می‌باشد.

مفهوم عدم پذیرش ایمان

در پایان بررسی آیات مربوط به بحث، پرسش مهمی که مطرح می‌باشد، این است که در هر حال در زمان ظهور نیز انسان‌ها دارای اختیار می‌باشند، و با وجود اختیار همچنان امکان توبه نیز وجود دارد؛ زیرا توبه، بازگشت به سوی خداوند در حال اختیار و اراده می‌باشد، و این شرط تا قبل از مرگ و مشاهده سکرات موت که اختیار از انسان سلب می‌شود، باقی است؛ بنابراین در زمان ظهور نیز ایمان پذیرفته خواهد شد.^۲

بنابراین مقصود چنین آیات و روایاتی این است که اگر کسانی در شرایط معمولی ایمان نیاورند و در زمان ظهور آیات الهی، از روی اضطرار و ترس اظهار ایمان کنند، فائده‌ای ندارد و مقبول واقع نمی‌شود. زیرا ایمان باید از روی اعتقاد و صدق باشد، و ایمان ناشی از خوف و اجبار ایمان محسوب نمی‌شود؛ و به گفته علامه ایمان در روز ظهور آیات وقتی مفید است که آدمی در دنیا و قبل از ظهور آیات نیز با اختیار ایمان آورده و دستورهای خداوند را عملی کرده باشد، اما

۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۶۷.

۲. المیزان، ج ۷، ص ۳۹۱.

کسی که در دنیا ایمان نیاورده و یا اگر آورده در پرتو ایمانش خیری کسب نکرده و عمل صالحی انجام نداده، و در عوض سرگرم گناهان بوده چنین کسی ایمانش، که ایمان اضطراری است، در موقع دیدار عذاب و یا در موقع مرگ سودی به حالش نمی‌دهد.^۱

فصل دوازدهم

حکومت مهدوی

چنانچه بارها گفته شد، از دیدگاه علامه طباطبایی، خداوند سیر نظام دنیوی را به سوی ظهور کامل حق و جامعه توحیدی خالص هدایت می‌کند؛ و جریان سنت و وعده‌های الهی، به گونه‌ای است که جهان را به سمت نابودی کفار و مشرکان، و جانشینی و جایگزینی مؤمنان بر جامعه سوق می‌دهد ظهور و قیام امام زمان علیه السلام در حقیقت در راستای تحقق بخشیدن به چنین جامعه آرمانی، که در آن، دین خدا با حاکمیت بندگان خدا در تمام ابعاد زندگی بشر پیاده می‌شود، می‌باشد.

در این فصل به بررسی ضرورت و ابعاد حکومت جهانی مهدوی می‌پردازیم؛ ولی از آنجا که در فصل‌های گذشته و به خصوص در فصل نهم، و در ضمن مباحث عقلی و نقلی، ضرورت تحقق جامعه آسمانی و آرمانی اسلامی با رهبری حضرت مهدی علیه السلام به اثبات رسید، و ویژگی‌های آن نیز در لابلای بحث‌های تفصیلی مطرح گردید، لذا در این قسمت از تکرار مباحث خودداری و به صورت خلاصه به تبیین دیدگاه مرحوم علامه می‌پردازیم.

گفتار اول: ضرورت حکومت جهانی مهدوی

علامه در بخش‌های مختلف تفسیر و دیگر آثار خود، به سیر طبیعی و فطری جامعه بشریت به سوی جامعه‌ای سالم و انسانی، اشاره می‌کند، که آموزه‌های قرآنی و روایی نیز مؤید تحقق این الهام فطری می‌باشد. بر اساس این نگرش، خلقت انسان با پدید آمدن دوران ظهور و حاکمیت حق، گره خورده و بدون تحقق چنین دوره و چنین حکومتی، اصل خلقت انسان بی معنا و لغو می‌باشد.^۱

از دیدگاه ایشان بررسی دقیق در کتاب و سنت و هم چنین کنجکاوی در نظام آفرینش از نظر فلسفی، خردمندان را به این نتیجه می‌رساند که مقتضای آفرینش انسان و جهان، این است که انسان به عنوان یک نوع اجتماعی، همانند سایر انواع که به سوی کمال خویش پیش می‌روند، به طرف کمال اجتماعی و سعادت در زندگی این جهانی و همچنین حیات معنوی پیش می‌رود. این ادله روشن به ما نوید قطعی می‌دهد که عالم بشریت، یک روز ایده‌آلی در پیش دارد، که سراسر سعادت و خوشبختی و کامیابی بوده و در آن، همه خواسته‌های فطری انسانی که در نهاد این نوع رسم شده، برآورده خواهد شد.^۲

البته به اعتقاد علامه، بشریت باید آیین اسلام را به عنوان یک سلسله آموزه‌های اعتقادی و عملی که بشر را به چنین آینده درخشانی رهنمون می‌شود، بپذیرد؛ دینی که بر اساس پیش بینی‌های

۱. ر.ک به: فصل نهم، گفتار اول. همچنین ر.ک: المیزان، ج ۴، ص ۹۸.

۲. شیعه (شاهجوئی)، ص ۶۰؛ شیعه (خسروشاهی)، ص ۸۹، شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۲.

نظری و فلسفی و هم چنین آیات و روایات اسلامی، در آینده بشریت ظهور تام خواهد نمود و روزی خواهد رسید که این دین فطری و توحیدی، در میان مردم فراگیر و آنچه از کمالات انسانیت در نهاد بشر مدفون است، آشکار می‌شود. کتاب و سنت نیز این حقیقت را با زبانی گویا به پیروان اسلام نوید می‌دهد که بامداد روشن و مشعشعی به جهان بشریت حیات خواهد بخشید، و روزی الهی خواهد آمد که در آن روز امام دوازدهم «مهدی موعود علیه السلام» با ظهور خود، دیده اهل زمین را روشن نموده، دین توحید را در جامعه بشری رواج کامل داده، و حقیقت و معنویت دین را برای همه مردم هویدا و روشن می‌سازد.^۱

ایشان در همین زمینه در تفسیر آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۲ پس از تبیین محتوای آیه می‌گوید: طبق این آیه، خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که به زودی جامعه‌ای برایشان تکوین می‌کند که جامعه به تمام معنا صالح باشد، و از لکه ننگ کفر و نفاق و فسق پاک باشد،

۱. رسالت تشیع در دنیای امروز، ص ۱۰۹.

۲. «خداوند به مؤمنان و کسانی از شما که اعمال شایسته بجا می‌آورند وعده داده که آنها را در زمین جانشین کند، همانطور که پیشینیان آنها را جانشین کرد، و نیز دینشان را که برای آنها پسندیده استقرار دهد و پس از ترسشان امنیت روزیشان فرماید، تا مرا پرستند و چیزی را شریک من نکنند و هر کس که پس از این کافر شود، آنان خود تبه‌کارانند». (نور: ۵۵).

زمین را ارث ببرند و در عقاید افراد آن و اعمالشان جز دین حق، چیزی حاکم نباشد، ایمن زندگی کنند، ترسی از دشمن داخلی یا خارجی نداشته باشند، از کید نیرنگ بازان، و ظلم ستمگران و زورگویی زورگویان آزاد باشند.^۱

در ادامه بیان می‌کند که این مجتمع طیب و طاهر با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد هرگز تاکنون در دنیا منعقد نشده، و دنیا از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت گشته تاکنون، چنین جامعه‌ای به خود ندیده‌هاست. ناگزیر اگر مصداقی پیدا کند، در روزگار امام مهدی علیه السلام خواهد بود؛ چون اخبار متواتری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام در خصوصیات آن جناب وارد شده از انعقاد چنین جامعه‌ای خبر می‌دهد.^۲

ضرورت چنین جامعه‌ای و تحقق آن در آینده، از دیگر آیاتی که در مباحث گذشته و مربوط به دوران ظهور بود، نیز استفاده می‌شود، که به تفصیل در جای خود مورد بررسی قرار گرفت.^۳

گفتار دوم: ویژگی‌های حکومت مهدوی

حکومت امام زمان علیه السلام در حقیقت، حکومت اسلام واقعی و معارف ناب آن می‌باشد؛ حکومتی که با امامت و رهبری جانشین تمام انبیاء و اولیاء، تصویر واقعی دین را در جامعه به نمایش می‌گذارد و آن را به کمک یاران صالح خود، به صورت کامل به اجراء در می‌آورد؛

۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۵.

۲. همان.

۳. ر.ک: فصل نهم، گفتار دوم.

تا انسان‌ها را در پرتوی آن، به سعادت دنیا و آخرت رهنمون شود. بدیهی است که چنین حکومت بی سابقه‌ای، دارای خصائص و ویژگی‌های منحصر به فردی است، که باید مورد کشف و بررسی قرار گیرد. علامه طباطبایی نیز در بیانات خود و به خصوص در مباحث تفسیری، به ذکر مؤلفه‌ها و ویژگی‌های حکومت آرمانی مهدوی پرداخته است؛ این مؤلفه‌ها را می‌توان در موارد زیر تبیین نمود.

۱. تسلط صالحان بر زمین

علامه، ذیل آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...»^۱ با استفاده از مباحث تفسیری، نتیجه می‌گیرد که مقصود این آیه تسلط انسان‌های شایسته بر زمین است؛ سپس آیاتی را به عنوان شاهد مطرح می‌کند، از جمله آیه: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۲ و نیز آیه «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۳ و آیه «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَ لَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ»^۴ و غیره.

ایشان پس از ذکر این آیات به این نتیجه کلی می‌رسد که افرادی دارای ایمان و عمل صالح، در دوره آخرالزمان جانشین اقوام ظالم

۱. «خداوند به مؤمنان و کسانی از شما که اعمال شایسته بجا می‌آورند وعده داده که آنها را در زمین جانشین کند». (نور: ۵۵).

۲. «همانا زمین، از آن خداوند است و آن را میراث هر کس از بندگانش که بخواهد، قرار می‌دهد و پایان کار، از آن پرهیزکاران است». (اعراف: ۱۲۸).

۳. «زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند». (انبیاء: ۱۰۵).

۴. «پس پروردگارشان به ایشان وحی فرستاد که به طور قطع، ستمکاران را هلاک خواهیم کرد و بعد از ایشان، شما را در زمین سکونت خواهیم داد». (ابراهیم: ۱۳-۱۴).

پیشین می‌شوند، و با رهبری امام زمان علیه السلام، جامعه‌ای آرمانی تشکیل می‌دهند؛ جامعه‌ای است که در آن، مؤمنان واقعی، دارای تسلط و اقتدار و برتری در زمین باشند و گروه ظالم و گناهکار، هیچ‌نمودی در آن نداشته باشند.^۱

۲. فراگیر کردن معارف الهی

بر اساس آیه شریفه ﴿وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾^۲ در حکومت جهانی امام زمان، بر اساس دین مبین اسلام عمل می‌شود، معارفش مورد اعتقاد همه قرار می‌گیرد، و هیچ اختلافی نیز در آن پیدا نمی‌شود.

به بیان علامه، تعبیر «دینهم» که دین را به خود مردم اضافه کرده است، برای نشان دادن هماهنگی آن با فطرت انسان‌ها می‌باشد؛ لذا در این جامعه، دین فطری تمام انسان‌ها را مجذوب خود خواهد کرد.^۳

نشر اسرار دین به وسیله امام مهدی علیه السلام

نکته‌ای که در اینجا حائز اهمیت است این است که در حکومت امام زمان علیه السلام، خود آن حضرت مسئول بیان دین و تبیین معارف آن است، و نه تنها ظواهر دین، بلکه اسرار و نهفته‌های دینی را نیز برای مردم روشن می‌کند و آنها را با عمق معارف بلند اسلام آشنا می‌کند؛ چرا که از جمله اموری که طبق روایات در زمان ظهور، به وسیله امام

۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۱.

۲. «و نیز دینشان را که برای آنها پسندیده است، استقرار دهد». (نور: ۵۵).

۳. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۲.

مهدی علیه السلام انجام می‌گیرد، تبیین حقیقت‌های نهفته دینی و اسرار بلند الهی است، که تا آن زمان شرایط بیان آن فراهم نبوده است.

مرحوم علامه در رساله الولاية، ضمن بیان وجود معارف باطنی و عمیق در دین و اطلاع معصومین علیهم السلام و اولیای خدا از این اسرار، می‌گوید: در میان روایات، اخباری است درباره ظهور حضرت مهدی که در آن احادیث آمده است که قائم اسرار شریعت را آشکار می‌سازد و از حقیقت آن پرده برمی‌دارد و قرآن نیز ایشان را تصدیق می‌کند.^۱ البته ایشان به همین مقدار اکتفاء کرده، و احادیث متعددی که در این باره وجود دارد، را ذکر نکرده است.^۲

لازم به ذکر است که بر اساس روایات، فهم و سطح فکری مردم نیز در آن زمان بالا می‌رود، و در نتیجه ظرفیت لازم برای درک معارف بلند دینی که از طرف امام علیه السلام ارائه می‌شود، را خواهند داشت.

علامه در این زمینه از امام سجاده علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «ان الله عزوجل علم ان یكون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و الآیات من سورة الحديد الی قوله: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾؛^۳ خداوند می‌دانست در آخر الزمان، مردمی ژرف اندیش خواهند بود، به همین جهت آیات ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و آیات اول سوره حدید را نازل فرمود.^۴

۱. طریق عرفان (ترجمه و شرح رساله الولاية)، ص ۲۳ و ۱۵۵؛ انسان والعقیده، ص ۲۱۱.
 ۲. از جمله حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فیریکم کیف عدل السیرة، و یحیی میت الكتاب و السنة»؛ او روش عادلانه در حکومت را به شما نشان می‌دهد، و کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را که تا آن روز متروک مانده است را زنده می‌کند. نهج البلاغة، خطبة ۱۳۸.

۳. مقصود آیه اول تا ششم این سوره می‌باشد.

۴. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۴۷؛ به نقل از: اصول کافی، ج ۱، ص ۹۱.

بنابراین حاکمیت در دوره ظهور، با توجه به بالا رفتن سطح فهم مردم، و دسترسی به امام معصوم که عالم به تمام معارف دینی می‌باشد، این آموزه‌های معرفت‌زا و به خصوص مباحث خداشناسی و توحیدی را در سطح عمومی نشر و توسعه می‌دهد.

۳. گسترش دادن عدالت

گسترش عدالت در سراسر گیتی در رأس برنامه‌های حکومت امام مهدی علیه السلام می‌باشد و آن حضرت به مجرد شروع انقلاب جهانی خود، در راستای تحقق آن تلاش می‌کند البته آنچه این مسأله را دارای اهمیت ویژه و خاص می‌کند، گستردگی ظلم و جور تا قبل از حکومت امام علیه السلام و نیز عدم فراهم شدن بستر چنین عدالت گستره و فراگیری در طول تاریخ بشر می‌باشد؛ به همین علت در بسیاری از روایات بر موضوع عدل و گسترش آن در زمان حکومت حضرت حجت علیه السلام و پایان دوره ظلم و بی‌عدالتی تأکید شده، و از آن به عنوان آرزویی دیرین یاد شده است.^۱

مرحوم علامه در این مورد، ضمن بیان شرحی از زندگی حضرت می‌گوید: پس از انقضای غیبت کبری، طبق اخبار آن حضرت ظهور فرموده و زمام حکومت اسلامی را به دست گرفته و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه با ظلم و جور پر شده باشد.^۲

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۸ و ۲۵۲؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۸۵ و ۳۱۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴ و ۶۶؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۵۱ و ۵۲ و غیره.

۲. بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۰.

در المیزان نیز به نقل از مرحوم طبرسی از علی بن الحسین علیه السلام روایت می‌کند که وقتی آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ...»^۱ را تلاوت کرد، فرمود: «به خدا سوگند ایشان شیعیان ما اهل بیتند، که خدا این وعده خود را در حق ایشان به وسیله مردی از ما انجام می‌کند، و او مهدی این امت است، و او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: اگر از دنیا نماند مگر یک روز خدا آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از عترتم قیام کند، که نامش نام من است، زمین را پر از عدل و داد کند، آن چنان که پر از ظلم و جور شده باشد».^۲

همچنین در جای دیگر، ضمن نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که در حدیث امام سجاده علیه السلام نیز آمده است، آن را مورد اتفاق و پذیرش همه می‌داند.^۳

بنابراین، احیاء و گسترش داد و عدل، و احیای حقوق مظلومان و اجرای حدود الهی نسبت به ظالمان، از شاخص‌های اصلی و مهم در حاکمیت مهدوی می‌باشد.

۴. ایجاد امنیت گسترده و همه جانبه

حکومت مهدوی با پدید آوردن جامعه سالم و ایمن، بهترین شرایط را برای زیستن انسان‌ها فراهم می‌کند؛ جامعه‌ای که در آن، مردم امنیت را مدیون خداوند و خلیفه او در زمین هستند، ﴿وَ

۱. نور: ۵۵.

۲. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۸؛ به نقل از: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵۲. این حدیث را امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز فرموده‌اند.

۳. شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۳۲.

لَيَبْدُلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا^۱.

از کلام علامه در این بخش و دیگر مباحث اجتماعی، برمی آید که وی این امنیت را در ابعاد مختلف و در تمام حوزه‌ها، و از جمله امنیت اقتصادی، فکری و اعتقادی می‌داند؛ لذا همان‌گونه که در ادامه آیه نیز آمده است، امنیت کامل، زمانی محقق می‌شود که جامعه، با کمال آرامش و با التزام به اعتقاد خود زندگی کنند؛ و از هرگونه مصلحت‌سنجی در اعمال دینی و ترس و تقیه و پنهان‌کاری، که منافی امنیت است، بی‌نیاز باشد، «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»^۲. لذا در جامعه مهدوی و زیر سایه حکومت امام زمان علیه السلام، تمام این موارد رفع می‌شود، و زندگی فردی و اجتماعی انسان‌های صالح، در کمال آزادی و امنیت خواهد بود.^۳

این بود بعضی از ویژگی‌های حکومت امام زمان علیه السلام در عصر ظهور، که از بیانات علامه استفاده می‌شود. البته خصوصیات دیگری نیز در کتاب‌های مربوط به حضرت مهدی علیه السلام ذکر شده است که در کلام ایشان نیامده و ما نیز از ذکر آنها پرهیز می‌کنیم.^۴

۱. «و پس از ترسشان امنیت روزیشان فرماید». (نور: ۵۵).

۲. «مرا می‌پرستند، و چیزی را شریک من نمی‌کنند». همان.

۳. ر.ک به: المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۲؛ ج ۲، ص ۳۰۱ و ج ۹، ص ۳۹۶؛ بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ فراهایی از اسلام، ص ۳۷ و ۱۹۵.

۴. ر.ک به: کتاب «امام مهدی علیه السلام موجود موعود» نوشته آیت‌الله جوادی آملی؛ و «موعودشناسی» نوشته علی اصغر رضوانی.

رجعت

یکی از آموزه‌های مهدویت در اندیشه شیعی، مسأله رجعت می‌باشد. در این فصل به تبیین دیدگاه مرحوم علامه دربارۀ این موضوع می‌پردازیم.

گفتار اول: تبیین رجعت

رجعت در لغت به معنای «بازگشت» می‌باشد،^۱ و در اصطلاح به بازگشت گروهی از کسانی که از دنیا رفته‌اند به این جهان، در زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام یا پس از آن، گفته می‌شود. روشن است که مقصود بازگشت این گروه، تا قبل از برپایی قیامت و زنده شدن همه انسان‌ها می‌باشد.^۲

در روایات گاه به جای واژه رجعت، کلمه «الکرة» به کار می‌رود، که به معنای رجعت اصطلاحی می‌باشد، و از آیه **ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ**

۱. فرهنگ فارسی معین؛ لغت نامه دهخدا، واژه «رجعت»

۲. أوائل المقالات، ص ۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۳۶.

عَلَيْهِمْ»^۱ گرفته شده است.^۲

رجعت، از اعتقادات قطعی شیعیان دوازده امامی می‌باشد، و دانشمندان اسلامی نیز اعتقاد به رجعت را از ویژگی‌های پیروان اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانند؛ به گونه‌ای که گاه از شیعیان به عنوان قائلان به رجعت یاد می‌کنند. بعضی از علماء مانند: مرحوم شیخ حر عاملی و مرحوم مجلسی رجعت را از امور ضروری و اجماعی شیعه دانسته‌اند.^۳ مرحوم علامه نیز روایات مربوط به اجماع را متواتر معنوی^۴ می‌داند.^۵

علامه با توجه به این روایات، در توصیف رجعت می‌گوید: روایاتی که رجعت را اثبات می‌کند بیان می‌کند که سیر نظام دنیوی متوجه به سوی روزی است که در آن روز آیات خدا به تمام معنای ظهور ظاهر می‌شود، روزی که در آن روز دیگر خدای سبحان نافرمانی نمی‌شود، بلکه به خلوص عبادت می‌شود، عبادتی که مشوب و آمیخته با هوای نفس نیست، عبادتی که شیطان و اغوایش هیچ سهمی در آن ندارد، روزی که بعضی از اموات که در خوبی و یا بدی برجسته بودند، یا ولی خدا بودند و یا دشمن خدا، دوباره به دنیا

۱. «آنگاه دولت شما را باز گردانده و شما را بر آنها غلبه دهیم». (اسراء: ۶).

۲. ر.ک به: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۰ و ج ۵۳، باب ۲۹ (باب الرجعة)

۳. الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۶۰؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.

۴. مقصود از تواتر معنوی، آن است که یک معنا و مفهوم با الفاظ متفاوتی ارائه شود؛

مثلاً گفته شود: زید مرد، زید رحلت کرد، زید فوت کرد و غیره، همه این الفاظ یک

معنای را می‌رساند. بنابراین زمانی که احادیث متعددی با الفاظ مختلف معنای

واحدی را برساند، متواتر معنوی خواهد بود. عنایة الأصول، ج ۳، ص ۱۹۴.

۵. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۷؛ در محضر علامه طباطبایی، سؤال، ص ۱۱۷.

برمی‌گردند تا میان حق و باطل حکم شود.^۱

بر این اساس، هنگام ظهور امام زمان علیه السلام، گروهی از اولیای الهی و مؤمنان حقیقی و همچنین بعضی از دشمنان و معاندان خاندان وحی که از دنیا رفته‌اند، بار دیگر به دنیا باز می‌گردند. رجعت مؤمنان در راستای یاری امام و مشاهده پیروزی جبهه حق بر دشمنان و حاکمیت دین خدا در زمین می‌باشد، و بازگشت مخالفان نیز بخشی از عذاب و جزای ظلم‌ها و ستم‌هایی است که در دنیا انجام داده‌اند. البته به اعتقاد شیعه، علاوه بر رجعت در زمان ظهور و قیام، عده‌ای از اولیاء و به خصوص بعضی از ائمه اطهار علیهم السلام نیز پس از استقرار حکومت امام زمان علیه السلام و بعد از پایان دوران آن حضرت، برای تداوم حاکمیت دین خدا و برای امامت جامعه، به دنیا باز می‌گردند.

گفتار دوم: رابطه رجعت با قیامت

علامه با نگاه عمیق خود، در خلال بحث از آیاتی که درباره قیامت، رجعت و ظهور آمده است، روند خاصی را در روشن نمودن مقصود این آیات طی می‌کند. وی در ابتدا به توضیحاتی درباره قیامت و ویژگی کلی این روز می‌پردازد و سپس رابطه دوران ظهور و رجعت با قیامت را تبیین می‌کند.

از نگاه ایشان رجعت به جهان مادی با مسأله حیات مجدد در روز رستاخیز کاملاً مشابهت دارد، و رجعت و قیامت دو پدیده همگون هستند؛ بلکه به بیان صحیح‌تر، رجعت مرتبه‌ای از مراتب

قیامت می‌باشد، که در محدوده کمتری و قبل از مرحله اصلی که قیامت باشد، اتفاق می‌افتد.

ایشان در این باره توضیح می‌هد که یک آیه گاهی به روز قیامت تفسیر می‌شود، و گاهی به رجعت، و گاهی نیز به روزگار ظهور مهدی علیه السلام. در این زمینه آنچه از کلام خدای تعالی درباره قیامت و اوصاف آن به دست می‌آید، این است که قیامت روزی است که هیچ سببی از اسباب، و هیچ کاری و شغلی از خدای سبحان پوشیده نیست، روزی است که تمامی اوهام از بین می‌رود، و آیات خدا در کمال ظهور ظاهر می‌شود، و در سراسر آیات قرآنی و روایات هیچ دلیلی به چشم نمی‌خورد که دلالت کند بر اینکه در آن روز عالم جسمانی به کلی از بین می‌رود، بلکه بر عکس ادله‌ای به چشم می‌خورد که بر خلاف این معنا دلالت دارد، چیزی که هست این معنا استفاده می‌شود که در آن روز بشر یعنی این نسلی که خدای تعالی از یک مرد و زن به نام آدم و همسرش پدید آورده، قبل از قیامت از روی زمین منقرض می‌شود.

خلاصه اینکه میان نشأه دنیا و نشأه قیامت مزاحمت و دوگانگی نیست، تا وقتی قیامت بیاید دنیا به کلی از بین برود! هم چنان که میان برزخ که هم اکنون اموات در آن عالمند، با عالم دنیا مزاحمتی نیست و دنیا هم مزاحمتی با آن عالم ندارد؛ هم چنان که از آیه تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی اُمَّمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَمِنْهُمْ الشَّيْطٰنُ اَعْمٰلَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ^۱ این نبودن مزاحمت، استفاده می‌شود. این حقیقت روز

۱. «به خدا سوگند که ما به سوی امت‌های گذشته که قبل از تو بودند رسولانی

قیامت است، روزی که مردم برای رب العالمین پیاپی می‌خیزند، روزی که همه اسرارشان آشکار می‌شود، چیزی از ایشان بر خدا پوشیده نمی‌ماند، و به همین جهت است که گاهی از روز مرگ به روز قیامت تعبیر می‌شود، چون روز مرگ هم روزی است که پرده‌ها از روی اسباب برای میت کنار می‌رود، هم چنان که از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «من مات قامت قیامته»^۱.

همچنین روایاتی که رجعت را اثبات می‌کند، نیز گویای این است که سیر نظام دنیوی متوجه به سوی روزی است که در آن روز آیات خدا به تمام معنای ظهور ظاهر می‌شود، روزی که در آن روز دیگر خدای سبحان نافرمانی نمی‌شود، بلکه به خلوص عبادت می‌شود، عبادتی که مشوب و آمیخته با هوای نفس نیست، عبادتی که شیطان و اغواش هیچ سهمی در آن ندارد، روزی که بعضی از اموات که در خوبی و یا بدی برجسته بودند، یا ولی خدا بودند، و یا دشمن خدا، دوباره به دنیا برمی‌گردند تا میان حق و باطل حکم شود.

این معنا به ما می‌فهماند که روز رجعت خود یکی از مراتب روز قیامت است، هر چند که از نظر ظهور به روز قیامت نمی‌رسد، چون در روز رجعت باز شر و فساد تا اندازه‌ای امکان دارد، به خلاف روز قیامت که دیگر اثری از شر و فساد نمی‌ماند. و باز به همین جهت روز

→ فرستادیم، ولی شیطان اعمال ایشان را در نظرشان زینت داد، و در نتیجه شیطان در امروز هم سرپرست ایشان شد، و ایشان عذابی دردناک دارند». (نحل: ۶۳)

۱. هر کس بمیرد قیامتش بر پا می‌شود. مرحوم علامه این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است، ولی در منابع روایی این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۷ و ج ۷۰، ص ۶۵؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸.

«آیه دابة»

﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾؛ و چون فرمان عذاب آنها رسد موجودی را از زمین برای آنها بیرون آریم، تا با آنها تکلم کند و بگوید که این مردم آیه‌های ما را باور نمی‌کرده‌اند.^۱

این آیه و آیات بعد از آن، به اموری که در قیامت و قبل از قیامت رخ می‌دهد اشاره می‌کند. علامه در تفسیر این آیه، پس اثبات اینکه مقصود از این آیه، وقوع حادثه‌ای خارق العاده است، بیان می‌کند که این آیه نشان می‌دهد که مراد از اخراج از زمین، یا احیاء و بعث بعد از مرگ است و یا امری است نزدیک به آن!^۲

مبهم بودن «دابة» در قرآن

بر اساس آنچه در المیزان آمده است، کلمه «دابة» که به معنای جنبنده است، به هر صاحب حیاتی اطلاق می‌شود که در زمین راه می‌رود؛ و لذا این موجود زنده می‌تواند انسان باشد و می‌تواند حیوانی غیر انسان باشد. اگر انسان باشد، تکلم و سخن گفتن آن امری عادی است، نه خارق العاده؛ و اگر حیوانی بی زبان باشد، در آن صورت حرف زدن آن مانند بیرون شدنش از زمین امر خارق العاده‌ای خواهد بود.

در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند با آن، این موضوع را تفسیر

۱. نمل: ۸۲.

۲. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۶.

کرد و معلوم ساخت که این جنبنده‌ای که خداوند به زودی از زمین بیرون می‌آورد چیست؟ وجود ندارد. به همین جهت از قرآن نمی‌توان فهمید که چه موجودی است؟ و چه خصوصیتی دارد؟ صفات و نشانی‌هایش چیست؟ چگونه از زمین بیرون می‌آید؟ و با مردم چگونه تکلم می‌کند و چه چیز به آنها می‌گوید؟

البته این ابهامات از آن جهت است که مقصود خداوند در این آیه مبهم گویی بوده است، و در نتیجه جمله مزبور از کلمات مرموز قرآن می‌باشد.^۱

حاصل آنکه طبق نظر علامه معنایی که می‌توان از این آیه شریفه فهمید اینکه است که به زودی وقتی فرا می‌رسد که خداوند حادثه‌ای خارق‌العاده ایجاد می‌کند، و آن بیرون آوردن دابه و جنبنده‌ای از زمین است که با مردم صحبت می‌کند؛ و مقصود از بیرون آوردن او از زمین، یا زنده کردن او پس از مرگ و دفن شده است، و یا معنایی نزدیک به آن.

روایات، روشنگر مقصود آیه

گرچه از قرآن به تنهایی نمی‌توان به مقصود خداوند در این آیه پی برد، ولی بر اساس روایت فراوان، که علامه نیز بعضی از آنها را نقل می‌کند،^۲ مقصود از جنبنده در آیه شریفه، حضرت علی علیه السلام می‌باشد که در آخر الزمان و پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام رجعت می‌کند.

۱. همان.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۴۰۵.

علامه از علی بن ابراهیم نقل می‌کند که در ذیل آیه ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ...﴾ می‌گوید پدرم از ابن ابی عمیر، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام برخورد و او را در مسجد خوابیده دید؛ به این حال که مقداری ریگ جمع کرده و سرش را روی آن گذاشته. حضرت با پای خود حرکتش داد و فرمود: برخیز ای دابة الارض! مردی از اصحاب عرضه داشت: یا رسول الله! آیا ما هم می‌توانیم رفقای خود را به این نام بنامیم؟ فرمود: نه به خدا سوگند، این نام جز برای او نیست و او همان دابه‌ای است که خدای تعالی در کتابش درباره او فرمود: ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾. آن گاه فرمود: یا علی! چون آخر الزمان می‌شود، خدای تعالی تو را در بهترین صورت بیرون می‌کند، در حالی که با تو است وسیله داغ نهادن، و دشمنان خود را با داغ نشان می‌کنی.

مردی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: عامه می‌گویند: این آیه شریفه به صورت ﴿تُكَلِّمُهُمْ﴾^۱ است، یعنی ایشان را جراحات می‌زنی! حضرت فرمود: خدا ایشان را در جهنم زخمی کند،^۲ برای اینکه آیه شریفه از «کلام» می‌باشد نه از «کلم».^۳

علامه پس از ذکر این حدیث می‌گوید: روایات در این باب از طرق شیعه بسیار زیاد است.^۴

۱. کلم، یکلم (بدون تشدید): مجروح کردن. المنجد.

۲. این جمله نفیرین است، نه اینکه امام علیه السلام معنای مجروح کردن را تأیید کند. «مؤلف»

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۰.

۴. ر. ک به: تفاسیر روایی از جمله: تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۸.

همچنین از مجمع البیان نقل می‌کند که فردی از علی علیه السلام از دابه در این آیه پرسید، حضرت فرمود: «آگاه باشید به خدا سوگند این جنبنده‌ای دم‌دار نیست، بلکه ریش دارد»^۱.
 نتیجه اینکه این آیه و روایاتی که درباره آن از معصومین علیهم السلام به دست ما رسیده است، دلالت بر وقوع رجعت و بازگشت حضرت علی علیه السلام در آخرالزمان می‌کند.

«آیه حشر»

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾؛
 روزی را که از هر امتی دسته‌ای از آنها را که آیه‌های ما را دروغ شمرده‌اند محشور کنیم و ردیف شوند.^۲
 علامه در تفسیر این آیه توضیح می‌دهد که کلمه «فوج» به معنای جماعتی است که به سرعت عبور کنند. کلمه «یوزعون» نیز از ایزاع به معنای نگاه داشتن و جلوگیری از حرکت آنان است، به طوری که اول جمعیت با آخرش یک‌جا گرد آیند؛ و مراد از «حشر» جمع کردن بعد از مرگ است. لذا معنی آیه این خواهد بود که روزی از هر امتی، جماعتی را پس از مرگ زنده و دور هم جمع می‌کنیم.^۳

زمان حشر جماعتی از هر امت

ایشان پس از توضیحات فوق، بیان می‌کند که از ظاهر آیه

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۴. به نظر می‌رسد مراد حضرت از این تعبیر انسان بودن آن جنبنده باشد. «مؤلف»

۲. نمل: ۸۳.

۳. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۶.

برمی آید حشر در آن، حشر در غیر روز قیامت است؛ و برای دیدگاه خود ادله‌ای نیز ذکر می‌کنند این ادله عبارتند از:

۱. حشر در روز قیامت اختصاص به یک فوج از هرامت ندارد، بلکه تمامی امت‌ها در آن محشور می‌شوند و حتی به حکم آیه ﴿وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾^۱ یک نفر هم از قلم نمی‌افتد؛ اما در این آیه می‌فرماید: از هرامتی فوجی را محشور می‌کنیم

۲. دلیل دیگر اینکه این آیه و دو آیه بعدش،^۲ بعد از داستان بیرون شدن دابه از زمین واقع شده‌اند، که خود یکی از علائمی است که قبل از قیامت واقع می‌شود، قیامتی که در چند آیه بعد درباره آن می‌فرماید: ﴿وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾ و تا چند آیه بعد اوصاف وقایع آن روز را بیان می‌کند؛ و معنا ندارد که قبل از شروع به بیان اصل قیامت و وقایع آن، یکی از وقایع آن را جلوتر ذکر کند، چون ترتیب وقوعی اقتضاء می‌کند که اگر حشر فوج از هرامتی هم جزء وقایع قیامت باشد، آن را بعد از مساله نفخ صور ذکر فرماید، ولی این طور ذکر نکرد؛ بلکه قبل از نفخ صور، مساله حشر فوج از هرامتی را آورده است. پس معلوم می‌شود این حشر جزء وقایع قیامت نیست.^۳

اشکال: بعضی از مفسرینی که آیه را حمل بر حشر در قیامت

۱. کهف: ۴۷.

۲. ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءُ قَالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ﴾؛ تا زمانی که ببینند، گوید: چرا آیه‌های مرا که دانش شما به آن نمی‌رسید، دروغ شمردید، شما چه اعمالی انجام می‌دادید؟ و بواسطه ستم‌هایی که کرده‌اند عذاب بر آنها واجب و حتمی شود و ایشان سخنی نمی‌گویند. (نمل: ۸۵، ۸۴)

۳. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۷؛ در محضر علامه طباطبایی، سؤال ۲۷۶، ص ۱۱۷؛ و سؤال ۴۰۰، ص ۱۶۳.

کرده‌اند،^۱ در رد استدلال دوم علامه گفته‌اند: شاید جلوتر ذکر کردن این واقعه بر نفخ صور و قیام قیامت، برای این بوده که اعلام کند هر یک از این دو، یعنی نفخ صور و حشر هر فوجی از هرامت، آن قدر مهم می‌باشند، کجا دارد هر یک جداگانه مورد توجه قرار گیرند و احوال آنها که فوق العاده سخت و دشوار است، جداگانه بیان شود؛ و گرنه اگر می‌خواست ترتیب رعایت شود باید اول نفخ صور، بعد حشر فوج از هرامت ذکر شود، چیزی که هست اگر ترتیب رعایت می‌شد خواننده خیال می‌کرد هر دو یک واقعه است.

پاسخ: مرحوم طباطبایی در رد این کلام می‌گوید: این وجهی است ساختگی که به هیچ وجه قانع کننده نیست؛ زیرا اگر مقصود از آیه این بود، جا داشت به جای دفع توهم مزبور که این مفسر آن را توهم کرده، توهمی مهم‌تر از آن را دفع می‌کرد و آن اینکه کسی توهم کند که حشر فوجی از هرامت در غیر روز قیامت است، و برای دفع این توهم، اول مساله نفخ صور را بیاورد، بعد حشر فوج از هرامت را؛ تا کسی خیال نکند حشر مذکور در غیر قیامت است، آن گاه بعد از آن جمله‌ای بیاورد تا توهم مفسر نامبرده را رفع کند.^۲

دیدگاه‌های دیگر و نقد آنها

دیدگاه اول و نقد آن: بعضی از مفسرین مقصود از این آیه را حشر در قیامت می‌دانند؛^۳ که علامه در پاسخ به آن به همین مقدار اکتفاء می‌کند که حشر در قیامت به هیچ وجه با حشر بخشی از مردم

۱. روح المعانی، ج ۲۰، ص ۲۶.

۲. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۸.

۳. روح المعانی، ج ۲۰، ص ۲۶.

سازگار نیست، و در نتیجه این دیدگاه بر خلاف آیه می‌باشد.

دیدگاه دوم: فخر رازی درباره این آیه گفته است: مراد از این حشر، حشر عذاب است؛ بعد از حشر کلی، که شامل همه خلق می‌شود و این حشری است بعد از حشر.^۱

نقد: این حرف دردی را دوا نمی‌کند و اشکال را بر طرف نمی‌سازد؛ برای اینکه اگر مراد حشر برای عذاب باشد، لازم بود غایت (برای عذاب) را ذکر کند تا مبهم نباشد، هم چنان که در آیه ﴿وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا﴾^۲ این غایت ذکر شده است، با اینکه بعد از این آیه به جز عتاب و حکم فصل، ذکری از عذاب نیامده و آیه شریفه - بطوری که ملاحظه می‌فرماید - مطلق است، و در آن هیچ قیدی نیست، که بگوییم مقصود از آن، این حشر خاصی است که این مفسر می‌گوید. بعلاوه آیه بعدی که می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا﴾ و از عذاب یا آتش یا چیزی دیگری سخن نمی‌گوید، اطلاق آیه مورد بحث را بیشتر می‌کند.^۳

رجعت گروهی از هرامت

علامه پس از مباحث مفصل تفسیری و به عنوان نتیجه‌گیری می‌گوید: معلوم است که آیه شریفه نمی‌تواند مربوط به وقایع قیامت باشد، بلکه از حشری خبر می‌دهد که قبل از روز قیامت واقع می‌شود؛ البته آیه در دلالت بر این معنا نیز صریح نیست،

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۲۱۸.

۲. «روزی که دشمنان خدا به سوی آتش محشور شده، در آنجا حبس می‌شوند، تا وقتی که به درون آتش درآیند». (حم فصلت: ۱۹ و ۲۰)

۳. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۷.

به طوری که قابل تأویل نباشد.^۱

از این تعبیر روشن می‌شود که گرچه علامه آیه را ظاهر در رجعت می‌داند ولی همچنان معتقد است که آیه به تنهایی صریح در این موضوع نیست و در نتیجه می‌توان آن را به معنی دیگری نیز حمل کرد. ولی آنچه در این میان دیگر احتمالات را نفی و اثبات می‌کند که مقصود این آیه همان رجعت است، احادیثی است که در این رابطه وجود دارد.

علامه نیز ضمن اشاره به فراوانی این نوع احادیث، یکی از آنها که امام معصوم در آن به صورت استدلالی اثبات می‌کند مقصود از این آیه رجعت است، را ذکر می‌کند.^۲

ایشان بیان می‌کند که در تفسیر قمی آمده که حماد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به امام او فرمود: مردم در باره آیه ﴿يَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ چه می‌گویند؟ گفتیم: می‌گویند: این آیه درباره قیامت است. فرمود: نه، این طور که آنان می‌گویند نیست؛ بلکه درباره رجعت است. مگر خدای تعالی در قیامت از هر امتی فوجی را محشور می‌کند؟! و بقیه آن امت‌ها را رها می‌کند؟! با اینکه خودش فرموده: ﴿وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾.^۳

«آیات دیگر»

در المیزان در ذیل آیات متعدد دیگری، در رابطه با رجعت،

۱. همان، ج ۱۵، ص ۳۹۸.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۴۰۵.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

مباحث مختصری مطرح و بعضی از احادیث رجعت نیز نقل شده است؛ از جمله در ذیل آیات: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾،^۱ ﴿وَذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾،^۲ ﴿حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾،^۳ ﴿لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾.^۴

در تفسیر هر یک از آیات، روایاتی نقل شده که بخشی از مجموعه‌ای است، که علامه آنها را در حدود پانصد حدیث می‌داند، و همگی آنها در رابطه با رجعت می‌باشند.^۵

در پایان این قسمت، بعضی از این احادیث را ذکر می‌کنیم در تفسیر قمی آمده که امام علیه السلام فرمود: «ایام الله سه روز است، روز ظهور قائم علیه السلام و روز مرگ و روز قیامت».^۶

در معانی الاخبار ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که فرمودند: «ایام الله سه روز است: روزی که قائم ظهور می‌کند و روز

۱. «آیا انتظار دارند که خدا و ملائکه بر ابرها سوار شده نزد آنان بیایند؟ و امر خدا به انجام رسد، در حالی که بازگشت همه امور به جانب خدای متعال است.» (بقره: ۲۱۰)

۲. «(ای موسی) مردم را از تاریکی‌ها بسوی نور در آور و آنها را نسبت به ایام خدا تذکر بده.» (ابراهیم: ۵).

۳. «تا آنکه برایشان دری از بلای سخت گشودیم، که ناگهان از هر جهت ناامید شدند.» (مؤمنون: ۷۷)

۴. «تو را به جایگاه بازگشت باز می‌گرداند.» (قصص: ۸۵)

۵. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۶. البته ایشان در جایی از مرحوم سید نعمت الله جزایزی قدس سره در کتاب «الانوار النعمانیه» نقل می‌کند که ایشان گفته است: ششصد نص دینی اعم از آیه، روایت، دعا و زیارت در رابطه با رجعت وجود دارد. در محضر علامه طباطبایی، سؤال ۲۷۸، ص ۱۱۷.

۶. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۹؛ به نقل از: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

کرة (رجعت) و روز قیامت».^۱

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه ﴿حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ
بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ گفته است: امام باقر علیه السلام فرمود: «این آیه در باره
رجعت است».^۲

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از جریر از ابی جعفر علیه السلام و از
ابی خالد کابلی از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «مراد
از معاد در آیه ﴿لَرَأَدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ رجعت است».^۳

گفتار چهارم: رجعت در امت‌های گذشته

علاوه بر آیاتی که مربوط به وقوع رجعت در آینده و در دوران
آخرالزمان است، در تعدادی از آیات قرآن به صورت صریح سخن از
زنده شدن بعضی از مردگان در امت‌های پیشین و زندگی مجدد آنها
آمده است، در این گفتار به این آیات می‌پردازیم:

۱. خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾؛ مگر
داستان آنان که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ، از دیار خویش بیرون
شدند نشنیدی که خدا به ایشان گفت بمیرید، آن گاه زنده‌شان کرد که
خدا بر مردم کریم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.^۴

۱. همان؛ به نقل از: معانی الاخبار، ص ۳۶۵.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۵۲؛ به نقل از: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۴.

۳. همان، ج ۱۶، ص ۹۵؛ به نقل از: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۴. بقره: ۲۴۳.

این آیه به صورت صریح بیان می‌کند که هزاران نفر پس از مرگ زنده شده‌اند. علامه درباره این آیه توضیح می‌دهد که جمله «ثم احياهم» دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی زنده‌شان کرده تا زندگی کنند، و بعد از زنده شدن مدتی زندگی کرده‌اند؛ برای اینکه اگر این احياء و زنده ساختن، صرفاً معجزه‌ای بوده تا دیگران از آن عبرت بگیرند و یا دلیلی و یا بیانی برای اثبات حقیقتی بوده باشد، باید آن را ذکر می‌کرد، چون رسم قرآن در بلاغتش همین است؛ هم چنان که در داستان اصحاب کهف ذکر کرد که بعد از زنده شدن چه کارهایی کردند. علاوه بر اینکه جمله بعد هم که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ...»، همین معنا را می‌رساند، چون زنده کردن وقتی فضل می‌شود که زنده شده چند صباح دیگر زنده بماند.^۱

در روایتی که در المیزان نیز از منابع متعدد روایی نقل شده است،^۲ امام صادق علیه السلام درباره این آیه می‌فرماید: خدای تعالی قومی را که از ترس طاعون از خانه‌های خود و از وطن مانوس خود بیرون شدند، و فرار کردند همه آنها را که عددی بی شمار داشتند بمیراند، مدتی طولانی از این ماجرا گذشت، حتی استخوانشان پوسید، و بند بند استخوان‌ها از هم جدا شد، و خاک شدند. آن گاه خدای تعالی پیامبری را به نام حزقیل مبعوث کرد و آن جناب در وقتی که خدا هم می‌خواست خلق خویش را زنده ببیند دعا کرد، و بدن‌های متلاشی

۱. المیزان، ج ۲، ص ۲۷۹. بعضی در این آیه سعی نموده‌اند تفاسیری نادرست ارائه دهند که مرحوم علامه در جلد ۲ المیزان، ص ۸۰ به این دیدگاه‌ها اشاره و به صورت تفصیلی آنها را رد می‌کند.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۲۸۲.

شده آنان جمع شده جان‌ها به بدن‌ها برگشت، و برخاستند به همان هیاتی که مرده بودند، یعنی حتی یک نفر از ایشان کم نشده بود، پس از آن مدتی طولانی زندگی کردند.^۱

۲. خداوند درباره گروهی از قوم حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:
 ﴿وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ
 وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ ما به تو ایمان
 نمی‌آوریم، مگر وقتی که خدا را فاش و هویدا ببینیم! آنگاه شما را
 پس از مرگ زنده گردانیدیم، شاید شما شکرگزار شوید.^۲

مرحوم علامه با ضمیمه کردن آیه ۱۵۵ سوره بقره^۳ به این آیات، اظهار می‌کند که از مجموع این آیات برمی‌آید که موسی علیه السلام وقتی خواست به میقات برود و تورات را بگیرد، از میان بنی اسرائیل هفتاد نفر را انتخاب کرد. آنها به شنیدن صدای خدا و اینکه چگونه با پیغمبر خود سخن می‌گویند قناعت نکرده، از وی درخواست کردند تا خدا را به ایشان نشان دهد، و به خاطر همین درخواست، صاعقه‌ای بر ایشان نازل شد و همه را هلاک کرد، و خداوند با دعای موسی دوباره ایشان

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۸۸؛ کافی، ج ۸، ص ۲۳۷؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲. بقره: ۵۵.

۳. ﴿وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَ لِيُنَّا فَاعْفُ رَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ﴾. و موسی از میان قومش ۷۰ مرد را برای وعده‌گاه انتخاب کرد و چون به زلزله دچار شدند، موسی گفت: پروردگارا اگر می‌خواستی پیش از این آنها و مرا هلاک می‌کردی، آیا تو ما را به جهت عملی که عده‌ای نادان مرتکب شده‌اند، هلاک می‌کنی؟ این جز آزمایش تو نیست و هر کس را بخواهی با آن گمراه می‌کنی و هر کس را بخواهی هدایت می‌نمایی، تو سرپرست مایی، پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که همانا تو بهترین آمرزندگان.

را زنده نمود.^۱

۳. ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾؛ یا مثل آن مردی که بر دهکده‌ای گذر کرد که خراب و ویران شده و خالی از سکنه بود، گفت چگونه خدا اینها را بعد از مردن زنده می‌گرداند؟ پس خداوند او را صد سال میراند، سپس او را برانگیخت و زنده کرد.^۲

این آیه شریفه دلالت می‌کند که شخص مذکور در آیه که در حقیقت یکی از پیامبران و بندگان صالح خدا بوده است،^۳ واقعا مُرده و بعد از صد سال دوباره زنده شده است؛ و در این مطلب جای جای هیچ تردیدی نیست.^۴

نکته‌ای لطیف

علامه در تفسیر این آیه، نکته ظریف و مهمی می‌گوید؛ وی ابتدا این پرسش را مطرح می‌کند که چرا خدای تعالی در این آیه، نه نام آن شخص را برده، و نه نام قریه‌ای را که وی از آن گذشت، و نه نام مردمی که در آن ساکن بوده‌اند، و دچار مرگ دسته جمعی شدند؟! با اینکه جا داشت نام آنها را ببرد؛ چون خداوند در این آیه در صدد اثبات امکان معاد است، و بردن نام آنان بهتر دفع شبهه می‌کرد.

۱. المیزان، ج ۸، ص ۲۶۹.

۲. بقره: ۲۵۹.

۳. بر اساس بعضی از روایات، او ارمیای پیامبر و طبق روایات دیگری، وی عزیر نبی بوده است. المیزان، ج ۲، ص ۳۷۸.

۴. المیزان، ج ۲، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

سپس در پاسخ به سؤال مذکور می‌گوید: معجزه مرده زنده کردن و هدایت کردن به این نحو هر چند امری عظیم است، ولی چون در مقامی عملی شده که مردم آن را بعید می‌شمردند، و امری عظیم و ناشدنی می‌پنداشتند، بلاغت اقتضا می‌کرد که متکلم حکیم و توانا، با لحنی از آن خبر دهد که گویی کاری بسیار کوچک و بی‌اهمیت انجام داده، تا اهمیت و شدت استبعاد مخاطب و شنوندگان را بشکند، و به ایشان بفهماند که مرده زنده کردن و امثال آن که به نظر شما امری ناشدنی و عجیب است، برای من امری بی‌اهمیت و کوچک می‌باشد.^۱

۴. ﴿وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَّارَآتُمْ فِيهَا وَ اللّٰهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَكُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذٰلِكَ يُخَيِّ اللّٰهُ الْمَوْتٰى وَ يُرِيكُمْ آيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ و چون کسی را کشته بودید و در باره او کشمکش می‌کردید و خدا آنچه را نهان میداشتید آشکار کرد. گفتیم پاره‌ای از گاو را بکشته بزنید خدا مردگان را چنین زنده می‌کند و نشانه‌های قدرت خویش به شما می‌نمایاند شاید تعقل کنید.^۲

این آیه درباره جوانی از قوم بنی اسرائیل است که در زمان حضرت موسی علیه السلام، پس از کشته شدن، دوباره زنده شد. علامه نیز به این موضوع تصریح، و روایاتی که به تفصیل جریان جوان مذکور و زنده شدن او را بیان می‌کند، نیز نقل کرده است.^۳

۵. خداوند از حضرت عیسی علیه السلام حکایت می‌کند که: ﴿وَ رَسُوْلًا

۱. همان، ج ۲، ص ۳۶۰.

۲. بقره: ۷۲-۷۳.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۲۰۴.

إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ... وَأُخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ؛
در حالی که فرستاده‌ای است به سوی بنی اسرائیل، و به این پیام که من
به سوی شما آمدم با معجزه‌ای از ناحیه پروردگارتان... و مرده را به
اذن خدا زنده می‌کنم.^۱

طبق این آیه یکی از معجزات حضرت عیسی علیه السلام زنده کردن
مردگان بوده است. البته به اعتقاد علامه، از تعبیر «وَأُخِي الْمَوْتَىٰ» یا به
طور صریح و یا به طور اشاره فهمیده می‌شود که عیسی علیه السلام یک بار و
دو بار مرده زنده نکرده، بلکه متعدد این کار را کرده است.^۲
مشابه این آیه، در سوره مائده نیز آمده است؛ آنجا که خداوند
می‌فرماید: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي».^۳

در المیزان ذیل تفسیر این آیه آمده است: بیرون کردن مردگان
کنایه از زنده کردن آنان است، و از این تعبیر مطلب روشنی استفاده
می‌شود، و آن این است که مردگانی را که مسیح علیه السلام زنده می‌کرده،
مردگان مدفون بوده‌اند، و آن جناب افاضه حیات به آنان می‌کرده و
برای از سر گرفتن زندگی در دنیا از قبرها بیرون‌شان می‌آورده است.
همچنین از لفظ «الموتی»، (که به صورت جمع آمده است) استفاده
می‌شود که این مرده زنده کردن مکرر اتفاق افتاده است.^۴

۶. «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ
قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ

۱. آل عمران: ۴۹.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۱۹۹.

۳. «و هنگامی که به اذن من مردگان را از قبر بیرون می‌آوری (و زنده می‌کنی)».
(مائده: ۱۱۰).

۴. المیزان، ج ۶، ص ۲۲۱.

اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُمْ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُمْ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و بیاد آور آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود مگر ایمان نداری؟ عرض کرد، چرا! ولی می خواهم قلبم آرامش یابد، فرمود: پس چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن و هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار آن گاه، یک یک آنها را صدا بزن، خواهی دید که با شتاب نزد تو می آیند و بدان که خدا مقتدری شکست ناپذیر و محکم کار است.^۱

در این آیه خداوند از زنده شدن بعضی از پرندگان که به دست حضرت ابراهیم علیه السلام ذبح و سپس گوشت آنها کوبیده و نرم شده بود، خبر می دهد این واقعه پس از آن انجام شد که حضرت ابراهیم علیه السلام درخواست دیدن زنده نمودن مردگان را از خداوند نمود.^۲

در روایات متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است، نیز این جریان با جزئیات آن آمده است و در المیزان نیز منعکس شده است.^۳

رجعت در امتهای گذشته، نشانه وقوع آن در آینده

ذکر آیات مربوط به رجعت در امتهای گذشته، قبل از هر چیز امکان رجعت و واقع شدن آن را اثبات می کنند و این بهترین دلیل در برابر کسانی است که منکر رجعت می باشند و آن را غیر ممکن می پندارند.

۱. بقره: ۲۶۰.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۳۶۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۷۸.

ولی مطلب مهمتری که از این بحث استفاده می‌شود، دلالت وقوع رجعت در میان مردمان قبل از اسلام، بر تحقق این موضوع در امت اسلامی است.

توضیح اینکه علامه طباطبایی از آیه «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ»^۱ استفاده می‌کند که آنچه در امت‌های گذشته رخ داده، در این امت نیز رخ خواهد داد، و یکی از آن وقایع مساله رجعت و زنده شدن مردگانی است، که در زمان ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، عزیر علیه السلام، ارمیا علیه السلام و غیر ایشان اتفاق افتاده، باید در این امت نیز اتفاق بیفتد.

ایشان برای اثبات این مطلب، به روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «به آن خدایی که جانم به دست اوست، که شما مسلمانان با هر سنتی که در امت‌های گذشته جریان داشته روبرو خواهید شد، و آنچه در آن امت‌ها جریان یافته مو به مو در این امت جریان خواهد یافت، بطوری که نه شما از آن سنت‌ها منحرف می‌شوید، و نه آن سنت‌ها که در بنی اسرائیل بود شما را نادیده می‌گیرد»^۲. استناد می‌کند و بیان می‌کند این کلام رسول خدا به طور اجمال می‌فهماند آنچه در امت‌های سابق اتفاق افتاده در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد.^۳

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که از نگاه ایشان، یکی از سنت‌های الهی، تکرار حوادث امت‌های گذشته در امت اسلامی می‌باشد؛ به

۱. «آیا پندارید که داخل بهشت می‌شوید، بدون آنکه بیاید شما را آنچه بر اقوام پیش از شما بیامد». (بقره: ۲۱۴).

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۰۳؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۷؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹، ص ۲۸۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۷۰.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۱ و ۱۰۸؛ تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، ج ۲، ص ۳۷.

همین جهت بیان می‌کند که بسیاری از حوادثی که در امت‌های گذشته و به خصوص در میان بنی اسرائیل اتفاق افتاده، عیناً در جامعه اسلامی نیز رخ داده و این خود شاهد صدق این سنت الهی است؛^۱ و در نهایت نتیجه می‌گیرد که حوادث امت‌های گذشته که هنوز واقع نشده است مانند رجعت به یقین، واقع خواهد شد، و باید به صحت و وقوع آنها اعتماد و ایمان داشته باشیم.^۲

گفتار پنجم: رجعت‌کنندگان

قبل از هر چیز باید توجه داشت که رجعت امری عام و فراگیر نیست، و طبعاً همه انسان‌هایی که از دنیا رفته‌اند، باز نخواهند گشت؛ بلکه آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود این است که بخشی از انسان‌ها که در میان آنها هم انسان‌های الهی و صالح، و هم انسان‌های مجرم و ستمکار وجود دارد، رجعت خواهند نمود.

نکته دیگر اینکه در میان رجعت‌کنندگان، علاوه بر انسان‌هایی از امت پیامبر ﷺ، افرادی نیز از امت‌های پیشین، وجود دارند، که اسامی بعضی از هر دو گروه، در احادیث آمده است؛ و مرحوم علامه نیز بعضی از آنها را در آثار خود ذکر کرده است.

بر اساس آنچه گفته شد و با توجه به روایات بحث رجعت، که مورد توجه علامه بوده است، می‌توان رجعت‌کنندگان را در

۱. «نشاهد كل يوم صدق شطر منها غير زيادة و نقيصة فلنحقق صحة جميعها و صدق جميع مضامينها»؛ مشاهده می‌کنیم تعدادی از آن حوادث، بسی کم و زیاد به وقوع می‌پیوندد؛ پس باید صحت تمام آن اخبار و مضمون آن‌ها را تأیید کنیم. المیزان، ج ۲،

ص ۱۰۸.

۲. همان.

چهار دسته کلی تنظیم نمود.

۱. بعضی از پیامبران علیهم السلام

گرچه در بعضی از روایات همه پیامبران از آدم علیه السلام تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جزء رجعت‌کنندگان شمرده شده‌اند،^۱ ولی از میان انبیاء علیهم السلام فقط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آثار علامه به عنوان رجعت‌کننده ذکر شده است.

ایشان روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که بر اساس آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله در آخرالزمان رجعت می‌کند و در بیت المقدس، ابلیس را ذبح می‌کند.^۲

همچنین در جای دیگری در تبیین فقره «مؤمن بایابکم ومصدق برجعتکم» از زیارت جامعه، این فقره را مربوط به رجعت دانسته و پیامبر صلی الله علیه و آله را از جمله رجعت‌کنندگان نام می‌برد.^۳

۲. امامان معصوم علیهم السلام

در روایات زیادی اسامی همه یا بعضی از ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان رجعت‌کننده ذکر شده است. علامه نیز در تبیین بخش‌های از زیارت جامعه که در قسمت قبلی ذکر شد، می‌گوید: منظور از این دو (ایاب و رجعت) یک چیز است، و مقصود همان رجعتی است که اول امام حسین علیه السلام، بعد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، بعد حضرت

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۱.

۲. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۷۵.

۳. در محضر علامه طباطبایی، سؤال ۲۷۷، ص ۱۱۷.

رسول ﷺ، و بعد باقی ائمه علیهم السلام رجوع می نمایند.^۱

همچنین ایشان به حدیثی درباره رجعت، اشاره می کنند که بر اساس آن عمر عالم صد هزار سال است، هشتاد هزار سال از آن حکومت آل محمد علیهم السلام، و بیست هزار سال حکومت دیگران می باشد.^۲ علاوه بر این، در روایاتی که ایشان در ذیل آیات مربوط به رجعت نقل نموده، نام امام بزرگوار، حضرت علی علیه السلام به صورت صریح آمده است.^۳

۳. مؤمنان خالص

برخی روایات با عنوان کلی مؤمنان خالص، رجعت کنندگان را معرفی می کنند، مرحوم علامه نیز با این تعبیر که بعضی از انسان ها که در خوبی برجسته هستند، رجعت خواهند نمود، از این دسته یاد می کند.^۴

البته ایشان در تفسیر سوره کهف، نام و عناوین بیست و هشت نفر از این انسان های صالح را بر اساس روایت معصومین علیهم السلام ذکر می کند، که عبارتند از:

از امت های گذشته: یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام،

۱. همان.

۲. در محضر علامه طباطبایی، سؤال ، ص ۱۱۸. متن خبر: مِنْ كِتَابِ الْبِشَارَةِ لِلْسَّيِّدِ رَضِيِّ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ طَاوُسٍ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ تَأْلِيفِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْكُوفِيِّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى حُمْرَانَ قَالَ عُمَرُ الدُّنْيَا مِائَةٌ أَلْفِ سَنَةٍ لِسَائِرِ النَّاسِ عِشْرُونَ أَلْفَ سَنَةٍ وَثَمَانُونَ أَلْفَ سَنَةٍ لِأَلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۱۶.

۳. المیزان، ج ۱۵، ص ۴۰۵؛ در این رابطه مراجعه شود به گفتار سوم در همین فصل، تبیین آیه «دابه»

۴. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۹؛ در محضر علامه طباطبایی، سؤال ، ص ۱۱۷.

هفده نفر از قوم حضرت موسی علیه السلام که نامشان مشخص نیست؛ و اصحاب کهف که هفت نفر می‌باشند؛ یعنی: مکسلمینا، یلمیخا، مرطولس، ثیونس، دردونس، کفاشیطوس، منطنواسیس.^۱

از امت اسلامی: ابودجانه انصاری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، مقداد بن اسود از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران امام علی علیه السلام، و مالک اشتر نخعی از یاران امام علی علیه السلام.

۴. کافران خالص

بر اساس روایات رجعت، در کنار رجعت مؤمنین خالص، کافران خالص نیز به این دنیا باز می‌گردند، تا به سزای ابدی اعمال خود برسند و از آنان انتقام گرفته شود؛ کسانی که به تعبیر علامه، برجسته در بدی و دشمنی با خدا، می‌باشند.^۳

گفتار ششم: شبهات و دفع آنها

در رابطه با موضوع رجعت، سؤالات و ایرادهایی مطرح می‌باشد؛ که لازم است به آنها پرداخته شود.

شبهه اول: رجعت، امری ناممکن!

بعضی معتقدند که رجعت ممکن نیست و بر خلاف عقل است. این افراد در تبیین غیر ممکن بودن رجعت، چنین اظهار می‌کنند که

۱. مرحوم علامه اسامی مذکور را از روایتی از ابن عباس ذکر می‌کند. البته روایات دیگری نیز ذکر می‌کند که چندان مورد پذیرش ایشان نیست. المیزان، ج ۱۳، ص ۲۸۸.

۲. المیزان، ج ۱۳، ص ۲۹۰؛ به نقل از: تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۶۰.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۹.

خداوند هیچ موجودی را نمی‌میراند، مگر اینکه دوران زندگی را کامل کند و آنچه را در استعداد دارد به فعلیت برسد و به اصطلاح هر کمالی را که بالقوه دارد بالفعل شود؛ بنابراین اگر کسی بعد از مرگ زنده شود و به دنیا برگردد، معنایش این است که بعد از رسیدن به سر حد فعلیت، دوباره به حال قوه و استعداد عود کند، و چنین چیزی محال است.^۱

به عبارت دیگر هر موجود که دارای قوه و استعداد و کمال و فعلیت است، بعد از آنکه از مرحله استعداد به فعلیت رسید، دیگر محال است به حالت استعداد برگردد؛ انسان بعد از مردنش تجرد پیدا می‌کند، یعنی نفسش از ماده مجرد می‌شود، و دارای مرتبه‌ای بالاتر از مرتبه مادی می‌شود. با این حال دیگر محال است چنین انسانی، یا به عبارت دیگر چنین نفس تکامل یافته‌ای، دوباره اسیر ماده شود، و به اصطلاح زنده گردد، و گرنه لازم می‌آید که چیزی بعد از فعلیت به قوه و استعداد برگردد، و این محال است.^۲

البته این منکرین، با اینکه برهان عقلی برای محال بودن رجعت اقامه می‌کنند! ولی در عین حال بیان می‌کنند که اگر مخبر صادقی مانند: خدا یا خلیفه‌ای از خلفای خدا، از وقوع چنین چیزی خبر دهند، آن را می‌پذیریم! چنانکه بر اساس ادله، در داستان‌های موسی و عیسی و ابراهیم و غیر ایشان، خبر از رجعت داده شده است. ولی از آنجا که درباره رجعتی که شیعه معتقد است، چنین

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۰۶.

خبری نرسیده و استدلالی که به اخبار شده ناتمام است،^۱ لذا رجعت غیر ممکن است.^۲

پاسخ:

علامه در ردّ این اشکال، پاسخ‌های زیر را مطرح می‌کند:

۱. محقق نشدن امر محال

اگر این دلیل به اصطلاح عقلی آنها برای رد رجعت درست باشد، و به راستی دلیل عقلی باشد، صدرش ذیل آن را باطل می‌کند، چون اگر چیزی محال ذاتی شد، دیگر استثنا بر نمی‌دارد، که با خبر دادن مخبر صادق، از محال بودن برگشته و ممکن شود، بلکه مخبر هر که باشد وقتی از وقوع امری محال خبر می‌دهد، باید فوراً صادق بودنش را تخطئه کرد. و اگر به فرض که نتوانیم در صادق بودنش شک کنیم، ناگزیر باید خبرش را تأویل کنیم و معنایی به آن بدهیم که ممکن باشد؛ مثل اینکه اگر خبر داد که عدد یک نصف عدد دو نیست، و یا تمامی خبرهای صادق در عین صادق بودن کاذب است.

۲. غیر ممکن نبودن رجعت

اما اینکه گفته‌اند: چیزی که از قوه به فعلیت درآمده، دیگر محال است بالقوه شود؛ مطلبی صحیحی است، ولی این در مورد فرضی

۱. علامه در این باره می‌گوید: اینها شروع کرده‌اند به تضعیف روایات، و یکی یکی را رد

کرده‌اند، نه صحیحی باقی گذاشتند و نه سقیمی. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۰۶.

است که کسی عمر طبیعی خود را کرده و به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد، که برگشتن او به دنیا مستلزم آن امر محال است؛ و اما «مرگ اخترامی» که عاملی غیرطبیعی از قبیل قتل و یا مرض باعث آن شود، برگشتن انسان بعد از چنین مرگی به دنیا مستلزم هیچ محذور و اشکالی نیست. چون ممکن است انسان بعد از آنکه به مرگ غیرطبیعی از دنیا رفت، در زمانی دیگر مستعد کمالی شود، و بعد از مردن دوباره زنده شود تا آن کمال را به دست آورد. و یا ممکن است اصل استعدادش مشروط باشد به اینکه مقداری در برزخ زندگی کرده باشد؛ چنین کسی بعد از مردن و دیدن برزخ دارای آن استعداد می شود و دوباره به دنیا برمی گردد که آن کمال را به دست آورد. در هر یک از این دو فرض مسأله رجعت و برگشتن به دنیا جایز است، و مستلزم محذور محال نیست.^۱

از آنجا که روشن شدن این بحث نیازمند به توضیح بیشتری است، لذا در این قسمت به تبیین فلسفی ارائه شده از سوی مرحوم علامه در رابطه با موضوع امکان بازگشتن و زنده شدن انسان‌های مرده می پردازیم.

ایشان در این باره بیان می کند که آنچه از حس و برهان به دست آمده، این است که جوهر نباتی مادی وقتی در صراط استکمال حیوانی قرار می گیرد، در این صراط به سوی حیوان شدن حرکت می کند، و به صورت حیوانیت که صورتی است مجرد به مجرد برزخی، در می آید؛ و حقیقت این صورت این است که چیزی

خودش را درک کند، (البته ادراک جزئی خیالی)، و درک خویشتن حیوان، وجود کامل جوهر نباتی است، و فعلیت یافتن آن قوه و استعدادی است که داشت، و با حرکت جوهری به آن کمال رسید، و بعد از آنکه گیاه بود حیوان شد، و دیگر محال است دوباره جوهری مادی شود، و به صورت نبات در آید؛ مگر آنکه از ماده حیوانی خود جداگشته، ماده با صورت مادیش بماند، مثل اینکه حیوانی بمیرد، و جسدی بی حرکت شود.

از سوی دیگر صورت حیوانی منشا و مبدء افعال ادراکی، و کارهایی است که از روی شعور از او سر می‌زند، و در نتیجه احوالی علمی هم بر آن افعال مترتب می‌شود، و این احوال علمی در نفس حیوان نقش می‌بندد، و در اثر تکرار این افعال، و نقشبندی این احوال در نفس حیوان، از آنجا که نقش‌هایی شبیه به هم است، یک نقش واحد و صورتی ثابت، و غیر قابل زوال می‌شود، و ملکه‌ای راسخه می‌گردد، و یک صورت نفسانی جدید می‌شود، که ممکن است نفس حیوانی به خاطر اختلاف این ملکات متنوع شود، و حیوانی خاص، و دارای صورت نوعیه‌ای خاص بشود، مثلاً در یکی به صورت مکر، و در نوعی دیگر کینه توزی، و در نوعی دیگر شهوت، و در چهارمی وفاء، و در پنجمی درندگی، و امثال آن جلوه کند.

مادام که این احوال علمی حاصل از افعال، در اثر تکرار به صورت ملکه در نیامده باشد، نفس حیوان به همان سادگی قبلیش باقی است، و مانند نبات است، که اگر از حرکت جوهری بازبایستد، هم چنان نبات باقی خواهد ماند، و آن استعداد حیوان شدنش از قوه

به فعلیت در نمی آید. و اگر نفس برزخی از جهت احوال حاصله از افعالش، در همان حال اول و فعل اول و با نقشبندی صورت اول، تکامل می یافت، قطعاً علاقه اش با بدن هم در همان ابتدای وجودش قطع می شد، و اگر می بینیم قطع نمی شود، به خاطر همین است که آن صورت در اثر تکرار ملکه نشده، و در نفس رسوخ نکرده، باید با تکرار افعالی ادراکی، به تدریج و خورده خورده صورتی نوعی در نفس رسوخ کند، و حیوانی خاص بشود - البته در صورتی که عمر طبیعی، و یا مقدار قابل ملاحظه ای از آن را داشته باشد - و اما اگر بین او و بین عمر طبیعی، و یا آن مقدار قابل ملاحظه از عمر طبیعی، چیزی از قبیل مرگ فاصله شود، حیوان به همان سادگی، و بی نقشی حیوانیتش باقی می ماند، و صورت نوعیه ای به خود نگرفته، می میرد ولی حیوان وقتی در صراط انسانیت قرار بگیرد، وجودی است که علاوه بر ادراک خودش، تعقل کلی هم نسبت به ذات خود دارد، آن هم تعقل مجرد از ماده، و لوازم آن، یعنی اندازه ها، و ابعاد، و رنگها، و امثال آن، در این صورت با حرکت جوهری از فعلیت مثالی که نسبت به مثالیت، فعلیت است، ولی نسبت به فعل قوه و استعداد است، به تدریج به سوی مجرد عقلی قدم می گذارد، تا وقتی که صورت انسانی در باره اش تحقق یابد. این جا است که دیگر محال است این فعلیت به قوه برگردد، که همان مجرد مثالی بود، همان طور که گفتیم فعلیت حیوانیت محال است برگردد و قوه شود.

تازه این صورت انسانیت هم، افعال و به دنبال آن احوالی دارد، که با تکرار و تراکم آن احوال، به تدریج صورت خاص و جدیدی

پیدا می‌شود، که خود باعث می‌گردد یک نوع انسان، به انواعی از انسان تنوع پیدا کند، یعنی همان تنوعی که در حیوان گفتیم.

حال که این معنا روشن گردید، فهمیده می‌شود که اگر فرض کنیم انسانی بعد از مردنش به دنیا برگردد، و نفسش دوباره متعلق به ماده شود، آن هم همان ماده‌ای که قبلاً متعلق به آن بود، این باعث نمی‌شود که مجرد نفس باطل گردد، چون نفس این فرد انسان، قبل از مردنش مجرد یافته بود، بعد از مردنش هم مجرد یافت، و بعد از برگشتن به بدن، باز همان مجرد را دارد تنها چیزی که با مردن از دست داده بود، این بود که آن ابزار و آلاتی که با آنها در مواد عالم دخل و تصرف می‌کرد، و ابزار کار او بودند، آنها را از دست داده بود، و بعد از مردنش دیگر نمی‌توانست کاری مادی انجام دهد؛ همان طور که یک نجار یا صنعت‌گر، وقتی ابزار صنعت خود را از دست بدهد، دیگر نمی‌تواند در مواد کارش از قبیل تخته و آهن و امثال آن کار کند، و دخل و تصرف نماید، و هر وقت دستش به آن ابزار رسید، باز همان استاد سابق است، و می‌تواند دوباره به کارش مشغول گردد، نفس هم وقتی تعلق فعلی به ماده‌اش برگردد، دوباره دست به کار شده، قوی و ادوات بدنی خود را به کار می‌بندد، و آن احوال و ملکاتی را که در زندگی قبلیش به واسطه افعال مکرر تحصیل کرده بود، تقویت نموده، دو چندانش می‌کند، و دوران جدیدی از استکمال را شروع می‌کند، بدون اینکه مستلزم رجوع قهقرائی، و سیر نزولی از کمال به سوی نقص، و از فعل به سوی قوه باشد.^۱

۳. تواتر روایات رجعت

اما در مورد روایات، باید توجه داشت که هر چند هر یک از روایت‌ها روایت واحد است، ولی روایات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام از لحاظ معنایی نسبت به اصل رجعت متواتر است؛^۱ به حدی که مخالفین مسأله رجعت از همان صدر اول این را از مسلمیات و مختصات شیعه دانسته‌اند، و تواتر با مناقشه و خدشه در تک‌تک احادیث باطل نمی‌شود. علاوه بر اینکه بر فرض عدم تواتر، دلالت تعدادی از آیات قرآن و روایاتی^۲ که در باب رجعت وارد شده، تام و قابل اعتماد است.^۳

بنابراین اعتقاد به رجعت، علاوه بر دارا بودن ریشه‌های عمیق قرآنی و روایی، دارای پشتوانه امکان‌عقلانی نیز می‌باشد.

شبهه دوم: قبول تناسخ، لازمه پذیرش رجعت!

آنچه نسبت به رجعت گفته می‌شود، در حقیقت پذیرش امکان تناسخ است، و یا لااقل راه را برای آن هموار می‌کند؛ زیرا تبیین عقلی و فلسفی‌ای که درباره رجعت ارائه می‌شود، درباره تناسخ نیز قابل تطبیق می‌باشد.

پاسخ:

رجعت و تبیین فلسفی آن هیچ ربطی به تناسخ ندارد، چون

۱. اینکه ایشان تک‌تک روایات را واحد و مجموع آنها را نسبت به اصل رجعت متواتر

می‌داند، همان تواتر معنوی است که قبلاً توضیح داده شد. «مؤلف»

۲. این آیات و روایات در گفتار سوم از همین فصل مورد بررسی قرار گرفت.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۷.

تناسخ عبارت از این است که نفس آدمی بعد از آن که به نوعی کمال رسید، و از بدن جدا شد، به بدن دیگری منتقل شود، و این فرضیه‌ای است محال؛ چون بدنی که نفس مورد گفتگو می‌خواهد منتقل به آن شود، یا خودش نفس دارد و یا ندارد، اگر نفس داشته باشد مستلزم آن است که یک بدن دارای دو نفس شود، و این همان وحدت کثیر و کثرت واحد است (که محال بودنش روشن است)، و اگر نفسی ندارد، مستلزم آن است که چیزی که به فعلیت رسیده، دوباره برگردد بالقوه شود، مثلاً پیر مرد برگردد کودک شود، (که محال بودن این نیز روشن است)، و همچنین اگر نفس تکامل یافته یک انسان، بعد از جدایی از بدنش، به بدن گیاه و یا حیوانی منتقل شود، که این نیز مستلزم بالقوه شدن بالفعل است، که بیانش گذشت. در حالی چنین چیزی در رجعت مطرح نمی‌باشد.^۱

شبهه سوم: رجعت اعتقادی وارداتی!

بعضی از کسانی که مسأله رجعت را بر نمی‌تابند، در ردّ این موضوع، تلاش کرده‌اند تا آن را ساخته و پرداخته دشمنان اسلام مانند یهود و عبدالله بن سبا^۲ و غیره بدانند! و به یک عنوان آن را وارداتی از بیرون از حوزه اسلام قلمداد کنند. از جمله در المیزان آمده است: بعضی می‌گویند روایات رجعت از احادیث دروغی است که دست یهود و یا کفاری که تظاهر به اسلام می‌کردند، مانند عبدالله بن سبا و

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲. درباره عبدالله بن سبا ر.ک به: شیعه (خسروشاهی)، ص ۲۰۸ (بخش توضیحات) و عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، علامه سید مرتضی عسکری

یارانش، آنها را داخل در احادیث ما کرده‌اند.^۱

پاسخ:

در رابطه با رجعت علاوه بر آیات متعددی که دلالت بر آن می‌کند، حدود پانصد حدیث نیز وجود دارد که در مجموع، قطع آور و غیر قابل خدشه می‌باشد؛ لذا این موضوع دارای پشتوانه قوی و محکم قرآنی و روایی می‌باشد، و به هیچ وجه نمی‌توان احتمال مذکور در این ایراد را پذیرفت.^۲

شبهه چهارم: رجعت اعتقادی اختصاصی!

یکی از ایراداتی که در رابطه با رجعت مطرح می‌باشد این است که چرا فقط شیعه آن را قبول دارد؟! و آیا از میان علمای اهل سنت نیز کسی چنین موضوعی را مطرح کرده است؟^۳

پاسخ:

مرحوم علامه در تفسیر آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾^۴ و در بحث نزول حضرت عیسی علیه السلام و ایمان اهل کتاب به ایشان، سخنی را از زمخشری - که از

۱. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۰۷ و ۱۰۹؛ در محضر علامه طباطبایی، سؤال ۲۷۸، ص ۱۱۷.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۱۰۶.

۴. «هیچ فردی از اهل کتاب نیست، مگر آنکه حتماً به عیسی قبل از مرگش ایمان می‌آورد و عیسی در قیامت علیه آنان گواه خواهد بود». (نساء: ۱۵۹).

علمای عامه است - ذکر می‌کند، که اگر دلالت بر تحقق رجعت در آخرالزمان نکند، حداقل شاهی بر امکان آن می‌باشد. ایشان در این رابطه می‌گویند: از جمله حرف‌های عجیب و غریبی که در این باب زده‌اند، گفتار زمخشری در کشف است، که گفته: ممکن است مراد از آیه این باشد که هیچ یک از اهل کتاب باقی نمی‌ماند مگر آنکه به طور حتم به تو (عیسی علیه السلام) ایمان می‌آورد؛ و این به این صورت می‌باشد که خدای تعالی در هنگام نزول عیسی علیه السلام از آسمان، آنچه نفوس که از یهود و نصارا زیر خاک رفته‌اند، همه را در همان زیر خاک زنده می‌کند و به اطلاعشان می‌رساند که عیسی نازل شد و اینکه برای چه نازل شد؟ و آن انسان‌های زیر زمینی در آن هنگام به وی ایمان می‌آورند، ایمانی که سودی به حالشان ندارد.^۱

علامه پس از نقل این کلام توضیح می‌دهد که این گفتار زمخشری در حقیقت همان عقیده به رجعت است.^۲

شبهه پنجم: مرگ فقط یک بار!

از جمله اشکالات مهم در بحث رجعت، این است که ما همه می‌دانیم که مرگ و حیات در دنیا فقط یک بار اتفاق می‌افتد، انسان یک بار زنده می‌شود و یک بار هم می‌میرد، هم چنان که آیه شریفه ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾^۳ و آیه ﴿وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَيْنِ﴾^۴

۱. تفسیر کشف، ج ۱ ص ۵۸۹.

۲. المیزان، ج ۵، ص ۱۳۶.

۳. «در آنجا دیگر مرگ را نمی‌چشند، جز همان مرگ اول». (دخان: ۵۶).

۴. «و دو نوبت زنده کردی». (غافر: ۱۱).

بر این معنا دلالت دارند؛ پس دو حیات در دنیا معنا ندارد؛ در حالی که لازمه اعتقاد به رجعت دو بار زندگی در دنیا می باشد!

پاسخ:

در المیزان در جواب این اشکال، چندین پاسخ آمده است:

۱. این گفتار زمانی قابل قبول است که یا به طور کلی معجزات و خوارق عادات را منکر شویم، و یا بعضی از انحای آن را (چون مرده را زنده کردن)؛ در حالی که اصل معجزه و خصوص این مورد امری ثابت شده است.

۲. علاوه بر این، ظهور خود قرآن، مرده زنده کردن و امثال آن را اثبات کرده است، و به فرض که ما نتوانیم معجزه را از راه عقل اثبات کنیم، هیچ مسلمانی نمی تواند ظهور قرآن را در اثبات آن، انکار نماید.

۳. صاحب این نظریه می خواهد ادعای خود مبنی بر اینکه بیش از یک زندگی در دنیا ممکن نیست، را با قرآن اثبات کند، هم چنان که در مقام اثبات هم برآمده، و به آیات ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾ و ﴿أَحْيَيْتَنَا اثْنَيْنِ﴾ استدلال کرده است. اولی هرگز نمی تواند چنین چیزی را اثبات کند؛ چون تمام آیاتی که دلالت بر احیای مردگان دارد، مانند آیات مربوط به داستان های ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر علیه السلام که دلالتش به نحوی است که قابل انکار نیست، در رد دعوی او کافی است.

۴. علاوه بر اینکه حیات دنیا اگر در وسطش مرگی اتفاق بیفتد دو حیات نمی شود، هم چنان که این معنا به روشنی از داستان عزیر علیه السلام که

پس از زنده شدن مدت‌ها از مرگ خود بی‌خبر بود، استفاده می‌شود؛ چون خود عزیر علیه السلام و امثال او معتقد بودند یک بار به دنیا آمدند و یک بار هم می‌روند.

۵. و اما آن دو آیه‌ای که به آنها استدلال کرده نیز هیچ دلالتی بر مدعایش ندارد و تنها بر نوعی خاص از حیات دلالت می‌کند، و می‌خواهد بگوید که زندگی اهل بهشت یک نوع زندگی‌ای است که مرگ در پی ندارد و با نوع زندگی دنیا فرق دارد.^۱

شبهه ششم: انسان‌های بیهوش، نه رجعت کرده!

این اشکال در خصوص آیاتی می‌باشد که خبر از زنده شدن مردگان در امت‌های گذشته می‌دهد زیرا بعضی از مفسرین معتقدند که مراد از موت در اینگونه آیات، همان حالتی است که اطباء آن را بیهوشی می‌نامند؛ و بیهوشی این است که موجود زنده در عین داشتن حیات، حس و شعور خود را از دست بدهد. با توجه به این امر، آنچه در جریان عزیر علیه السلام و مانند آن اتفاق افتاده است، زنده شدن آنها نیست، بلکه آنها همچنان زنده بوده‌اند و در حال بیهوشی به سر می‌برده‌اند. چیزی که هست تداوم بیهوشی برای مدت‌های طولانی مثل صد سال، و سپس به هوش آمدن آنها، امری الهی و خارق العاده است؛ ولی ربطی به مرده زنده کردن ندارد؛ و در حقیقت این موارد مانند به هوش آمدن اصحاب کهف می‌باشد که خود قرآن نیز بیان کرده است.

پاسخ:

اولاً به فرض اینکه قبول کنیم داستان اصحاب کهف از قبیل بیهوشی بوده، مقایسه این موارد با جریان اصحاب کهف که در آن حرفی از مردن نیامده است، قیاسی باطل و بی جامی باشد؛ زیرا در بسیاری از این آیات، سخن از زنده کردن پس از مردن و مرگ است، و حمل آن بر بیهوشی و مانند آن، برخلاف ظاهر الفاظ آیات است. به علاوه اگر این ممکن باشد که خدا به عنوان کار خارق العاده مثلاً مرد بیهوشی را بعد از صد سال به حال آورد، چرا جایز نباشد که به عنوان کار خارق العاده، مرده صد ساله را زنده کند؟ چون بین خارق العاده‌ها فرقی نیست؛ پس معلوم می‌شود این ایراد ناشی از محال دانستن زنده کردن مردگان در دنیا، می‌باشد؛ در حالی که هیچ دلیلی بر محال بودن آن وجود ندارد.^۱

«والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین»

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. الاتحاف بحب الاشراف، عبدالله بن محمد شبراوی، دار الکتب الاسلامی، قم، بی تا.
۳. اثبات الهداة، شیخ حر عاملی، مؤسسه اعلمی، بیروت، بی تا.
۴. الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی، مشهد، سال ۱۴۰۳ق.
۵. اخبار الدول و آثار الاول فی التاريخ، احمد بن یوسف قرمانی، عالم الکتب، بیروت، بی تا.
۶. ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، فاضل مقداد، انتشارات مرعشی، قم، سال ۱۴۰۵ق.
۷. الارشاد، شیخ مفید، کنگره جهانی شیخ مفید، سال ۱۴۱۳ق، چاپ اول.
۸. ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، انتشارات اسوه، قم، سال ۱۳۷۵ش.
۹. اعلام الوری، امین السلام طبرسی، انتشارات دارالکتب السلامیه، قم، بی تا، چاپ سوم.
۱۰. امام مهدی علیه السلام موجود موعود، عبدالله جوادی آملی، انتشارات اسراء، قم، سال ۱۳۸۷ش، چاپ اول.

۱۱. امامت در پیش اسلام، علی ریانی گلپایگانی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۷ش، چاپ دوم.
۱۲. انسان از آغاز تا انجام، محمد حسین طباطبائی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۸ش، چاپ دوم.
۱۳. انسان والعقیده، محمد حسین طباطبائی، محقق: ربیعی اسدی، باقیات، قم، بی تا، چاپ دوم.
۱۴. اوائل المقالات، شیخ مفید، کنگره جهانی شیخ مفید، بی جا، سال ۱۴۱۳ق، چاپ اول.
۱۵. الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، شیخ حر عاملی، نشر نوید، تهران، سال ۱۳۶۲ش.
۱۶. الباب الحادی عشر، فاضل مقداد، مؤسسه مطالعات اسلامی، قم، بی تا.
۱۷. بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، سال ۱۴۰۴ق.
۱۸. بحث حول المهدي، شهید محمد باقر صدر، مجمع جهانی اهل بیت، قم، سال ۲۰۰۲م.
۱۹. بررسی های اسلامی، محمد حسین طباطبائی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۸ش، چاپ دوم.
۲۰. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، بنیاد بعثت، تهران، سال ۱۴۱۶ق، چاپ اول.
۲۱. بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، انتشارات مرعشی، قم، سال ۱۴۰۴ق.
۲۲. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، دار الفکر، بیروت، بی تا.
۲۳. تاریخ ابی الفداء المسمى المختصر فی اخبار البشر، ابو الفداء اسماعیل بن علی، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

۲۴. تاریخ الغيبة الصغرى و الكبرى، سيد محمد صادق صدر، دار التعاريف، بيروت، بی تا.
۲۵. تأویل الآيات الظاهرة، سيد شرف الدين على حسینی استر آبادی، انتشارات اسلامي، قم، سال ۱۴۰۳ق، چاپ اول.
۲۶. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، انتشارات اسلامي، قم، سال ۱۴۰۴ق، چاپ دوم.
۲۷. ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی، انتشارات اسلامي، قم، سال ۱۳۷۴ش، چاپ پنجم.
۲۸. ترجمه قرآن بر اساس المیزان، محمدرضا صفوی، آبنوس، قم، سال ۱۳۸۸ش، چاپ اول.
۲۹. تعالیم اسلام، محمد حسین طباطبایی، تحقیق خسروشاهی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۷ش، چاپ اول.
۳۰. التعریفات، میر شریف جرجانی، دارالفکر، بیروت، سال ۱۴۰۳ق.
۳۱. تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن، محمد حسین طباطبایی، دار التعاريف، بیروت، بی تا، چاپ اول.
۳۲. تفسیر الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، انتشارات صدر، تهران، سال ۱۴۱۵ق، چاپ دوم.
۳۳. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، دارالکتاب، قم، سال ۱۳۶۷ش، چاپ چهارم.
۳۴. تفسیر الکشاف، محمد جواد مغنیه، دارالکتب السلامیه، تهران، سال ۱۴۲۴ق، چاپ اول.
۳۵. تفسیر نورالثقلین، عبد علی بن جمعه حویزی، انتشارات اسماعیلیان، قم، سال ۱۴۱۵ق، چاپ چهارم.

۳۶. تلخیص المحصل، نصیرالدین طوسی، دارالاضواء، بیروت، سال ۱۴۰۵ق.

۳۷. تهذیب الاحکام، محمد بن الحسن الطوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، سال ۱۳۶۵ش، چاپ چهارم.

۳۸. جامع البیان فی تفسیر القرآن، محمد بن جریر طبری، دار المعرفه، بیروت، سال ۱۴۱۲ق، چاپ اول.

۳۹. الجامع الصحیح، محمد بن عیسیٰ ترمذی، دارالکتب العلمیه، بیروت، سال ۱۴۲۱ق.

۴۰. چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان مجله حوزه، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۹۱.

۴۱. حکومت جهانی مهدی، ناصر مکارم شیرازی، نسل جوان، قم، سال ۱۳۸۶ش.

۴۲. دائرة المعارف فارسی، غلام حسین مصاحب، نشر امیر کبیر، تهران، سال ۲۰۱۱م.

۴۳. دادگستر جهان، ابراهیم امینی، انتشارات شفق، قم، سال ۱۳۷۸، چاپ هیجدهم.

۴۴. الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، انتشارات مرعشی، قم، سال ۱۴۰۴ق، چاپ دوم.

۴۵. در محضر علامه طباطبائی، محمد حسین رخشاد، انتشارات نهانندی، بی‌جا، سال ۱۳۸۰ش، چاپ اول.

۴۶. دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، حسینعلی منتظری، نشر تفکر، قم، بی‌تا.

۴۷. دعائم الاسلام، نعمان بن محمد تمیمی، دارالمعارف، مصر، سال ۱۳۸۵ق، چاپ دوم.

۴۸. دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، دار الذخائر للمطبوعات، قم، سال ۱۳۸۳ق.
۴۹. رسائل الشریف المرتضی، سید مرتضی، دارالقرآن الکریم، قم، سال ۱۴۰۵ق، چاپ اول.
۵۰. رسائل توحیدی، محمد حسین طباطبایی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۸ش، چاپ دوم.
۵۱. رسالت شیعه در دنیای جدید، محمد حسین طباطبایی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۷ش، چاپ اول.
۵۲. رساله لب اللباب، محمد حسین طباطبایی، تحقیق حسینی طهرانی، انتشارات علامه، مشهد، سال ۱۴۱۸ق، چاپ هشتم.
۵۳. روابط اجتماعی در اسلام، محمد حسین طباطبایی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۷ش، چاپ اول.
۵۴. روح المعنی فی تفسیر القرآن العظیم، سید محمود آلوسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، سال ۱۴۱۵ق، چاپ اول.
۵۵. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، دارالفکر، بیروت، بی تا.
۵۶. سنن ابی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۵۷. سنن النبی، محمد حسین طباطبایی، ترجمه استاد ولی، پیام آزادی، تهران، سال ۱۳۸۱ش، چاپ سوم.
۵۸. سنن ترمزی، محمد بن عیسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، سال ۱۴۲۱ش.
۵۹. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، اعتماد، قم، سال ۱۳۷۲، چاپ اول.
۶۰. شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن عماد عبد الحی بن احمد، دار ابن

کثیر، بیروت، بی تا.

۶۱. شرح المقاصد، سعدالدین تفتازانی، منشورات رضی، قم، سال ۱۴۰۹ق.
۶۲. شرح المواقف، میر شریف جرجانی، منشورات رضی، قم، سال ۱۴۱۲ق.
۶۳. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، انتشارات مرعشی، سال ۱۳۷۸ق، چاپ دوم.
۶۴. شیعه در اسلام، محمدحسین طباطبایی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۸ش، چاپ پنجم.
۶۵. شیعه، محمدحسین طباطبایی، تحقیق خسروشاهی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۷ش، چاپ دوم.
۶۶. شیعه، محمدحسین طباطبایی، تحقیق شاهجویی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۷ش، چاپ دوم.
۶۷. صحیح بخاری، ابو عبدالله بخاری، دارالمعرفة، بیروت، بی تا.
۶۸. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۶۹. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیثمی، المكتبة العصرية، بیروت، سال ۱۴۲۵ق.
۷۰. طریق عرفان (ترجمه و شرح رساله الولاية)، محمد حسین طباطبایی، ترجمه صادق حسن زاده، انتشارات بخشایش، قم، سال ۱۳۸۱ش، چاپ دوم.
۷۱. عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، علامه سید مرتضی عسکری، مجمع علمی اسلامی، سال ۱۳۷۵ش، بی جا.
۷۲. عنایة الاصول، سید مرتضی فیروزآبادی، انتشارات فیروزآبادی، قم،

سال ۱۴۰۰ق، چاپ چهارم.

۷۳. العین، خلیل بن احمد فراهیدی، انتشارات اسوه، سال ۱۴۱۴ق، چاپ اول.

۷۴. غایه المرام و حجه الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص و العام، هاشم بن سلیمان بحرانی، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، بی تا.

۷۵. الفدیر فی کتاب و السنة و الادب، عبدالحسین امینی، دار الکتب السلامیه، تهران، سال ۱۴۲۴ق، چاپ اول.

۷۶. الفیبة، محمد بن ابراهیم النعمانی، مكتبة الصدوق، تهران، سال ۱۳۹۷ق.

۷۷. الفیبة، محمد بن الحسن الطوسی، مؤسسه معارف اسلامی، قم، سال ۱۴۱۱ق، چاپ اول.

۷۸. فراهایی از اسلام، محمد حسین طباطبایی، انتشارات جهان آرا، قم، بی تا.

۷۹. فرهنگ معاصر (انگلیسی به فارسی)، محمد رضا باطنی، مؤسسه فرهنگ معاصر، تهران، سال ۱۳۷۸ش، چاپ سوم.

۸۰. فرهنگ معین، محمد معین، نشر امیر کبیر، تهران، بی تا.

۸۱. فرهنگ نامه مهدویت، خدامراد سلیمیان، بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)، تهران، سال ۱۳۸۳، چاپ اول.

۸۲. الفصول العشرة، شیخ مفید، کنگره جهانی شیخ مفید، بی جا، سال ۱۴۱۳ق، چاپ اول.

۸۳. الفصول المهمة، شیخ حر عاملی، مؤسسه معارف اسلامی، قم، سال ۱۳۷۶ش.

۸۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر حقوق اسلامی، قم، سال

۱۳۷۸ش، چاپ اول.

۸۵ قواعد المرام فی علم الکلام، ابن میثم بحرانی، انتشارات مرعشی، قم، سال ۱۳۹۳ق.

۸۶ قیام و انقلاب مهدی، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم، بی تا.

۸۷ الکافی، محمد بن یعقوب الكلینی، دارالکتب السلامیة، تهران، سال ۱۳۶۵ش، چاپ چهارم.

۸۸ کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی)، محمد بن مسعود عیاشی، چاپخانه علمیة، تهران، سال ۱۳۸۰ق.

۸۹ کشف الغمة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی اربلی، انتشارات رضی، قم.

۹۰ کمال الدین، شیخ صدوق، مؤسسه معارف اسلامی، قم، سال ۱۳۹۵ق، چاپ دوم.

۹۱ کنز العمال، متقی هندی، نشر الرسالة، بیروت، سال ۱۴۰۵ق.

۹۲ کفاية الأثر فی النصر علی الأئمة اثنی عشر، علی بن محمد خزاز رازی، نشر بیدار، قم، سال ۱۳۶۰ش.

۹۳ لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت، سال ۲۰۰۳م، چاپ دوم.

۹۴ لغت نامه، علی اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، سال ۱۳۳۵ش.

۹۵ مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، سال ۱۳۷۵ش، چاپ سوم.

۹۶ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، انتشارات ناصر خسرو، تهران، سال ۱۳۷۳ش، چاپ سوم.

۹۷ مجموعه رسائل، محمدحسین طباطبایی، بوستان کتاب، قم، سال ۱۳۸۷ش، چاپ اول.

۹۸ المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة، هاشم بن سلیمان بحرانی، دارالمودة،

قم، بی تا.

۹۹. مرآة الجنان و عبرة اليقظان فی معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان، عبدالله بن اسعد يافعی، دار الكتب العلمیه، بیروت، بی تا.

۱۰۰. مستدرک الوسائل، محدث نوری، مؤسسه آل البيت، قم، سال ۱۴۰۸ق، چاپ اول.

۱۰۱. مصباح المنیر، احمد بن محمد فیومی، دارالمعارف، مصر، بی تا.

۱۰۲. معانی الاخبار، شیخ صدوق، انتشارات اسلامی، قم، سال ۱۳۶۱ش.

۱۰۳. معجم احادیث الامام المهدي، مؤسسه معارف اسلامی، قم، بی تا.

۱۰۴. مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، فخرالدین رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال ۱۴۲۰ق، چاپ سوم.

۱۰۵. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، دارالعلم، بیروت، سال ۱۴۱۲ق، چاپ اول.

۱۰۶. المناقب، ابن شهر آشوب، مؤسسه انتشارات علامه، قم، سال ۱۳۷۹ق.

۱۰۷. منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر عليه السلام آیت الله صافی، مکتب آیت الله لطف الله الصافی گلپایگانی، قم، سال ۱۳۸۰ش.

۱۰۸. منتخب النوار المضيئة، نیلی نجفی، مؤسسه امام هادی عليه السلام، قم، سال ۱۳۷۸ش، چاپ اول.

۱۰۹. المنجد فی اللغة و الاعلام، لوئیس معلوف، دارالمشرق، بیروت، سال ۱۹۹۲م، چاپ ۳۳.

۱۱۰. موعود شناسی، علی اصغر رضوانی، انتشارات جمکران، قم، سال ۱۳۸۴ش، چاپ سوم.

۱۱۱. مهرتابان، محمدحسین طباطبایی، نور ملکوت، مشهد، بی تا، چاپ هشتم.

۱۱۲. المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبائی، اسماعیلیان، قم، سال ۱۳۷۱ش، چاپ دوم.
۱۱۳. النجم الثاقب، محدث نوری، انتشارات جمکران، قم، سال ۱۳۸۴ش، چاپ دهم.
۱۱۴. النکت الاعتقادیة، شیخ مفید، کنگره جهانی شیخ مفید، بی جا، سال ۱۴۱۳ق، چاپ اول.
۱۱۵. نور البصار فی مناقب آل بیت النبوی صلی الله علیه و آله، شبلینجی، انتشارات رضی، قم، بی تا.
۱۱۶. نهج البلاغة، سید رضی، ترجمه محمد دشتی، انتشارات حضور، قم، سال ۱۳۸۳ش، چاپ دوم.
۱۱۷. وحی یا شعور مرموز، محمد حسین طباطبائی، دارالعلم، قم، سال ۱۳۳۶ش.
۱۱۸. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بیروت، سال ۱۴۰۹ق، چاپ اول.
۱۱۹. وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ابن خلکان، منشورات الشریف الرضی، قم، سال ۱۳۶۴ش.
۱۲۰. ولایت فقیه، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، بی تا.
۱۲۱. ینابیع المودة، قندوزی، انتشارات اسوه، قم، بی تا.